

تا چو کبیر در سر کشور دل را	پند می ده آن خستره عالمگرد دل را
ای شاه دم با تو ام آویرش دل هست	آویره گوشش تو گم گوهر دل را
تیرسم که بود چه رو و او میر ترعیرت	مر روی حیا شش نکستایم دودل را
چون پیر معاش رطل گران او من گفتم	رسمه که از کف مدو این نگردد دل را
ستاید شود آرد و دریدل متوا مد	در هم مشکین این همه مال و پیر دل را
و او من دل جوینده ای شمع بزدادی	مالم سرخ از چو رتو خاکستر دل را
یک فال یارین سوختنی خوب نیامد	صد بار کشته دم بهوس و خست دل را
مرطابق نسبا آینه شده در دودل آرد	میسد اگر ساد و رخاں جوهر دل را

واقف زود دل مراد می برسییم  
حوس وقت حریفی که بچل در دودل را

ارپش که بر می گوی دلها	می ناید از تو بوی دلها
دلها در خستوی تو گم	جابهسا در خستوی دلها
دلها حوس شده دوازده دیرت	ای طوفانی آرزوی دلها
دلها همه را نظر سویرت	کاهی نظری تسوی دلها
دلها در تو رو نهاده	کستای دری بروی دلها
دلها در با دهور شوقست	عاجل تو را با دهوری دلها
دلها متولس که جوگر مستند	نارک شده بهت حوی دلها
پارامه تا مستدی مستادم	متور تو بجا رسوی دلها
تا یکدیگر بگردد	ار سیر و تو بگردد

<p>             ۱۰              ۱۱              ۱۲              ۱۳              ۱۴              ۱۵              ۱۶              ۱۷              ۱۸              ۱۹              ۲۰              ۲۱              ۲۲              ۲۳              ۲۴              ۲۵              ۲۶              ۲۷              ۲۸              ۲۹              ۳۰              ۳۱              ۳۲              ۳۳              ۳۴              ۳۵              ۳۶              ۳۷              ۳۸              ۳۹              ۴۰              ۴۱              ۴۲              ۴۳              ۴۴              ۴۵              ۴۶              ۴۷              ۴۸              ۴۹              ۵۰              ۵۱              ۵۲              ۵۳              ۵۴              ۵۵              ۵۶              ۵۷              ۵۸              ۵۹              ۶۰              ۶۱              ۶۲              ۶۳              ۶۴              ۶۵              ۶۶              ۶۷              ۶۸              ۶۹              ۷۰              ۷۱              ۷۲              ۷۳              ۷۴              ۷۵              ۷۶              ۷۷              ۷۸              ۷۹              ۸۰              ۸۱              ۸۲              ۸۳              ۸۴              ۸۵              ۸۶              ۸۷              ۸۸              ۸۹              ۹۰              ۹۱              ۹۲              ۹۳              ۹۴              ۹۵              ۹۶              ۹۷              ۹۸              ۹۹              ۱۰۰         </p>		<p>             ۱۰              ۱۱              ۱۲              ۱۳              ۱۴              ۱۵              ۱۶              ۱۷              ۱۸              ۱۹              ۲۰              ۲۱              ۲۲              ۲۳              ۲۴              ۲۵              ۲۶              ۲۷              ۲۸              ۲۹              ۳۰              ۳۱              ۳۲              ۳۳              ۳۴              ۳۵              ۳۶              ۳۷              ۳۸              ۳۹              ۴۰              ۴۱              ۴۲              ۴۳              ۴۴              ۴۵              ۴۶              ۴۷              ۴۸              ۴۹              ۵۰              ۵۱              ۵۲              ۵۳              ۵۴              ۵۵              ۵۶              ۵۷              ۵۸              ۵۹              ۶۰              ۶۱              ۶۲              ۶۳              ۶۴              ۶۵              ۶۶              ۶۷              ۶۸              ۶۹              ۷۰              ۷۱              ۷۲              ۷۳              ۷۴              ۷۵              ۷۶              ۷۷              ۷۸              ۷۹              ۸۰              ۸۱              ۸۲              ۸۳              ۸۴              ۸۵              ۸۶              ۸۷              ۸۸              ۸۹              ۹۰              ۹۱              ۹۲              ۹۳              ۹۴              ۹۵              ۹۶              ۹۷              ۹۸              ۹۹              ۱۰۰         </p>	
--	--	--	--

سک رہد گراں بہاہ سیروں آ	لسان مالہ در خمیر ماہ سیروں آ
تراہ نقل و می وصل میر سیروں آ	رو امکاہ جسم آب و دایہ سیروں آ
قتادہ بہت بہم جگ صف سیروں آ	تو مرد کار نہ ار میاہ سیروں آ
اگر حساد نہ رین طلسم حسانی	نصوت و چنگ و صدای جیہ سیروں آ
سار کا نگہ منع کرد محسار را	پنی نظارہ این کار ماہ سیروں آ
عزب کا قلہ اردیار عیب رسید	سیر کا لڑو کل ماہ ماہ سیروں آ
مسون محمودیت مس تراہ لعل	رجویش ار اثر این تراہ سیروں آ
اگر نصیحت نہ کرد قبول و اقموس	مایہ سیر کی راستیاہ سیروں آ
بجا گذار فیسین تو گرچہ سایہ نود	یگانہ در طلب آن یگانہ سیروں آ

ز ماہ صبح بہ آمد و مجہ گل واقف

تو ہم رحدہ لیم ساہ بیوں آ

روان شکس روانی را	چہ توان کرد ما توانی را
ارمی گوی می داد دل ما	کنند گوشت لیس تراہی را
نوی حل سہی ارتوئی کہ	چکسہم گمری نہ بان را
ایعلک گرتوہر بان تندہ	مہر بان کن مس فلانی را
رہط حامی میکہ گردا و دہ	در ارت متحق وہ گانی را
در مذاق س آن لہ نہ سیر	منع کرد آب رمد گانی را
سوروش کہ تہی ہی شمع	ہیوہ واہ جان مثالی را
نکدہ لہ و مرال شکوہ کس	می کہم شکر بی رمانی را



چونکی موجب دلجمعی مایودای واسه نا درین فکرمه هم طالع صبح آمده الم تنگدل ساخته مارا که تنگ کسی ما اگر حواری و حسرتیم شیارا عیوض آه این قطره جونی که دست پاسبید اوهوس مانگس خواں کسی کی گیریم	یک نفس داستانی کرد پریشان مارا کمره بر سوای جهان چاک گریه مارا یک دل مور بود یک سلیمان مارا نگدا برید بر سر طمر عسرید این مارا داوانگریشی سرور لطوف مارا هرست هماینگ عمت نعمت لال مارا
--	---

نایاب و معنی نویدیم بر تیان واقف

زلف او کرد و خوش نی سحر سامان مارا

حالا که کور و صایکستد مارا گفته که سده راز بر می انگشت گر عیوضت و ریای تو بر سر کشم عاز چپان دست دو قاتل خود دست ارجاع بر کشت این ملک شکر در این حریفی پاسبیده است پیکر کنه سیر دشوم این از ناله	اورا چه حرم مهر و دایکستد مارا ای طرفه کورای خدایکستد مارا جای که شک نگ حنا می کشد مارا نازش چید اگر شمه دایکستد مارا سن ندو ایم ندرد دایکستد مارا کاه شد لیم دایکستد مارا بودن میان خوف دایکستد مارا
--	---

من بر سر گناه هم او گناه کس

واقف پیر از کینه گمی شد

اگر چه حواری تو آمد جگر بیا استاد کی در آمدن ای سوزنا پرست	می میرم از پیرا می گویم خسر بیا عمر است چو آب روان در گد بیا
---	---



ای دل نعت دار غم یار خویش را	بر خاطر کسی مغلک یار خویش را
یار چه آفتی که بدست تو است	صد بار بر زمین زده دست خویش را
اعتاده گیر و فرحیت همان در آب	ای گریه و اکمن سر طومار خویش را
آتش هوای دهر بمن سار کافریست	یار کجا برم دل بیمار خویش را
از ناله های شعله نشان غنیمت	ظفر ز کرده غنیمت ز خویش را
بیا تا بر هیچ بسایه مشد و خشن	باید بستانمت قدر خرید خویش را
غل را اگر آشیانه ما بار خاطر هست	آتش ز چشم شست خس و خار خویش را
هر دلی را چه چشم تو آن است کیس گزیده	بر باد میدهند هوا دار خویش را

واقع گفتم هر کس تو کنی سخن	از خون نویسن حال دل زار خویش را
----------------------------	---------------------------------

تا خون بیاغ نیست مارا	دل نیست دماغ نیست مارا
ای ناله مقصریم از تو	کز گریه حمل نیست مارا
یک نخت مگر چون کلاله	بی تهره دماغ نیست مارا
ار ما احوال دل چهری	بگذارد دماغ نیست مارا

واقع شب از پر تو دماغ	عاجب بحیران نیست مارا
-----------------------	-----------------------

شوی ز نظر گذشت مارا	بیری بر جگر گذشت مارا
کجا گریه و ناله در ساق	کم شام و سحر گذشت مارا
از گریه صاحب چهری	این آب ز سر گذشت مارا

۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴
۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶
۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴
۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲

۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶
۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰

۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸
۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲
۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰

۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴
۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸

۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲
۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰



	در عهد ما چنان کشید	را من محمد با دوست ما را
	واقع کل داع عشق چون شمع سامان نمااست ما را	
گفتم بسی ز درد دل اشتب میباید را کل کل شکفته شد دلم از دو عالمه لعل گرمه خود نفس را رسم بارخ باب لعل از لاله که دارد آدست در جسد میفرایم و در وصل مضطرب قمری و سر و دست بدانان داده شد	نشدید از عسر در چه گویم نصیب را از من مهر از عشق رسد حد لب را آن سو مرد شور سپا در عیب را نپوشیده دار روی ملاک و لب را یارب علاج هست من تشکیب را در باغ چو گل که رفتن عامه لب را	
	واقع خیال قایض از او می کنند خوگر گان درو بهجت طنب را	
از شکفتن با می پرستی من و گلی را تاس از سودای چشمیت نام پیکره را بس که بی آرائی از دشت خلایق دید نیست امروزم شور را ز لب تیر را نقد جان دادم نهامی در می ساقی نذر اعتیاد میزند آن شوق بر گیسو گره ناله ماری که دیدم دیکت و دوریت واقع از سیاهی ستادی که فانی	خنده می آید بحال من چه تصویر را مهر را دمی شستارم حلقه از سحر را غار پیرا من شتا نسیم غار اسگیر را بی شک که هر که می خوردم طعمی شیر را کیمیا که کی فرو شد پیش کس اسیر را قفل حاجت نیست و زنه خانه خیر را اگر بگش عشق آید آهوی تصویر را اگر نگاه افتد بحال من چه تصویر را	

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

Handwritten text in Devanagari script, likely a signature or name.

Handwritten text in two columns, likely from a manuscript.

اگر نه دل هست آفتاب از بهر نیستی ما شمع فاعل ارید تو ای آئینه رو و قتی	که من از جود عشق آهسته آهسته نخود و باز هم که دقتی با صفائی
فغان من بصوت طبل و قمری می ماند خوشتر از ناله اش سار و معرود و خوش می ماند	ازین عالم با طریقه جدائی کرده ام پیدا ز بهای می دل از طرب عنائی کرده ام پیدا

مدا ز هر چه علم و آفتاب اگر می برگردیدم نابین شادوم که همچون می توانی کرده ام پیدا	
---	--

تا کی غم حراق برین دل کند مرا ساقی بیاراده که سستان کند مرا	شادی وصل کو که گلستان کند مرا و از تو بهر نگرده پیشیاں کند مرا
ساقی چو در دست بگردان نیاید بیار کرد و در دل من شیب را	کاس خورده دل نگردد من و دل کند مرا عید می کی است که دل کند مرا
آفتاب را بلطف نمایان نمود مرا یارب مرا لبه خدای تو چو چاک	مستول نگردد پیشیاں کند مرا اگر بهر چه آئینه حیران کند مرا
از دماغ دل که گریه چشم آورده اند یارب تو هر چه در دهن تو آموخه	ترسم که سفضل رنگدای کند مرا اگر از سبیل خا و دود سبیل کند مرا
سرس گداز می کشی و ز ناز و کاشکی گو یارم و گداز می کشی	گر دوش سحاکند و تو بخیاں کند مرا هر جا که با تمیست پریشان کند مرا

واقف فریب نخورده جمعیت کی است آتش فیه کاکلی که پیریتان کند مرا	
---	--

چشم تو سید است ازین مردم می آید خانه دیوان نهادم نام و دیوانه را	
---	--



مرد و کام تلخ او تیرین شد و وصل یار	گر یمن کندن فسر هادی آید مرا
میت در طعم قتل تویت چون غفلت شک	رحم بر دل حمدن استادی آید مرا
ای هم آدران دل مندی بس کسید	نوی نکل از خانه مسیادی آید مرا

تر شد و آفت لبش خون خشک	
سدم از ناکامی جلدادی آید مرا	

مس که فکر دست ساخته دلگیر مرا	فتنا صد کسی از غمجه تصویر مرا
بیست بچوں میں دیوانہ میان گری	چشم ترسم رسد از حلقه رخسیر مرا
بود از خدمت من سرم تورش چو جمع	گشتی تابی شون بدانم کچ نقسیر مرا
ساع از دست چو رگس بدیم کیمت	که درین باغ نهی گشته قلنسیر مرا
شمع اقدر در پان صبح چو روش گدرد	حلوک یار بر آور در نقشیر مرا

مس دیوانه سر داده دارم واقف	
یکدم سلسله صان متده رخیر مرا	

دید تا ثابت دم بر عاده سودا مرا	رندار دیکه نفس زخمیر سر از یار مرا
میتوانی لور طسیر با آنکه شمع افروخته	ماه تار یک ست همچون چشم نایب مرا
طاعت خود داریم را مالکینا مانده	گر پر چشمه رخ چون تر از حمار مرا
حیف تیغ این صاحبان دم آنم داد	تور سختی تبت لب میدار داند یار مرا
گره را هم را شاد اگر گریه تادی هوان	تسوی چشم که گره آواره محسار مرا
شکر میں چتہ سار فقر چون گویم کرای	خوڑہ ام آنی کہ دل مسد از دیار مرا

سخت میل بر دم بخود واقف ازین سنگین	قطع بازگ در خطرات چو نایب مرا
------------------------------------	-------------------------------



<p>خاشاقتی می مرد با مستوق میگفتن          گردم از جور رقیب مانده کوی یار          هست ایندرا که من سر زخم ابل بود کار          سخا می باد حلال محتاج تحریک محبت          کرد تو مها کف دستم خالی شد محبت          میب چندی لعل العقی با این تن طلی مرا          در قیال فو و ولایت میگیدم در دست          خیال ما سار چون مناب بر شستن          گر نگردم کار بقدر نتوان غیب کرد          بسکه وقت آمدن خود در دواست میگرد</p>	<p>سر بر راه لوی میجو اتم مزار خویش را          بی صورت کی گذارد کس با یار خویش را          ساختد صرف محبت زو نگار خویش را          ماتش تا نس خود مریم مرگ مار خویش را          داده اتم از دست دامان نگار خویش را          سد هم بر ما دوجو دست ساز خویش را          می رسم زیبا لب لیل چهار خویش را          هر کجا یاب حو بان میقرار خویش را          خوب داند هر کسی تا سیر کار خویش را          میبکشم در محفل او انتظار خویش را</p>
--	--

<p>واقف هست که میگردد از خیال کوی یار          چون عریی کوشیا داند دیار خویش را</p>	
---	--

<p>همچو سید دال نه گل چیدل میوش باشد          کی در آردی سرمه دوق آسیری را دیاد          تا که او همچو تان باشد بیایان کوه شوق          طر را بیلد دیم مرغ ملک تان بایاد</p>	<p>دانه سوزم شمع سان تا دسترس باشد          گردم شوی چمن دل در قفس باشد          دل اگر قید آهس چون جوی باشد          یک دوز و زسی در قفس نگر به نفس باشد</p>
--	---

<p>تا به واقف شو اتم شد دیگر که من          نوزدم از قیاس دم آتی که نس باشد مرا</p>	
---	--

<p>سوچم زو بیاری بخت برگزیده گدا          نظر بختی از من طالع فرامیده گدا</p>	
---	--





تعیید مرس کردہ شکوہ غامی کھو بریزی ام آمدی حیدر قدم گرم میکشی باید اریط کشت ترا آفرید بدستیرین ترا وصال جہاں بود محتاج طوفان دیگر بدیو اگلی تا کسم نام روشن	مدارم رہاں تا کم شکوہ ای ہی حواسم ارجداس جہاں سرت گردم کاف بخت کشت نرس میکشی بار پردی نہیں س از چشم ہر دستم ہستیں ترا تعیدم ار سگ طعنان کشتیں
مرا کاک در سجدہ کردیم واقف نشا عیدم بر تحت نقش حبیبیں را	
ورد مند ار کو پو دلہ لری اکیم عشق ہا عاقبت و دم و شب در سرا عشق شورستی مسکورت زخمی تیغ حفا از کوی حواں مگر	آہ کردارالتعا میاری اکیم یا کم میو اہدوسیا رمی اکیم پامی کواں تا پامی دایم کل سر دایم از نگہ اری اکیم
یست واقف ہر بیان در محفل کسی سمع میلر دچو در گشت اری اکیم	
یست مدد دکار رنگ آری پر نور حسن چون شاہد سر کرسی نا در دست سار عشرت کی دہر و آزان بی دلہوار در دیار عاشقی ہنگامہ عشق ست گرم یر مردن می آورد ایتوق چہرہ از فنا	عاجت روغن چہا باشد چراغ طور عشق کریم دار بادی میکشہ منور ناکی خواہی لعل مطرب عیش طرب سر دمانار یست آکا ہمہم کافور عقل اگر داری بختیم کم بہ مینی مور



کتیه اگر گردید از تولا است تیرتیر کرد در رنگ بخار دهن هر فرد این را میسوزد آن آیم ترانش میرسد طرد حرف است این که رلف یار میگدای	در رانی دیدن حال ماه من سیا می یکد خوں جیو طالم از نگاه من سیا دیدنی دارد طالش اشک آه من سیا از طلا اگر میگدای در پیا من سیا
مار و اوقت نصیر اندازید اوتقا او یکبارست گفتی دادخواه من سیا	
رنگ رقی ز کس فصل حرام و ایم این تامل بی از خود از سیت در قبال حرف ما هر چند از دلو ای می رود باشد میدزد از موچون ما و از الوی شک هر چه نادانان رلف سود میگویم همچو آن شمع که میگدای و پیرتیا تارا	چند درین روز بسیار از طعنان داریم چشم ایمانی باران از کمان داریم شکوه رلف مسلسل در بیان داریم ناکامی سودای رلف و همان داریم راهب سود در سم ریان داریم هر شرح سود و دل چیدین ریان داریم
و قمر احوال بار رلف ما شیر اید بیت سستی و اوقت ما و راق حرام داریم	
یار سرگز و میوه سانی را ما من نامی بل میرا هیچ خسیری ندیدم از مردم یکسکه از عود حسن امروز انگشت سب عهد مدد است	اس سر کرده آستانه را توبه دانی اگر گشتی را شکم کاسه بگدائی را بیت من آسمی بدلی را حرام معوض سوستانی را

<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>
<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>
<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>
<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>
<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>
<p>و این است که در این کتاب</p>	<p>و این است که در این کتاب</p>

<p>کرمہ قابلِ تہ مجھوں لقب ما                  دیکھ کر کتب ماہِ ہفتاد و دو                  چوں کو کہتے محبتِ تہا نہ                  ما بختِ سبب گزوںِ پستیم                  آن تنگد لایم کہ چوں چیم                  گستاخِ ارضیت کر لیں پیکرِ مرگ</p>	<p>میرف تر با با لیلی است ما                  حیر از سخن عشقِ تند و سخت ما                  این نو و سر زنی فل راحت ملک ما                  آن روز مہا اکہ تو دور و خوش ما                  تو مر کسد جدا دیریں باغ لب ما                  سر نیگ سحر دہ ہشتال فی ما</p>
<p>واقفِ دردت رقت و ملتفتی کمی اوت                  دیوانہ پی پا و سر لو المعب ما</p>	
<p>عجراں ست و ساز کا داما                  یکبار تہ دو چار آن باہ                  اسی ہم سے کہ میدہی ہسد                  ارد و سیت شدہ دشمن                  تقصیر کردہ در رد و کشت                  رستیم و کسی برت ہمراہ</p>	<p>امی و وصل ترا چہ کار ما                  در کو حیہ انتظار ما                  مارا نصی گد از ما                  دیوانہ و ہوسنیار ما                  دیدے کے کہ یہ کرد یار ما                  حسد سایہ ازیں دمار ما</p>
<p>اردولت راستی مت واقفت                  کعبا رہے روز گاہ ما</p>	
<p>یرون کستم ز سیدہ دل شکشیہ                  از قوط مروی چہ محب گریہ                  چوں حکم تست حکم چکیدن نمیدہ</p>	<p>تسکیں و ہم رگہ بایں حیل میدہ                  در گریہ اتعاسی ساعدہ و دیوہ                  سب روی تو اشک لعل گانِ رسیہ</p>



میر دل دین دور تو بکشا تھاں کر ہم ہزار و ہزار سست س با تو ہائے سست	حدہ محل در طر حصارہ می آید مرا سیرت دیگری را ہی آید مرا حدہ می آید ترا چون گری آید مرا
بچو آن شخصی کہ ماس معتقدہ دیو اند سیکرم واقف کمان دل ہریدہ فراید	
کرہ میگاہ چنان عشق رس ہویتاں را آہ کال جستم سیدہ دل چو کمان ازہ کرہ مس ترا اردل دواں ہندہ نیک اندھ حرف از اس کال ملاحظہ کہ کہہ شایع	کہ عائدہ ہست میں معرفتی زایتاں را ہر ہر تیر عا کر دواں کیشاں را مستعد از حق من حریف ہدایتاں را عمر در ہمہرگی زفت جبگر زایتاں را
واقف از اس تو مگر شدہ آستغ و ولی مر کوائے نگہم حوت دل و دیتاں را	
اسی لالہ اسوق جت دواں دیدہ دواں اسوہیت گوماں دیتاں چشم تو دواں دوی آ کہ اسوہیتاں مگر کال یانہ دیدم و چشم زو یست کہہ کہہ کہہ دولت عشق تو دیتاں پرو افکسی تو دواں دیتاں در چشم حیرتی من محو انتظار اہر کہ کہہ شہودہ را یست	گلہاں رشک رو تیو دواں طیبہ گیرندہ است جو گریان دیدہ گردیدہ اند نام تو از حور و سیدہ من چو گریوہ آن صفت چو کتیدہ قوماں تھاں چہ تارہ دولت رسیدہ دواں را اسوہیتو چو حقرب گزیدہ آئیں مرقمی چہ ستای ہونا دیدہ واقف طیبہ ہمہرگی یست





در دادی کہ شمع مگر ہمیں ساک	ار رحم تیرو دل موج سراک آب
در کلمش زبانه کم حرمی محوسے	یک سمرہ ہم بخورده دینی خواب آب
ای شمع تار جانہ رین یا کتیا با	سگر دار سراق بچشم یک آب
ای سمره بالوسہ پای توی رند	ار رشک ساحت عاۃ مار احرا آب

واقف چہ مشرب ہوا از عشق ترا  
ہر دم برای گریہ خود چوں سحاب آب

مس مردم و می کسدم یاد یا نصیب	گاہی نگر در فرح مرا شاد یا نصیب
حاک در بش کہ سر ز لڑا نہ نیست است	در حیت ہم میر میکشدش ناد یا نصیب
آں تلح کل کہ خوش ہا شش محل تا	مکشد ستہا لیر در ستاد یا نصیب
ہر میکشد نہ از قفس آرد می کس	مردیم از تعاضل میاد یا نصیب
ماند ہر از سعی مرا از لعاق بخت	وصل تو اتعاق بیفتاد یا نصیب
ایسا کہ می کس در تو ملی درنگاں سود	یک قطرہ حول این ہمہ میداد یا نصیب
سموہ شد ز لطف تو چہ دین فل جزا	دیرا نہ دلم شد آما د یا نصیب
شیریں رشک لب او کام دیگران	ما ہم قتل کامی مسرہا د یا نصیب
لعلاں اشک در پی بیوائی مس آمد	حاصل شد این تیرہ را ولا یا نصیب

در ماندہ مستہیج و خم زلف دلراں  
واقف کوچہ غلط انداز یا نصیب

چو لبت دوت دس اگر یتیم ہر آب	سموہ فکشد نہ احم سوہ تقسیر آب
بد عصیت حاک قناعت معلو	کیسا گر فکشد نسوہ اسیر آب



از ازل در میان گشته نصیب و واقف  
هر توان کرد بحسب که خدا کرد نصیب

### روایت تالی فوقانی

<p>مراد عدت این حال را بدین است مهور چشم من از مهرش گه یار است که بخیر آئینه این عارف واقف و یار است دل هست و آن هم از دولت تو یار است که از یب سنگ اردو ماهر و یار است چه شد که میتم سیر روی من گه یار است همین اشاره از روی یار و کار است که تست مارک او پسته گاه موهار است بیا که زندگی من تو سحت و توار است</p>	<p>ترا در آینه باحوال من سرکار است تو خواب ما گوتی یار و دیدم بیادیده من علوه کن هر صورت معاف گویگاه من خلوت مصر شکسته دیدم هر کج استخوان یک عمر به یگانه ای طبع بر شک من کشای فلک لعل دلم تیر در کمان دارد دلم چه بخور و خون بر ز شک جوان بکای لعل سینه گه گشته چون مک سنگم</p>
---	--

چگونه سبب دل گرفتگی واقف

دور و رشتد که دلام من دل یار است

<p>راں هر حسین کملی حامی مرا بس است از سر و قامتی تو حرامی مرا بس است یا دآوری اگر نه پیامی مرا بس است ای رافع بار علقه دای مرا بس است</p>	<p>ز یاد یار از لب بامی مرا بس است حسرت مرا حیرت القیاست فلکده کو خلت آنکه مامه بویسی تمام من از هر عید من کمده احتیاج نیست</p>
--	---

<p>ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست</p>		<p>ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست</p>
<p>ست ایست ست ایست</p>		
<p>ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست</p>		<p>ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست ست ایست</p>
<p>ست ایست ست ایست</p>		
<p>ست ایست</p>		<p>ست ایست</p>

<p>مار عریض بامت عمر دو مارده است عریض تان عشق رخاک حرم دوست</p>	<p>یوسف حریف دل لوریجا مارک است در سر اگر گشتند سرایا مارک است</p>
	<p>شوم ست دیدن در انامی لاله کار واقف گدانی در لاسا کوک است</p>
<p>سحانم ار تو گدایم آف و لاس است کمینیا طلای کرده صلیق بد نامم نزار شیوه دل داری انچه بایستی گدایتهم تو دعوی دل تو دانی دل زرقه نیست بعد تو گشته دفالی نور تو کسی کاسه امده است</p>	<p>در آنم گدای دل بد چاسا که میب و گره آر روی وصال او گدایت است تمام هست لیکس بدست است و گره مرده دعوی حد او گدایت است ز قاست تو قیاس لگو گدایت گشت نکاره لطف تو حال این گدایت گشت</p>
	<p>هر که می گدایم واقف از بهین است درین راه مگر عشق کیاست که نیست</p>
<p>ز ابد اگر بگویم سحر صدها عمر به است افاده جو در سد تما تنگ بگیرد منافع چکی سر زار باب نظر را آمی که قوی دیده و دل در تو تار است هر شام ر داغ دل جو دهنج و سرور</p>	<p>مارا بجه اگر گدایت به ای سلسله مویان دل دیوانه عزیز است ای با و عمار در عانان عمر به است در صحت دوستی شیشه و پیاله عمر به است این موخته را خاطر مرده از عمر به است</p>
	<p>واقف چه کشی دست من است محمد مگذار مرا گدایت میانه عزیز است</p>

یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز

ایستادگی و استقامت

یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز
یاد تو ای که در هر روز	یاد تو ای که در هر روز

ایست که واقف بخریداری و فروش	
صبر و دل و دین بر سر اختیار است	
را میاں پیر گرفتیم چهری نیست عین یک ناله محسوسم از چهری نیست که دیویش تیشه بچرخان حکم چهری نیست هسبچ در دست بیفتاد و گریه چهری نیست ارچه چیر است دهاں لولاگر چهری نیست گر که نیم تن و آه محسوس چهری نیست چهری مانی که لوالی کرد سر چهری نیست از هم کوچه رلف تو ما در چهری نیست تا روی چشتم بهم چهری نیست هر کجا عصب خریدم به چهری نیست	محسوس نیست دهاں تو در چهری نیست ایدل سوخته عال را که بچسبید ای عاک بر دل مانگ دل میدد نیست نا به دست بوس در کمر بار ز دم عشق شیرین بچسبید سنگلی عاشق نیست در ریش محسوس ای دل که اگر یار نیست کارم از دست شد ای بدستم آگوش ای که پستی که کما شد دل سودا در دست نا را از دستش احتیاط بچسبید ایرانی محسوس تید بر در دکتان
آدمودم همه غمهای جهان را واقف	
از محسوس دری احاطه شری نیست	
محب محسوسه مغرور است نمیدانم چشتم حزن کشت نیست ما بینا سنجوایم از تو دوست که همچون شمع در نیم محسوس مرا چون ترش بارشک محسوس	دل را زار از مهر و وفا نیست نمیدانم سیم نمس بود و لیکن مکن حور و حنا چندانکه خود کما دل پیر از سر آن آتش نیست میویم تا کی آن نیست و پیر





عومای مسن دستور میون با طریقی	افسانه توققه تو داستان تست
اردیگران تنگایست فی مهری فلک	ناراشکاست از دل با مهری تست
دل رازس حریفی مدد کرد پیش راز	اکسوں کما سرم کمد و دستان تست

رد حرف سورتاک توانش بیاں مس

واقعت ران تعلقه مگرد دستان تست

حاصل مراغم و درد فراق یار گرفت	که دل رپیستوی مس طاقت کس گرفت
شده هست تنگ مجال امس کشیده ها	رلس کس کس تو نام تنگ و کس گرفت
تنگست سیر سال امید مجبوم	ر آب دیده مس کس کس یار گرفت
و گرچه آید دل راسه سبب ام	که مار دیده رسد گر یسای زار گرفت
و گرست اطعالت شکال نکت	مرا که خاطر زاماسی روزگار گرفت
گرفت مار و کلمه او سر صحراداد	بکار او چه نیاید پی چه کار گرفت
سیر و کنسه می تیش جدا داد	وجود رسیده دل مس کما گرفت

هلاک گری دروغ محتم و اقف

که تمام دگر مرا شمع روزگار گرفت

جول پیکر تمام عزل عاشقانه هست	آتش درد تست دگر این با چه هست
عمر بهب باز ناله خود ذوق می کمر	تست مضمج کد نام و چه هست
در دشت است املی سیر سبک عاب	انی مس و مدم زدن تار یا چه هست
لی فکر می موبس که فکرست قیست	کس را چه اطلاع کس فکر یا چه هست
بکشتای پلست و حال سر و دار و جوش	برج دل است صد قولی نام و چه هست



ای صبر و صبر یک علم و فضل است	چشم طبع از صفت الوان تو بسته است
ما را بهر امید کتلتش ز دست	در مریح ما هر چه در بال تو بسته است
هرگز کند یاد گلستان از غم زار	هر احتمال با سیری که بر دهن تو بسته است
ما ریزه الفاسد الهی مستحق کار	از محمی که لسانش بکند آن تو بسته است
چون عجب بایم نفس و انشد از صبح	امید کنادی ز گریه پا تو بسته است

واقف به کی شکوه اراں زلف که بصدار	ستیر راه اوراق بر لیلان تو بسته است
-----------------------------------	-------------------------------------

تیر غمت کار گر افتاده است	رحمه مرا در عکرا افتاده است
یون استوم این چنگ یکیش	کار بهوی که ایشاده است
یون بگردد از کم مرا چو شمع	حدیث ریش بر افتاده است
عم متوا نه که کس پادار	سر دل محقر افتاده است
ای سیر اریس که تنی تنه	کرده بحال ید افتاده است
گر حیرت مرده دارد در دست	اورده او چو افتاده است
تا نظرم بر دهن او افتاد	سیم چو اشک از نظر افتاده است
تا هست از حده نکند بر دست	تور کوی محروم افتاده است
سودت دلی دود او در دست	واقف با انقدر افتاده است

گلگون اشک گرم عیانی مره است	شوق کوی دوست رسالی بر است
میرج مقدس از چوین شستند است	تیری دوست سخت کنای بر است
مگر بگیرای ملک از نسک فروری	یکد از حق عیب دانه مرا است

<p>...</p>	<p>...</p>
<p>...</p>	<p>...</p>
<p>...</p>	<p>...</p>
<p>...</p>	<p>...</p>

دل من سار طبعی پیدا کرده است	دیر انداز رسد که هست
حس خود نظر حکید که کرده است	و غمش گمراهی دین که
سپید از سر که تپید کرده است	چشم تنوع تو بعد عایدان
بهر من وقت دریدل کرده است	بر که آن چاک گریبان دیده است
حش آمار میدل کرده است	تا شد دماره کس سوایم
دل من عشق بریدل کرده است	مهر بر در پی آهنگمان

بهر و سپید پایش واقف

سرو به میل حمیدل کرده است

سر مهر تیغ کس زد و رفت	یار بدو محبت حسین زد و رفت
همه را در دل حرس زد و رفت	تیرهای که دانت دیکرش
حسید از من ستیز زد و رفت	حاضر بی که داعی او ستیز
گیرد از باز بر حسیل زد و رفت	گفتش عقد دل بکشتای
یشت پای تا قیاس زد و رفت	عالم و دل عرص کرد متین زد و رفت
سرق از خوی آتش زد و رفت	حرس یک جهان امید مرا
که ره صبر و عقل و دین زد و رفت	آه از رفتش چه می پرید

سمه ای سیاه واقف را

مار او حمله بر زمین زد و رفت

بیگانه گشت و شرم و غار نگه بدست	آن آستانه که حاسب بارانکه بدست
آن تنوع حرمت تمهیدارانکه بدست	لیبار گل بکاک حاکمستان بخت



صبح اگر تو قطع ملاست کسی خوش است خوشی که از لعل امسکه ام و دل تا فعل جان لغالیم از یک سخن میدید از دگر اران منت در عا شمعکایت	چشمش بر روی دل یا اگر فیه است چون خوش شوی برگزیده دنیا اگر است لعلش بگرسق رسیم اگر فیه است آه سم که راه عالم بالا گرفته است
--	--

و اوقت در بهار پیشدم بسکه چو گلیم دستم عنصار گردن میدتا گرفته است	
--	--

در متن بدل فکارس نیست در مانع چو گداز نیست رو روی که بیان کسشم کاش یارم گل گل شکفته گویا در عشق نصیحتم مگو میسر دیدم آن زلف را مکرر آفتاب که نمی کشد دورش اول بدو چه دیده و ارج دارد هر چند که گل بلبل ریاست رهاست بکامی خویشتر خود سر شده اشک من پشام آنکس که دل من از میان برد آنکس که لاله بکوه و دشت	امسوس که یار یارس نیست محل را چه کم کار نیست در ماروی اقتدار نیست آنگاه و زمانه عارس نیست این کار دل است کار نیست آشفته چو باده کار نیست حیر از تب انتظار نیست ستافت که این کار نیست زیبا پارس و بکار نیست رها چون دست یارس نیست این طعل با قیاس نیست یار نیست که در کار نیست همچون دل و احوال نیست
--	---

<p> سید علی بن ابی طالب  امیر المومنین  و جواد و هادی  و علی بن ابی طالب </p>	<p> سید محمد بن علی  و جواد و هادی  و علی بن ابی طالب </p>
---	--

<p> سید علی بن ابی طالب  امیر المومنین  و جواد و هادی  و علی بن ابی طالب </p>	<p> سید محمد بن علی  و جواد و هادی  و علی بن ابی طالب </p>
---	--



گفتم نفسی فتنه دار گیرم در سیم که دود دل گدازم یا سحر سر بر سنگ برهاد	لیکن دل حیران نگذشت ایس وید و اشکبار نگذشت دستی بدلم ز مار نگذشت
---	--

واقف من کن که اصطلاح است  
آرام درین دیار نگذاشت

دل دوست که ای سرای شد درخت چون سر سبز ماری که این سوخته جان نشین بگدایان در دست که کس ز معجزه حسن تو سکر توان شد ایست توانات کنده عوی و دام باز سر این سوخته جان زار نگردد قائمش از علوه گری کو قیاس تست ناهل بوس آن آوگی طفل ما شوق بکس چو بر جبهه مرا نگیرد زاده اشکم که سحاک در او بخت	در یوز که رطبت نگاهی شد درخت سوزان و دود چشم سیاهی شد درخت نیست باین طائفه تنگی شد درخت که هر رحمت آمیزه های شد درخت آه اتر آلود گوشت شد درخت دود و دمن سحر سیاهی شد درخت صد کوه تحمل چکاخی شد درخت یعدا که خط نامه سیاهی شد درخت بر موبه تم بدنگاهی شد درخت از تخیل عسر بر گنای شد درخت
--	---

واقف که بر عمری بدتر فلک نشین بود  
در مانده باحوال تنهایی شد و برانست

ترا هر که غم بیاورم نیست مرا زان دوست دهم شکوه نیست چه مالم چون اتر زاریم نیست که بر تن هیچ زخم کاریم نیست
---



آتش از تن من سیه من پاک مرا	که درین کس قفس مرغ موش و زنی است
چون مراد در دل میست چیدل تا کنم	من گریتم که در دوست دراری هست
چه ساس که تنم در طرف مرغ چین	تا چه دل در عالم مرغی پر دای هست
استب ار لاله دل هست تو بایل محو	در پس پرده مگر گوشش بر تو است

ای سر مرگ منته در عین نظیری و آفتاب  
خیر من پس این پرده حسن ساری هست

مخون نشاده مراد لری که توان گفت	ستید کرد مرا کای دری که متوان گفت
مخونم آنکه باد حط سد سگ دادم	رقسم نمود و رط محضی که متوان گفت
صلح قیست مراد شکانت آوردن	که هست در عالم دقتری که متوان گفت
ز حالت دل محو خود چه شرح دهم	رسید زان شرف اتق تجوی که متوان گفت
ز صورت ای شمر لکان سپاه من وای	مراب ساخته کشوری که متوان گفت
دل من تا مله بیسا کجا کافکد	ز راه مزد مرا هر سری که متوان گفت
اریکه شب تو با انبیا روبرو مختور	گدشت بر سر من محضی که متوان گفت
بقصد کعبه دل از او دوسره و بار	کشیده اند تا لشکری که متوان گفت
مدیت گم شدن دل بکس نیاید	فتاده او کف من گوهری که متوان گفت

لوا می چغند مله ست و آفتاب هر سو  
فتاده ایم - لوم و بری که متوان گفت

مشرخه من ای سو و چه تو ای گفت	حواب رختن و در حفا و چه ای گفت
می کیم ترا سوی او و ال ای شک	از ابجست که تو طلعی بر ما چه تو ای گفت

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
--	--

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
--	--

مستم آل رو در که ار گوی تو سید ز بن آنکه دمی خنده کن سر سرس آمده بود در غمت کم کسی دید دلم چون گری	خواهد از درد کالم در دیوار گریست چون مرگ بر کن دیدن چاکریست میر این دیده کار سر تو بیا گریست
--	--

واقف آنشب که بغیار پیچید  
کم سخن گفت در دلدل غلبه گریست

را با گریب سحر صدمه مرده است مجدوب الهی است حقارت مکیش گر دیدم تا دل و دین جمع هر سو کیست از صومع حاصل نشسته دردیده بغیار بایده که شیشه مردود چو تشنگی کمال مرادید دیوانه مقید بکمان نیست و لیکن سر روی گل و شمع نظر را کشایم	ما را خنده اگر کیستاره مرده است یاران ادب این دل میوزاد مرده است از چشم تو یک غارت نمکانه مرده است خاکه گدازد حاسب میخاره مرده است دلم کشی از مردم بیگانه مرده است کاین زلف پیرتا شده رانده مرده است در کوچه پیر تحسیر مرا حانه مرده است پای ادب لعل و پیرانه مرده است
--	---

ایجا است که واقف دلم در دست نماد  
افق دل من سر جهان مرده است

بعدت حاکم ویرانه است یا لعل که تا لایم ما هم توان یکشب شنید و شکسته چراغی حوشتن زلفت بلزد	غم آباد معیشت خانه است مرا هم چو سا جانا نه است سرت گدازم محب افشام سحرش چو دل دیوانه است
--	--



<p>نیت سید تو آرد ز که هر یک گشت          یزد آرد ز که در مبد پریشان گشت          نیت گداز آن چاه رخندان گشت          که مامید تو در کوچه مراں یک گشت          لعل آن در دریا درانی گشت</p>	<p>ست یقینم که کمن پش که علفی را          اس سالن دل سوسن تو جورا گم کرد          آنکه از کوثر در مردم دل آداب خورد          شب ریجاری دل طکر من تو شد          من رخصیل من عشق چو فارغ گشت</p>
---	---

<p>واقف آن شور محو تو کی شکایت          حده می زده چو سحر جاک گریان گشت</p>	
---	--

<p>نوحی همه شیوه ای تو خوب است          مسین آینه گری تو خوب است          که از روی گل پشت پای تو خوب است          اگر سود و گداز پای تو خوب است          تو خونی صواب و خطای تو خوب است          اگر پرده در هوای تو خوب است</p>	<p>ندامت کدای تو خوب است          من و اچوس در نه پشیمت آید          تو سر و کدای گشتانی آید          سر من که دارم هوای خود است          اگر تیر بر من ری در ما عیار          ستاده است در فک پر از رنگ</p>
---	--

<p>رواقف عاده است حریم مالی          که آنستم بیا به دای تو خوب است</p>	
---	--

<p>که کار خود مرد لا قیامت          سر دید سرور ای قیامت          چه بخواهد ز جان قیامت          که آید بر من تا قیامت</p>	<p>بیا از ملوه کس تر پا قیامت          هر چه سایه مان قیامت افتد          قیامت دیده ام از قیامت تو          بر تنهای مرا گداز میسند</p>
--	--





دلبر سوخت اگر شد احسگر بیس زلف تو گشت دل سوختی چه کو چاک که گریه ابر پریتا س	سبب چه بود که آن دلبر با گوت و گشت ره صواب و طریق خطا گوت و گشت کسی که زلف ترا چون صبا گوت و گشت
--	--

نشد مقیم درین خانه بیکس حرفت چه عکسها که در آئینه جا گوت و گشت	
---	--

چیز نیست عاشق جدا نمیشد هر که با نواست نانی نیست تصحیح ساں دایع رسوم گدا یک کف تا کف نیست در کشت سبب سیر کس که از رفتن مالی مسلح این باغش پر غدر باقی ای کماں ابرو ترا زنی دل گمش او رسید گرک صیقلی رکعت دل دارم در دیاری که میر است نیکه ناخس بدل زند تان عاشق تر ملا اگر چه بدست صد شکر تمنا و آرزو واقعیت این شکل عاشقانه	عاشق است ای که آرامی نیست در دلش هیچ تناسلی نیست که در آذوق خود نمائی نیست که رحمت دلی غنائی نیست هیچ دل ناسر برائی نیست تا کسم دوق هم نمائی نیست تا و که آه ماه نمائی نیست آه کین آه زار نمائی نیست تا کم از روز مینوائی نیست حقل با قدر روستائی نیست دو لخت اسبیت و کشتائی نیست مدت ترا زاهد ریائی نیست چشم بکجه موم نمائی نیست خاک تو در ریختن شکائی نیست
---	---



<p>درین مال دنیا بیکس مست ستادم داد تا زین عالم بریاست از لیجائی و بیعتی نمانده است سپهرش او صر و کفالش مست</p>	
<p>محبت درد جانکاه است و وقت چند جوان سپه کرد در ناں محبت</p>	
<p>تو فتنه گر رفیق بودی توان گدشت فریاد زین کتبی حرس لیس کاروان گشت فصل بهار آه بس چون چراغان گشت برماجیا اراں مه نامهربان گدشت باید ترا محبت رسد و دریاں گدشت راں بهت تر که بتبوی این توان گشت در حیرت زلف ندانم چنان گدشت کی می توان ز بهر بی راستان گدشت عمرم هر ره گزنی ریگ روان گدشت یک حید خاک حود و ازین خاک گدشت بیرش چسبیده پهلوی ما سرگران گدشت</p>	<p>تو اهل رجوع و بهرهای این آن گدشت مادم خواب محبت و ایام عمر گشت دروصل بهیم محبوس و این محبت آمد بر جسم رازی نمانده آستان واری دلا اگر سر سودای رافت مار بهرادای شکر تو اما نمیم پرسش سیار مشکل است گدشتن ملاک کمر چون سایه ایم در قدم سرو نار جویش راهی بدر بر دم این دشت ای دروغ سرگشته بهو او بهو سستی چو گدماو در چشم یار گزیده سبک قدر گشته ایم</p>
<p>واقف ردد مرد در عار عاشقی و انغم از دل جوان که به سیاه جل گدشت</p>	
<p>آیا چه در نیمه سیر تو اسرود کماں گدشت</p>	<p>امروز ناوک تو ز مس سرگران گدشت</p>

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم	الحمد لله رب العالمين	والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
------------------------	-----------------------	-------------------------------------

[illegible]

عامل ارعالم بر دیوار بود و نیست	استایم که کوه کوه بر دیوار بود و نیست
امری مار و حریفان فکر می پرور نیست	میتس این بی گریه میستانه بود و نیست
کحل زلف برتر در عارض سینه زدن نیست	عاهه سور طبل و دیواره بود و نیست
ایس و نیست کرد محسن و مام آخر نیست	ماقواں دیواره شعله راه بود و نیست
گشت در طعلی پودار مستحق سیر نیست	ماچیس دیواره پنهان بود و نیست

ماحوای دهر و واقف گوشت کرم گنج تن کن  
همچو طعلال نائل اسامه بود و نیست

در پرتو رسارس دای گریه نیست	گر حورم چو ناله آبی از برای گریه نیست
مست یمنای می و ازیم در سرم طرب	گاه قاه حنه و مالمای دای گریه نیست
و دیگران را گریه کرد معصر می آورد	حیثم ماچون شمع روشن ارقای گریه نیست
می در از مع سپاس سرشکم بر لب	سیریس اکنون درین دای پای گریه نیست
سیکس از یکس آبی سماک من نیست	گریه کنی ترتم ای عسکر دای گریه نیست
کی درین از گریه میدادیم چو جوش نیست	گر حکر دای پشیمان دای گریه نیست

پیش جلد و مهادیم در میدان عشق  
تبع سال در دست و واقف بود و نیست

دای گریه می از چه حشمت مبتلای گریه نیست	ار تو تا پیکانی دیو آشنای گریه نیست
کعبه گریه رس کس عا ماکری خراب	عاهه آما دکن سوزن این مبتلای گریه نیست
کی شد و میخوس برای جوقی از آب رود	تزو دای عسکری عا ماکری گریه نیست
بر کما سبیل مست ویرانی ملک و چنگ	این جسرانی پایای تقضای گریه نیست



لطف و عتاب یار را مار از شیشه است سعد استین کشور را و بار گشت دل	بارب چه کرده ایم که ما را با گدا شست اقبال و بسایه بال بهما گدا شست
سرو داشت کاری ماسیه می دل مرا واقف ییم ازینکه گمده است یا گدا شست	
شب که جمعی در غم آن خانه گلگون میگرفت شور عشق تنه میست امروز کی در طغیالم سوی آن بیدرد حسرت ماسیه میگرفت بچه پس در گریه بود و بچه کس سوا می شهر بود و دل در گریه و امان رسید به صبا از کفم نیکه می حید مدبره الشورای بید شل	چشم مردم آب چشم مستم چون میگرفت می شید امانه لیلی و محول میگرفت عالمه درد تنم کمال لفظ و محول میگرفت کوه کس در پستی محول بهما می میگرفت در نه غم میس با هر از آن چشم گردون میگرفت در زمان ما اگر بودی ملاطون میگرفت
شب که واقف با دل و بیاد قریب بود کار ازینکی شمع در دگر چشم چو می میگرفت	
تو دای تو از سوره و اصله استنی نیست ز پرده سروان می بگنی راز چو دل را تا تنگ تو امان نیست بر طبع و بهما اول می رحمیت آن جفا بگذاشت سوره و لعل از غمت رو بگره نیست بیم می از تو باده است لعل با میت هر امن و بسف چه کشاید	لله است بلا می که سوره استنی نیست لعل و گریه اشک چو تو ناشدنی نیست چشم کل و سوره و سیم و استنی نیست میداد ازین سبک که می نباشدنی نیست کو قهر کار چو تو میو استنی نیست کو قهر که از شوق تو دریا استنی نیست چشم بجز از بوی تو نباشدنی نیست

<p>             ۱۰              ۱۱              ۱۲              ۱۳              ۱۴              ۱۵              ۱۶              ۱۷              ۱۸              ۱۹              ۲۰              ۲۱              ۲۲              ۲۳              ۲۴              ۲۵              ۲۶              ۲۷              ۲۸              ۲۹              ۳۰              ۳۱              ۳۲              ۳۳              ۳۴              ۳۵              ۳۶              ۳۷              ۳۸              ۳۹              ۴۰              ۴۱              ۴۲              ۴۳              ۴۴              ۴۵              ۴۶              ۴۷              ۴۸              ۴۹              ۵۰              ۵۱              ۵۲              ۵۳              ۵۴              ۵۵              ۵۶              ۵۷              ۵۸              ۵۹              ۶۰              ۶۱              ۶۲              ۶۳              ۶۴              ۶۵              ۶۶              ۶۷              ۶۸              ۶۹              ۷۰              ۷۱              ۷۲              ۷۳              ۷۴              ۷۵              ۷۶              ۷۷              ۷۸              ۷۹              ۸۰              ۸۱              ۸۲              ۸۳              ۸۴              ۸۵              ۸۶              ۸۷              ۸۸              ۸۹              ۹۰              ۹۱              ۹۲              ۹۳              ۹۴              ۹۵              ۹۶              ۹۷              ۹۸              ۹۹              ۱۰۰         </p>	<p>             ۱۰۱              ۱۰۲              ۱۰۳              ۱۰۴              ۱۰۵              ۱۰۶              ۱۰۷              ۱۰۸              ۱۰۹              ۱۱۰              ۱۱۱              ۱۱۲              ۱۱۳              ۱۱۴              ۱۱۵              ۱۱۶              ۱۱۷              ۱۱۸              ۱۱۹              ۱۲۰              ۱۲۱              ۱۲۲              ۱۲۳              ۱۲۴              ۱۲۵              ۱۲۶              ۱۲۷              ۱۲۸              ۱۲۹              ۱۳۰              ۱۳۱              ۱۳۲              ۱۳۳              ۱۳۴              ۱۳۵              ۱۳۶              ۱۳۷              ۱۳۸              ۱۳۹              ۱۴۰              ۱۴۱              ۱۴۲              ۱۴۳              ۱۴۴              ۱۴۵              ۱۴۶              ۱۴۷              ۱۴۸              ۱۴۹              ۱۵۰              ۱۵۱              ۱۵۲              ۱۵۳              ۱۵۴              ۱۵۵              ۱۵۶              ۱۵۷              ۱۵۸              ۱۵۹              ۱۶۰              ۱۶۱              ۱۶۲              ۱۶۳              ۱۶۴              ۱۶۵              ۱۶۶              ۱۶۷              ۱۶۸              ۱۶۹              ۱۷۰              ۱۷۱              ۱۷۲              ۱۷۳              ۱۷۴              ۱۷۵              ۱۷۶              ۱۷۷              ۱۷۸              ۱۷۹              ۱۸۰              ۱۸۱              ۱۸۲              ۱۸۳              ۱۸۴              ۱۸۵              ۱۸۶              ۱۸۷              ۱۸۸              ۱۸۹              ۱۹۰              ۱۹۱              ۱۹۲              ۱۹۳              ۱۹۴              ۱۹۵              ۱۹۶              ۱۹۷              ۱۹۸              ۱۹۹              ۲۰۰         </p>	<p>             ۲۰۱              ۲۰۲              ۲۰۳              ۲۰۴              ۲۰۵              ۲۰۶              ۲۰۷              ۲۰۸              ۲۰۹              ۲۱۰              ۲۱۱              ۲۱۲              ۲۱۳              ۲۱۴              ۲۱۵              ۲۱۶              ۲۱۷              ۲۱۸              ۲۱۹              ۲۲۰              ۲۲۱              ۲۲۲              ۲۲۳              ۲۲۴              ۲۲۵              ۲۲۶              ۲۲۷              ۲۲۸              ۲۲۹              ۲۳۰              ۲۳۱              ۲۳۲              ۲۳۳              ۲۳۴              ۲۳۵              ۲۳۶              ۲۳۷              ۲۳۸              ۲۳۹              ۲۴۰              ۲۴۱              ۲۴۲              ۲۴۳              ۲۴۴              ۲۴۵              ۲۴۶              ۲۴۷              ۲۴۸              ۲۴۹              ۲۵۰              ۲۵۱              ۲۵۲              ۲۵۳              ۲۵۴              ۲۵۵              ۲۵۶              ۲۵۷              ۲۵۸              ۲۵۹              ۲۶۰              ۲۶۱              ۲۶۲              ۲۶۳              ۲۶۴              ۲۶۵              ۲۶۶              ۲۶۷              ۲۶۸              ۲۶۹              ۲۷۰              ۲۷۱              ۲۷۲              ۲۷۳              ۲۷۴              ۲۷۵              ۲۷۶              ۲۷۷              ۲۷۸              ۲۷۹              ۲۸۰              ۲۸۱              ۲۸۲              ۲۸۳              ۲۸۴              ۲۸۵              ۲۸۶              ۲۸۷              ۲۸۸              ۲۸۹              ۲۹۰              ۲۹۱              ۲۹۲              ۲۹۳              ۲۹۴              ۲۹۵              ۲۹۶              ۲۹۷              ۲۹۸              ۲۹۹              ۳۰۰         </p>	<p>             ۳۰۱              ۳۰۲              ۳۰۳              ۳۰۴              ۳۰۵              ۳۰۶              ۳۰۷              ۳۰۸              ۳۰۹              ۳۱۰              ۳۱۱              ۳۱۲              ۳۱۳              ۳۱۴              ۳۱۵              ۳۱۶              ۳۱۷              ۳۱۸              ۳۱۹              ۳۲۰              ۳۲۱              ۳۲۲              ۳۲۳              ۳۲۴              ۳۲۵              ۳۲۶              ۳۲۷              ۳۲۸              ۳۲۹              ۳۳۰              ۳۳۱              ۳۳۲              ۳۳۳              ۳۳۴              ۳۳۵              ۳۳۶              ۳۳۷              ۳۳۸              ۳۳۹              ۳۴۰              ۳۴۱              ۳۴۲              ۳۴۳              ۳۴۴              ۳۴۵              ۳۴۶              ۳۴۷              ۳۴۸              ۳۴۹              ۳۵۰              ۳۵۱              ۳۵۲              ۳۵۳              ۳۵۴              ۳۵۵              ۳۵۶              ۳۵۷              ۳۵۸              ۳۵۹              ۳۶۰              ۳۶۱              ۳۶۲              ۳۶۳              ۳۶۴              ۳۶۵              ۳۶۶              ۳۶۷              ۳۶۸              ۳۶۹              ۳۷۰              ۳۷۱              ۳۷۲              ۳۷۳              ۳۷۴              ۳۷۵              ۳۷۶              ۳۷۷              ۳۷۸              ۳۷۹              ۳۸۰              ۳۸۱              ۳۸۲              ۳۸۳              ۳۸۴              ۳۸۵              ۳۸۶</p>
--	---	---	--

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



که دید ما رخسار من حسد کارها	تا دم بکار عشق که طبع افروخت
ولیو اندر چه خوش سخن عاقلانه گفت	کمال را که عقل نیست عمر در کار نیست
بی چشم تر می که سر در دکان عشق	ابر نیست مرده دید اگر کجا نیست

واقعیت بخت هم خلق بر بس گشته اسم پاک	
عکس مرا بحسار آینه یار نیست	

هر کجا شمع میسرایم هست	آفتاب مستند ملاک است
مکتب دیدای متان جز لب و دم	آتش این خانه را حلالی هست
در شمع خانه کس یار نیست	در دمار اگر دوا می هست
خواه مرد و ملت اعتماد کن	که غلام گم نریایم حسیت
حاکم گشته پیاپی دم ده	که هنوزم شد بهوای هست
زادن و مردن آمد و رفت است	دهر به کار و ان سرای هست
عاشقی نوادانو از دلش کن	که محبت تا خوش جدا می هست
کس ای تو تیرا قدم بر بزم	دید و شتیاق عاقلای هست
شد چون سیل از سرم نگذر	که مرا تا تو با حسدای هست
بکنم در حاکستی لقمه سیر	گر بدانم ترا دوا می هست
ایکمی بر پس آشتی تو نیست	دل نمی در آشتی می هست
شست بر بیکوست می کس درش	نگاهش به بی عطای هست
گرچه بی برگ گشته ام چون	هنگامی که گم گدای هست
بر اسب گویند ای ملار دکان	که جو مالایی او غلامی هست



چون دامن و حاسه در پیر ترا / تنگ در کسبیدم چو بس است

در دوش جواب میگویم واقف / و وصل در جواب دیدم چو بس است

نکو یار چو سر چو خاک است / اولی خوشم که رس میزنش مست است	تکام ساسله تیره طالعان دیدم / اسان رلف تو آهسته ز کجاست
کدام کوچه کند آرزوی دمنار است / نشسته چشم بر ایهام لیدر است	نکو یار و کیم طعل اشک در آهست / دین دمانه لعل در افتداری است
ارآن همیشه بوضع تو مشغولم / که بهتر از سخن خوب یاد داری است	مست تنگ اگر عزم کند آید / دلی رخوار شد پیش یار جانگ است

چرا ز گریه مرای کی واقف / سر که چشم ترا در استخاری نیست

بی لعل مستی تهری تین است / ماده آب ناگواری دوش مست است	حاله را در دیا نگریان هست / اسرافین و یاجناری میتر مست است
قفسه گر گیتی بر آورد دست گد / رهل صف مژگان سوار پیش مست است	ایں در وجود پیر و میر / در جسم نیم ادعباری میت مست است
مهر و مهر عشق تا تمکین من / بر زه گریه یوقاری میت مست است	میتوان با ملک ماری میت مست است / فعلگی دامن سوار میت مست است



<p>لی صوفی کسدها بر سر تن نشان رو نطق کارش از دل دیوانه من است ای گل بگیرم ام چه بلا حظه می زنی حان من از نوای تو تنه تار شد و لا آنکس که کرده چشم خاک در تن سیاه</p>	<p>عاشق مگر زخم نماند به دست است زلفت و بگریه سلسله حسان است عمر از تو کس بگیرد عدل است یک باغ چون تو مرغ خوش الحان است حیتی براه کمال مسابا است</p>
---	--

<p>معدور در آروا قف اگر دهای تو در سیه چاک رو که گریبان نماند است</p>	
---	--

<p>بیشم فانی نه خط و حال تو مرا جدا گشت به دور بپوشم اسروده شبی ای دل با کند میل به سرور سیم من تو بیتلم کن ای شمع که آفرورده عند حیل بهم حال تنه بهم حال از غم حال از رنگ نمانی گشت است</p>	<p>کمال که محال تو مرا جدا گشت دور شود در ملال تو مرا جدا گشت تار کینای مهال تو مرا جدا گشت بهر از تو محال تو مرا جدا گشت سادی زور وصالی تو مرا جدا گشت رو زنی باین مائه آل تو مرا جدا گشت</p>
--	--

<p>بیت نکس که دست بهوس افتادش واقف این فکر محال تو مرا جدا گشت</p>	
--	--

<p>سم حال و شمس دل موعود است من می آیوم به نسل و گل تم دل دو سیم می تار من ما کرد اسما را</p>	<p>عشق من باک را چه آئین است کای بر مسیحا و این بر گلین است مگر انصاف بدین تو این است بجو تره</p>
---	---



دو اسپر با محسن عمر دیم که گفتم و تو تدر مرا هر که دیدی گوید رہا دور شود و چہ تاب طاقتها میب هست که آید مرا دل یک با	دو دنا و خستارم سوار گرایم است خوش است خواری بارین است اگر گریست در بار دوستی مرا نکون یاد گرایم است لعل دل لایب دار اگر گریست
---	---

روست او توانی که حال سری یافت حقا رحل تو بسد و نگار اگر گریست
--

رقوام چشم خیاره سازی میست سد انیز با وصال گدا ریسا ستیں جاں میں بچشم رقیب شکوہ زلف یار کو کہ کس شوق ہارے رو دیگران آید کی و تار بیت سلام شد	چارہ ام عسیر حال گدا ز میست کر تو اسید و کسوا ز سے نیست داس چشم او تہ ساری نیست را کہ حساسی نفس برداری مست ما تو ام عشق ہست ماری میست ہر سچ حاجت ر کرکت اری میست
--	---

وہ یہ خوشی کہت واصلی وقت ماری ہر سچو عشق باری میست
---

مت نامو استم اور عشق را مال گزشت باں بانی کہ سوی مرگستان میزد در دیگر گم رہیپ امی دور گزشت ت چری آمد آن سیر رخداد گم است بیت دانی خط گم رواں رخ عالم شد	برستان نام سستیں از علم گریبان گزشت گم ایس راہ گوی خوش بجا بان گزشت مختسب متوانہ اکنون نامستان گزشت سبجہ او آسمان رو کیہ دہان اگر گزشت دو دلداسا مع ستاں مادہاں اگر گزشت
---	--

*(The page contains two columns of handwritten Persian script.)*

یہ ہے جو کہ ہے  
میں نے یہ ہے

Handwritten text in two columns, likely a manuscript page. The script is a form of Arabic or Persian, possibly in a specific dialect or style. The text is written in a cursive, flowing manner, typical of historical manuscripts. The page is numbered '10' in the top right corner.

وایضا در این کتاب آمده است که



<p>و گریه با چاک دور من محسوس گشت رویت و دیار گریه و دلاوری گشت بیموت ز راه پیکار شد شهادت گشت</p>	<p>وقت زدی و قوت کویز آمد از دست محت سبیل مرثک خویش پاناز کم گشت نودی زدی آید ز عشی در کلاست</p>
<p>واقف آن قاست تیکست بزهره آگاه کمار من اهو ز ازانده لیشه قور اگدشت</p>	
<p>سامان خود نمائی من ایقدر پس است مار اقسام عسر بسیار کمر پس است سامان خود نمائی من ایقدر پس است شست حسی مزای تو ای شست پس است ایها که گفته ام تو ای مایه پس است لوی مراد پر من آن پس پس است یک تالار نشد چو حرم کار پس است طعنت آهین یک بسته بکنم پس است تا کی بر تعافل ای زعدا خیر پس است حزلی نخوان ز اجماع عشق ای پس پس است</p>	<p>عالم بقدر وجهه بر آن خاک در پس است تا بی اگر تیر یک قطعه و آرد اسد شمع یک گل دایم سر پس است مسل لاله لعل مرص سهار آستیا را هر حرف از این پیام زبانی است یک کلام فصل سر به نیست چو عیون چشم پس دشمال محل این همه زاری کس و لا پاس که شست حرم مراد پس پس است نماید که شد ز دل و جان علام تو در طبع لیم بدو چو بگشت سپرد گشت</p>
<p>واقف برای موصف حاتماں حلق از دور ج محنت مایک تر پس است</p>	
<p>که هر کویه ترا سلسله سر پای هست که بهر قصر عشق تو ز لیلی هست</p>	<p>نه بهین در سرم از زلف تو سودای هست بر سمن تو درین مصرع شور افکندی</p>

<p>             ۱۰              ۱۱              ۱۲              ۱۳              ۱۴              ۱۵              ۱۶              ۱۷              ۱۸              ۱۹              ۲۰              ۲۱              ۲۲              ۲۳              ۲۴              ۲۵              ۲۶              ۲۷              ۲۸              ۲۹              ۳۰              ۳۱              ۳۲              ۳۳              ۳۴              ۳۵              ۳۶              ۳۷              ۳۸              ۳۹              ۴۰              ۴۱              ۴۲              ۴۳              ۴۴              ۴۵              ۴۶              ۴۷              ۴۸              ۴۹              ۵۰              ۵۱              ۵۲              ۵۳              ۵۴              ۵۵              ۵۶              ۵۷              ۵۸              ۵۹              ۶۰              ۶۱              ۶۲              ۶۳              ۶۴              ۶۵              ۶۶              ۶۷              ۶۸              ۶۹              ۷۰              ۷۱              ۷۲              ۷۳              ۷۴              ۷۵              ۷۶              ۷۷              ۷۸              ۷۹              ۸۰              ۸۱              ۸۲              ۸۳              ۸۴              ۸۵              ۸۶              ۸۷              ۸۸              ۸۹              ۹۰              ۹۱              ۹۲              ۹۳              ۹۴              ۹۵              ۹۶              ۹۷              ۹۸              ۹۹              ۱۰۰           </p>	<p>             ۱۰              ۱۱              ۱۲              ۱۳              ۱۴              ۱۵              ۱۶              ۱۷              ۱۸              ۱۹              ۲۰              ۲۱              ۲۲              ۲۳              ۲۴              ۲۵              ۲۶              ۲۷              ۲۸              ۲۹              ۳۰              ۳۱              ۳۲              ۳۳              ۳۴              ۳۵              ۳۶              ۳۷              ۳۸              ۳۹              ۴۰              ۴۱              ۴۲              ۴۳              ۴۴              ۴۵              ۴۶              ۴۷              ۴۸              ۴۹              ۵۰              ۵۱              ۵۲              ۵۳              ۵۴              ۵۵              ۵۶              ۵۷              ۵۸              ۵۹              ۶۰              ۶۱              ۶۲              ۶۳              ۶۴              ۶۵              ۶۶              ۶۷              ۶۸              ۶۹              ۷۰              ۷۱              ۷۲              ۷۳              ۷۴              ۷۵              ۷۶              ۷۷              ۷۸              ۷۹              ۸۰              ۸۱              ۸۲              ۸۳              ۸۴              ۸۵              ۸۶              ۸۷              ۸۸              ۸۹              ۹۰              ۹۱              ۹۲              ۹۳              ۹۴              ۹۵              ۹۶              ۹۷              ۹۸              ۹۹              ۱۰۰           </p>
--	--

<p>همه بانی ماحل تست که بانی هست          که درین سلسله دل نام پشانی هست          در همه رافتی سلسله بیانی هست          چتر داغ دل سر مدد آبیانی هست          هست بگریه غیری گریه بیانی هست          داغ من منظر گرد مکلانی هست          گوید که مرادید که گمانی هست          ما پیدا کنیم که شهر بیانی هست</p>	<p>نی تو از زندگی خویش چو چوینا          مرئی مادی صراط ما بینا          که دستا طمعی با صلا بیانی          با چو آن یار که است گران یار بیانی          پیچیده است در این کتبی بیانی          کشاید سر خسته مریم یار بیانی          اسرار فریبی مری آب در بیانی          اول داشت عذول که بر بیانی</p>
<p>بست دنیا را روز مرز که من آفت          هر کجا در پی مرغ خوش الحانی هست</p>	
<p>سود دل دست شد قیمت یاقوت          عاقبت بر سرم آورد طلا یاقوت          بعد مرگم همه با خود بهای قیمت          ز هر چشم هست عیسی دل یاقوت          از تو دشنام خریدم بهای قیمت          تشنه مردم طلب کب یاقوت قیمت</p>	<p>سود سر پرت بهار چای قیمت          دل که یک عمر بکون مگرش چای          استخوانی بکلی نذل سنگ که تو بوی          کرد از خند دست بر همه تقسیم شکم          لور که قیمت با غیا و نهایت شکم          با همه قرب راحل تو بویان شکم</p>
<p>واقف آن شمع که شعله بر دم          آتش انگه کاشایه بای قیمت</p>	
<p>خاها به در و راق یا تر یک گدا</p>	<p>ما را مشبک سید هر یک گدا</p>

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>

<p>گر دید خاک ویر و حرم کج ز ایتک مس          اراج رسید دوستی من گریه ام          یکسار گوشت رسمن من توان نگه          مدد گوشت گل و خاک در دودیا است</p>	<p>تا کی توان رد دست عمت و در گریست          احوال من خود ویر من پیشتر گریست          چشم در آرزوی تو غمی اگر گریست          هر کس در آن حرم منک و گریست</p>
	<p>واقف کسوں بحالت خود من          بیچاره هر چه داشت ز دل تا مگر گریست</p>
<p>رفتی دل و عصه پریشان نشسته است          یارب رد و آه که امی سیاه و در          از یکسی من به رشید من کس          بی تو گل تو حده کس غمناک من          ز علو و ات که یک نفس از پرده رود من          می تیم یار طر ف عالمی که متنه هم          بس که آفتاب حمال تو گرم است          آگه دل و پهلوی من از هجوم اشک          لریه ویرستی که دل معده و استود          دل مرو و مردم من بعد این مرو</p>	<p>جایان در تنم اسیر من و ان شسته است          آن رلف و بهشت پتیاں شسته است          نقشم که می یار مدیسان شسته است          در فکر خویش سرنگا پیاں شسته است          شد عسمر که آینه حیران شسته است          در گوشه بد و تو پیاں شسته است          نور طر سایه و ترکان شسته است          دیوانه ساں به سنگ و طلاں شسته است          این دانه چشم پرده باران شسته است          انجا هر از دست من پیاں شسته است</p>
	<p>واقف امید بچیم و هر چه دگر نمائند          ز غم چه دیده است که غمناک شسته است</p>



نارسی بیک از طسره دلدار صرور است	در عشق نه تسبیح مزار صرور است
یکسار آن محیسر الطمار صرور است	ای دل چه غوری حوس بگزین غم بیلا
در وی فشرده سی خاک دریا صرور است	آن سرمه که سار مدی بی روشنی چشم
یک حلوه تر از سر مالار صرور است	تا عشق فروشان همه سندن دکان
او را که رسا حوئی اعیار صرور است	پیه دای دل آرد گیم هیچ ناست
مارا اد آن درو دیوار صرور است	ار دیده چنان سیل براسیم دران کو
از بهر علاج دل بیمار صرور است	یک لوسه ز لیمای شفا بخش عطا کن
بر حوائی محبت دل با فکار صرور است	آسوده دلال با ننگ غم نیت ناست

در سر است دوائی دل بیمار تو وقت

اوسوس که کم داری و بسیار صرور است

باده و مال و فریاد برخواست	بر برمش دل لعلی تشاد برخواست
عقال از ننده آراد برخواست	ز نس مالیدم ار در واسی برخواست
که رنگ انچه که میاد برخواست	سرگی مال که کردم در قفس و تش
که شورار تربیت فراد برخواست	چنان در عشق شیرین کار گشت برخواست
که او با دایع مادر زاد برخواست	ز رشک لاله میبوم درین رخ
سخن بدست سروی تشاد برخواست	تستی در چمن نرسد ناز
نگاهش بر تو تا افتاد برخواست	دل لود دست در پیاوشتر

اگر واقف مرم اکبوس دلی را

که او ویرانه و آباد برخواست





<p>سر سوار ازین آفتنه نانی است          که به دل گری می آید تنوع ربانی است          که سساک روحی من ماگر دانی است          تا چه گری که دولت دهن من جانی است          حاصه اکنون که فلانی، فلانی است          تا دل از ابروی او سحر کمانی است          لعمریه مع میس مرتبه جوانی است</p>	<p>ا سوید بی دل زینت ساشی ماعل          به چو پیرانه بهمان گریز من می گری          وقت آنست که برین نرم سساک هیچ          ای که یک شتر تو دم دست شتر را جان بدی          سنی در راز بهمان کردن جوی تو نیست          صد مرتبه پیر از آن سحر حدامی کرد          دل مام و رادی شکرستان سوز</p>
--	---

واقفت از سوزان گریز می چو پیر  
 ستوانی تو ماین بهیچ جانی دانست

<p>ر بهلوم نرود در د بهشتین نیست          کسی که ز د چسبای من آتشین نیست          مگر میل شگفتن دل حیرین نیست          سینه جاک رنگ گویمیت بهین نیست          پی رعایت تمام امل بهین نیست          تو هم نقاب سراقلس مگو بهین نیست          بلامک تیر تیر که بهین نیست</p>	<p>عزت نمی شود از من مدار قری نیست          لریته دامن او سساج حشر جویم گشت          مساه پیام تو آورد لیک عجب من          مساش مسکر داغ دلم ستاد کن من          مگوی عشق بر ریشک و غامضی تو          مود د هست بهار طرفه ابر پشانی          فتاده است نظر بر هر شلای عکلم</p>
--	--

بتین که سس معنی شکار کج واقفت  
 که صید بادیه قدس آگین است

<p>پایم از کار شد و سعی رسید نیست</p>	<p>لعمریه دلت از فوق دیدن باقی نیست</p>
---------------------------------------	---



<p>ایامه مقدس حق را یادم پشت مقدس است          سیر می خورد بسی استسج چرخ قمار ام          سرور با قامت و عیای دوست کن          حال کعبه خواستش انصاری با پیر          دامن ببارد که خواهند ادبیر ام          حق تعالی بدین در درگاه او بلند          من بعد سگ ایامه مقدس حق          دیگر کویتش کمال جویستش در آمده ام</p>	<p>سرد من در سرد من دل تیرا در گنج است          سمع من ببارد مداحم کلامی محفل است          ریشه آن در گنج است در ریشه این دل است          مقدار آن در گنج خویش موش شکل است          محبت در جواب گران نام من مافیل است          پیش بالارش ملای آسمانی نارل است          دست تیر من کاتوای کو کس بر قفل است          بای من در گنج خود رقتش در قفل است</p>
---	--

<p>چون نینده یا مادی ملیت از سر گشت          در طریق مسوق و اصف و اراکیتش است</p>	
---	--

<p>یار هر که شیشه نو یاری می داد که چه است          بارها مان من از یاری بسپارد ولی          مانها کرده است مازیانی را ز تنجی حرا          الدمش فیما و راد کنگار دایه چنین          دل کوی او در روح ز کمار آسوده است          نیل دلمان اسنان آهون رم میدهم</p>	<p>عمر آید فدا داری نمی داند که چه است          دل هنوز از عشق میرانی نمی داند که چه است          گرچه از خطای ستمکاری نمی داند که چه است          در غم مافکر گرفتاری نمی داند که چه است          در پشت افتاد و بیماری نمی داند که چه است          چشم او عاشق گم داری نمی داند که چه است</p>
---	---

<p>چشم او در کعبه واقف می پستی بیگانه          کافریست آید غیبت داری نمی داند که چه است</p>	
---	--

<p>رنه عاشق احوال من خواب جز است          از شکسته و عامر در اصطاب جز است</p>	
---	--



آئینہ داند طلعت جامانہ گشته ام  
و افس مرا ملک یکدی چا چا

مک تہ صلیح و صلیح تو رنگ است نکود است نکس چو گل رسار نکس آہنگ مرع جون و لم لی سہ یا سحائے متا طسم ہیں ریب رستار شاہد عم او ست فی نو متہ اس ساع رہ کروی مسہ م تانوتسو سے مامم	من تقرات ایچہ بیرگ است عجب ماش آیدل این چہن نگاہ کہ عجب لیلی جوش آہنگ است مادہ در پاک و شیتہ در سگ است محل اشک اگر چہ بے رنگ است محل پیریتاں و عجب ل رنگ است اگر ار نام من ترا سنگ است
--	--

ر سر ر جسم و داغ او واقفت  
در مہاں دل و جگہ جگ است

نغمہ گشت با برچوں رعایا جاست نست و جاست کسی اگر ستا آویہ چنان ز نور تو آماؤہ معان شدہ ام کلی بر بر کاک شوہر جو داسے جو آشتا کہ تقطیع آشتا میزد مناش جیسرا راہ من سرت گردم ہلاک در تو کریم کہ سہ تقطیع ش نست ماسن مر جاسد کردم	نرمی نرمی نموی تم مانگ و جہا جاست نرمی شست مد فار جاسد کہ ار شکا سہ دل شیتہ جان پیر جاست نعمدہ جو نگہ رسم خون ہایہ جاست مرا چو وہ سگ کوی او جاست مسہ یکدی این دو دازن کجا جاست اشر رادی و تا پیر از دو اور جاست شست من لہم گہا ناز جاست
--	--



مرصید که خون در دل و در دیده نهیست	تا دیم که تا هست عم عشق غنیست
در عشق بیک طریقه کند مال دل بس	سارینست محبت که دل بر رویست
من ترس تنیدستی خود را بچونم	عز از قلم دست بدستم غلمیست
امروز هم رنج بر سیدل من	مرد است که از خسته عشق تو دمیست
و الله لسی تحسب که کردم دروغ است	هر چه که بک و عده اوئی قسمنیست

و آفت را در که بهر حال هر چه است  
 هر چه که حول در دل در دیده نهیست

فل بس که می تور بگ سپرد از داده است	آتش و کاشیله بلسل داده است
اریا ننگ و جلوه آن سرو قاتم	بر خاستن مراقیاست قنار است
ایاز هست می بر دایس نوی جانقرا	ما او به پیش با در گریان کتاده است
باو تشنه لواءه سال گرم کشتگو	عاشق چو شمع گشته قنوتن ایتاده است
عمریست گرم چون یکدیگر جویم آنروز	و عوای عشق از دهن من زیاده است
آن سر و رفت از نظر ما بهیال او	چون سحر پیش دیده من ایتاده است
از دلم حاصل اشک مراقیست لعل	که حاصل دل و دیده بهیال زیاده است
لب تشنه می طعم سپرد وقت من با	تنی ترا کسی نه عیب آب داده است

و آفت گرا از تو یار سپردن بس بگو  
 دلی داده محروم خود دل نهاده است

لو بس خواهر گزینم از دوا داری نهیست	و خاداری مرا شما موجب خوار نهیست
و یزاری زین جیدانگشتت کی کنم زانو	از داری حاصل کردم یزاری نهیست

<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>
<p>سید الشهدا علیه السلام</p>	<p>سید الشهدا علیه السلام</p>



از بیم تو ریر لب شکستم ار یاد تو شد در حیرت من بکیت یا حوری زیا پر ہی لایس حسن	آہ کہ ہمہ اتر تو آن گفست اٹھکے کہ ہمہ تیر تو آن گفست حاشا کہ تر اتر تو آن گفست
--	--

میش تو را تو اسے فحشیت گویم سچے اگر تو ان گفست	
---	--

صحت عیر باد دگر گیر است کرده پا مال حوا نذر داں را ار تو مویست مراد ام و کد نفس را حاصیت سیماست	آہ اریں آہ کہ فی تاثیر است فلک پر محب فی پیر است تاری از رلف تو ام ر کیت حوب گز کتہ شود اکسیر است
--	--

ردیف جمیم عربی	
----------------	--

چنانکہ تیر بود حاس کماں محتاج و سید صبح و زنجیت سیاه و بلند س آن شکار صیفم کہ ہست کتہ من زرتخہ قلمت آب می خورد دل من ز سوردل ہنہ شب عورت میر ہم تنہا رلس کہ ریشہ دوا مید غم سیدہ مرا ز شوق گلن بچمن لسم آسپاں پر اسم کہ عشق سادہ است نام من	ناروی تو بود ماز بھیاں محتاج مشمع دایع دریں تیرہ خاکداں محتاج لیک اشارہ امروہی آن کماں محتاج اگر یہ سحر باشد سادہ داں محتاج بھیاں شمع بیم من ہمراں محتاج برای کسب نشا طم ز عمر ان محتاج س آن بیم کہ شوم فائز غناں محتاج پرستہ سوجہ دلدادہ بہرمان محتاج
--	---

<p> شماره اول  شماره دوم  شماره سوم  شماره چهارم  شماره پنجم  شماره ششم  شماره هفتم  شماره هشتم  شماره نهم  شماره دهم </p>	<p> شماره یازدهم  شماره بیستم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دوم  شماره بیست و سوم  شماره بیست و چهارم  شماره بیست و پنجم  شماره بیست و ششم  شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم </p>
	<p> شماره نهم و دهم  شماره یازدهم و بیستم  شماره بیست و یکم و بیست و دوم  شماره بیست و سوم و بیست و چهارم  شماره بیست و پنجم و بیست و ششم  شماره بیست و هفتم و بیست و هشتم  شماره بیست و نهم و بیست و دهم  شماره بیست و یکم و بیست و دو  شماره بیست و سه و بیست و چهار  شماره بیست و پنج و بیست و شش </p>
<p> شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم  شماره بیست و نهم  شماره بیست و دهم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دو  شماره بیست و سه  شماره بیست و چهار  شماره بیست و پنج  شماره بیست و شش </p>	<p> شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم  شماره بیست و نهم  شماره بیست و دهم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دو  شماره بیست و سه  شماره بیست و چهار  شماره بیست و پنج  شماره بیست و شش </p>
	<p> شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم  شماره بیست و نهم  شماره بیست و دهم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دو  شماره بیست و سه  شماره بیست و چهار  شماره بیست و پنج  شماره بیست و شش </p>
<p> شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم  شماره بیست و نهم  شماره بیست و دهم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دو  شماره بیست و سه  شماره بیست و چهار  شماره بیست و پنج  شماره بیست و شش </p>	<p> شماره بیست و هفتم  شماره بیست و هشتم  شماره بیست و نهم  شماره بیست و دهم  شماره بیست و یکم  شماره بیست و دو  شماره بیست و سه  شماره بیست و چهار  شماره بیست و پنج  شماره بیست و شش </p>

نوازش درین نیست که درین هیچ	شد با سگ چایینی اینچنین
	تا و احسب انی حکم هم سوخته و واقف در سالی ناموی کتاب است و گرا هیچ
<p>نوازش که دهد در محبت اهلدار و در کزنج با عشق رهم سر در دیوان در کزنج تا به شد و ایام ز تو به بیان و کزنج یکبار سر در زنده برین تا به کزنج مستقیم درین است تا به کزنج کایست رگسوی تو بکینا و کزنج با کینول هم و صبر و کار و کزنج دیدیم هم بهین و شسته زار و کزنج سر و دس ملایمه و بهین عاز و کزنج ما نیم بهین سوش عاز و کزنج عالی بهین علقه پیر و کزنج گر و سی ز مکمل اسبیه و کزنج شده متهم و غیر اشعار و کزنج حالی پیدیم از حسن و کزنج بر درم بهمان حسن و کزنج دلی در قفس سینه نگه دار و کزنج</p>	<p>دارم گاه احوالی به بیان و کزنج اسد به مستقیم بود کلامه مارا چون آینه سراط را که در پیش است ای عشق نفس و تنم اما و کزنج حسی که در پیری آن به دور و کزنج شیرازه اولوت پاشان دلم را در هر جزوه من شده دل زده و کزنج مستقیم نشان از کزنج است کامر سر و از شسته عاز را سرم ارتق آرد از لقیان گل این باغ و کزنج بار که مانده است ازین دل شده کزنج خواهد به عایین دل از کزنج بهین و راستای عیان از کزنج و توان هیچ کسی در کتابی و سراسر می و کزنج حالی کمدل من آه و جزای و کزنج مروان هر دوس این که را و کزنج</p>

<p> بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله الذي هدانا لهذا  ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  والحمد لله رب العالمين  والصلاة والسلام على  سيدنا محمد خير الأنبياء  وأصحابه الطيبين الطاهرين  الطاهرين الأئمة  العليين </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله الذي هدانا لهذا  ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  والحمد لله رب العالمين  والصلاة والسلام على  سيدنا محمد خير الأنبياء  وأصحابه الطيبين الطاهرين  الطاهرين الأئمة  العليين </p>
--	--

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

<p> سورة الفاتحة </p>	<p> سورة الفاتحة </p>
-----------------------	-----------------------

	انصیحت من محمول در کین وقت بپاش با من و یو له بعد ازین کتاب	
که ما روح جگر داشتیم بدان شرح ز خجالت دهست غمزدگستان شرح کسی که چشم کد بر عذار جوان شرح که استخوان بنظم شد چو شاخ نمطان شرح مگر در گریه کنم چیب شرح و دلمان شرح شده است یوسف مار یو کل گویان شرح		است هموزنگ و دیده لو داریان شرح رهی ز ترتم لعل در جستان شرح بر کجا که چکد اشک او و مالله بیاد لعل لو خون دل آفتد خورم رسبد عید و مرانیست جائه نگین ز بسکه خون عزیزان گرفته برگردن
	خفا کسند بعین نوشته از تنجوت ز بسکه چشم بودم سدی هانا شرح	
	روایت دال مصله	
یا از سر کویت گذری داشته باشد شاید که وفا هم قدری داشته باشد من صبر ندارم و گری داشته باشد ترسم بمر اجم ضرری داشته باشد آنکس که چو دل به سفری داشته باشد گهرم شجب بجران سحری داشته باشد این شهر اگر داد گری داشته باشد		خوش آنکه برویت زلفی داشته باشد او را بچفت این همس بدنام باشد ناصح چه دهی پسند که اندین خوان لب تشنه تیغ منورم آب بقا را در هر شد نمی بچو جرس زار است ناصح شدن تاب ندارم بچشم آه عربان نکنند این صبیح لو بچشم



بغیر سیر معانی دیدم جو امری بر آن سرزمین که دست تو در آن چه آمدی عرق سردی که تا من خلل گریه کن گریه تر به است نمی کشد سر بر آن بخواریم رومی ز بار محنت ایام گرد آسوده سیاه من او طوطی حامل قادی ز حسن لوحه اولی انچه چنین	که مار عزم دل قبیح و شتاب مراد که او دماغ گنجانده عقیه بر باد دماغ سوخته نوی شکلات برادر که سبیل خانه مسیحی حباب برادر مرا از خاک مگر لوت تاب برادر بدوش هر که سبوی شتر است دارد خدا تر از میاں امی نقاب برادر چیزه کور سواد از کتاب برادر
--	---

جگر میس که مسکرتنه میروم و وقت  
بودی که حشر سیر آب بر و ارد

هر چه او مرا بدی یاد میکند تو که هر چه در بره ارشاد میکند در عشق پند گویم بی یاد میکند شده مگوی با و مودت شور یا ست ز آن اخنی که بیل ماکر ده قفس روزی مگر تو علوه کی سر و چس که کرده ترا شنائی لب تو نوش را من خاک یاد ما که گاهی اونی دبا ایست چه آفتی که دل بر صبا	یادش مخیر خاطر من شاد میکند می خور که می تر افروغ آباد میکند اکثر آتش دل من باد میکند سکین دل من است که فدا میکند هر دم دعای دولت صبا میکند روزی هر رفته آرد و میکند کی شانه یاد طوطی شمشاد میکند و پیراهن و بان من آباد میکند تا مژده با خدایا میکند
--	---





چه کنم آه جسم مستقیم این است	که ز چشمم دل دگر برید
سایین دید و سخت بیرام	تا کی اشک ب اتر برید
و چگونه محنت دل در تنگم	بمچو شانه که دتر برید
تا ترسته است آرزو دارد	که بدام تو نال و پیر برید

همچو گل در ترم واقف	نه بسی رنک دگر برید
---------------------	---------------------

نامست من گری هست گویا	ما تم ز کوه گری هست گویا
ز شهرتا چون من مدخل گویا	سودا زده در دمی هست گویا
هم رنگ باک لاله که از ترست	دل سوخته عین گری هست گویا
ای دل من خسته اگر یار برید	لیست ز غم محقری هست گویا
و این شده مشیر سیلاب	در دهر چنین چشم تری هست گویا
خون آه می کند ز دلم سیاه	زیگانه اگر شک تری هست گویا
ار دیده خود آب بهم محل و قارا	گر ز لاله اسلغری هست گویا

در کوچه آن دلم اسافل واقف	آتش فتنه پای و سری هست گویا
---------------------------	-----------------------------

در کشور تو در دریا می رسد	کیسورین بیا به ساحل می رسد
ما را درازی مشب هر تو داغ کرد	صفتی سو ختم و میان می رسد
صبح سارگر چه شود و گلشاد	هر گز نصیب چاک گریا می رسد
زین میور و دریا می رسد	آتش فتنه طغیان می رسد



آل رلف آید از من ایچ خواست کرد	نگم داشت آه کیسز نوتاب و طاقتم
آل چیتهم دل تشکار من ایچ خواست کرد	عالی محمود بر سر من کیس فغنورا
یارستم تشعار من ایچ خواست کرد	ار پانگله دست و دست و گشت چیت
شزکاه آن سوار من ایچ خواست کرد	مگر کب دوا دوا آمد و هارن محمود و مرت
مشهاس انتطار من ایچ خواست کرد	یک روز یازد او مرا و ف وصال

واقف شستم تنزکی ایبار بر لب  
انصاف اینکه یار من ایچ خواست کرد

مسره را از دهن مار دهمی آرند	آل کسان که دل باز دلف تو بر می آرند
کی مرا چیتهم سیاهان سقمر می آرند	من اگر چیتهم که ز من سوختم و سرور شتم
یا اگر فستد به سبب هم چه نمر می آرند	در زمین دل من تانده تمالان امید
مزه و وصل از آن ماه مگر می آرند	حواست دیم که مستشان عظم رویش ش
خرفه هر بیت که از تنگ شکری می آرند	سجوس تلخ نو آنا که رسا سند بس
کر برت خشک همان دمه ترمی آرند	چیتهم آحمیاتی و اریس شمرت ماد
کیس متاعیست که از جای دگر می آرند	نومیت از چه بینه تو وفا کیاب است
اشک ز دیده بعد جوں حکامی آرند	هیچ سرمایه مسودانند گال تو نسلند
مید ایان تو جوں رد مسعری آرند	مگر تو سینه از لخت مگر می جبت ند
نانه بی که چنان شب بهم می آرند	یک شب ای ماه کاسوس می عشاق جلا
که چنان تاب تو ای ستون مسری آرند	افسر من بر دزد و مادر بوسه گویم
کلاه گاه به کلیدیت تو گرسه آرند	ماں من گوش گیر از سخن دل تپان



مطرب این جنگ گردانده تار	حاجه سار تار تار و با بخت
<p>کار در بیایه میکی و اوقت آحر این کار مار خواهد شد</p>	
در کوی تو دیوانه دیوانه ساز	در سرم تو پیر و پادشاه ساز
مهر تو هرگز نشنیده بگل و سر	مهر تو ماتیتیه و پیاده ساز
سودا و دام ساحتی بگل و سر	آتش رایتیست که پادشاه ساز
همسایه با دات معصیت تو ساز	تیر تو از این پیلوی دل عاقل ساز
آید شد پیمان خیال پوری و	دل به چرخ خیال است که دیوانه ساز
در پیلوی مان گریه و جویست	دیوانه دل من که عاقل ساز
سرم میگردارد منت و تو بوی می	در عشق تو لیلی سرخار ساز
<p>عیر دل و اوقت که تیر است در بیا دیوانه مدیدم که بوی را سازد</p>	
تا خیال ریح مانان رخسود	دیدد ازین اب یزیتان رخسود
نیشکی طالع سرب کدای درین	کشتی طاق و لعل و رخسود
رخسود دار محفل سحر جوشن	هر که با سبب رخسودان رخسود
در بیا مان پای من بسیار گشت	بیت ما خا و عیالان رخسود
ستور بختیهای دل منگر که او	رحم خور و دماند که ان رخسود
رخسود دیوانه جسم آید مرا	عمر گدشت و لعلان رخسود
طالع سرگشته دارم از من	دلبر سرگشته تر کمال رخسود



این دو لقمه از همی بخت جوئل بود سیدار بلند بخت که در خواب گراں بود در کشور دل در نه محبوس و لمان بود صد ستر الماس ملو در یک جاں بود ایست علائی که ز جوام جهان بود بر دیزی که بطعلیش کف نیو گراں بود سوار می کش ایهای ربان چه توئل بود این دل که نظر کرده و پیراں جهان بود	انعامه مرار ما بر سر حراما در ناله و مسراید نگزیم قصوری امرو میرا متوب شد از دولت مستقت امست که دلم راں شود از دست مستقت میراید که چون ریش بر آری تو و گوشت نگویم که کی ماوک نازش مدلم خورد تو و تن پسری تا بیکتم بار مست را در شوق حوالی شده باز میخ طمان
--	---

واقف میریت امر که گشت واقف حاجاه که دی روز مرار است خاں بود
--

پی هر کس که شده یوازه محبت ایمنی شاید دل حیار من بتاید عبادت دایمی شاید میر جای دوستی یک کس عبادت دایمی شاید گفت حاکم که ما را ان رحمت دایمی شاید که بی عشق آنکسی میزیارست راقمی شاید منبع کاسدی دارم تجارت راقمی شاید که چون مرز تدا ترست نصیحت دایمی شاید	زل پیلو توی کردم که الفت ایمنی شاید مژدی پرست احوال من گاهی بی آئی تکلف رطوب بسیار دیدم لعل عالم را سیتادی سرشک زخم زخمی مژدی چو گشتی لوالهوس بار بر سر جاکتس مریعانه شهر دلمان محسن قارچیل تو دایمی لکر دم مانع طفل مشکاکو که چه گرید
---	--

حیا لمره لیم شمسین میوز و واقف نگر این حاجه بیکدم سترت ایمنی شاید
--

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



گرچه دوری روز بهر نیست بلای لکمی بعد از این گریه و سوختن هاست قیام هاست	سرحد این رهبر گوارا چون شکوه ابرام کرد مار سرداری معتق دگر جو ابرام کرد
بجست مدد مار کویت اگر آورد مرا کل نحو ابرام پس امین پیش متاسم آورد	بی سار آمد ره پیش تو گد ره جو ابرام کرد بسی از لوی تو بسیار خند ره جو ابرام کرد
سخت کار نیست مصوری ز تحقیق تو دل من درین کار است قند حاکم ابرام کرد	

حشاک لب میومد نیک دشت فتنه	
پیش هر کس تظلم قوت تر جو ابرام کرد	

اگر در آتش شوقش سپیدم آفرین گوید تو کو شکی اگر بعد از این لی که یاد آید	توقع نیست کال دارد مددم آفرین گوید چنان مام که فی دارد مددم آفرین گوید
اگر فکرم بعدی در لای وصف بلاش و اگر تسلیم حسابم او میگویم خود را	ماداری که کس بلا مددم آفرین گوید چنین کترین بنم که گویند مددم آفرین گوید
مرا صبح ملاست میگرد یکس عجب نمود چنان تن در هم را باز دلت ما گرفتار	که چون کسی تو پند حامی مددم آفرین گوید که دام حسبت جوان کرد که مددم آفرین گوید

چه شکله که اگر سان کرده ابرام پیش تو	
ولی مشکل که آن مشکل پسندم تو فریاد	

سرودی گشته بود دین گلستان بلند	روری که نود مام قدوب در جهان بلند
هر کس سری گشته رزمی سرور حشر	خواهد شدن عمارت نازان آسمان بلند
روشن گشته رتوبت جاگد ازین	چون شمع گریه تعالم شد از استخوان بلند
الحسنی رعد درون ما بر زمین نیست	آهی نشد مامت ما سپاس بلند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

॥ अथ श्रीगणेशोत्थानम् ॥  
 ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

وہی ہے جس نے ان کو اپنا رب قرار دیا تھا۔

<p>             ۱۰۰              ۱۰۱              ۱۰۲              ۱۰۳              ۱۰۴              ۱۰۵              ۱۰۶              ۱۰۷              ۱۰۸              ۱۰۹              ۱۱۰              ۱۱۱              ۱۱۲              ۱۱۳              ۱۱۴              ۱۱۵              ۱۱۶              ۱۱۷              ۱۱۸              ۱۱۹              ۱۲۰              ۱۲۱              ۱۲۲              ۱۲۳              ۱۲۴              ۱۲۵              ۱۲۶              ۱۲۷              ۱۲۸              ۱۲۹              ۱۳۰              ۱۳۱              ۱۳۲              ۱۳۳              ۱۳۴              ۱۳۵              ۱۳۶              ۱۳۷              ۱۳۸              ۱۳۹              ۱۴۰              ۱۴۱              ۱۴۲              ۱۴۳              ۱۴۴              ۱۴۵              ۱۴۶              ۱۴۷              ۱۴۸              ۱۴۹              ۱۵۰              ۱۵۱              ۱۵۲              ۱۵۳              ۱۵۴              ۱۵۵              ۱۵۶              ۱۵۷              ۱۵۸              ۱۵۹              ۱۶۰              ۱۶۱              ۱۶۲              ۱۶۳              ۱۶۴              ۱۶۵              ۱۶۶              ۱۶۷              ۱۶۸              ۱۶۹              ۱۷۰              ۱۷۱              ۱۷۲              ۱۷۳              ۱۷۴              ۱۷۵              ۱۷۶              ۱۷۷              ۱۷۸              ۱۷۹              ۱۸۰              ۱۸۱              ۱۸۲              ۱۸۳              ۱۸۴              ۱۸۵              ۱۸۶              ۱۸۷              ۱۸۸              ۱۸۹              ۱۹۰              ۱۹۱              ۱۹۲              ۱۹۳              ۱۹۴              ۱۹۵              ۱۹۶              ۱۹۷              ۱۹۸              ۱۹۹              ۲۰۰              ۲۰۱              ۲۰۲              ۲۰۳              ۲۰۴              ۲۰۵              ۲۰۶              ۲۰۷              ۲۰۸              ۲۰۹              ۲۱۰              ۲۱۱              ۲۱۲              ۲۱۳              ۲۱۴              ۲۱۵              ۲۱۶              ۲۱۷              ۲۱۸              ۲۱۹              ۲۲۰              ۲۲۱              ۲۲۲              ۲۲۳              ۲۲۴              ۲۲۵              ۲۲۶              ۲۲۷              ۲۲۸              ۲۲۹              ۲۳۰              ۲۳۱              ۲۳۲              ۲۳۳              ۲۳۴              ۲۳۵              ۲۳۶              ۲۳۷              ۲۳۸              ۲۳۹              ۲۴۰              ۲۴۱              ۲۴۲              ۲۴۳              ۲۴۴              ۲۴۵              ۲۴۶              ۲۴۷              ۲۴۸              ۲۴۹              ۲۵۰              ۲۵۱              ۲۵۲              ۲۵۳              ۲۵۴              ۲۵۵              ۲۵۶              ۲۵۷              ۲۵۸              ۲۵۹              ۲۶۰              ۲۶۱              ۲۶۲              ۲۶۳              ۲۶۴              ۲۶۵              ۲۶۶              ۲۶۷              ۲۶۸              ۲۶۹              ۲۷۰              ۲۷۱              ۲۷۲              ۲۷۳              ۲۷۴              ۲۷۵              ۲۷۶              ۲۷۷              ۲۷۸              ۲۷۹              ۲۸۰              ۲۸۱              ۲۸۲              ۲۸۳              ۲۸۴              ۲۸۵              ۲۸۶              ۲۸۷              ۲۸۸              ۲۸۹              ۲۹۰              ۲۹۱              ۲۹۲              ۲۹۳              ۲۹۴              ۲۹۵              ۲۹۶              ۲۹۷              ۲۹۸              ۲۹۹              ۳۰۰              ۳۰۱              ۳۰۲              ۳۰۳              ۳۰۴              ۳۰۵              ۳۰۶              ۳۰۷              ۳۰۸              ۳۰۹              ۳۱۰              ۳۱۱              ۳۱۲              ۳۱۳              ۳۱۴              ۳۱۵              ۳۱۶              ۳۱۷              ۳۱۸              ۳۱۹              ۳۲۰              ۳۲۱              ۳۲۲              ۳۲۳              ۳۲۴              ۳۲۵              ۳۲۶              ۳۲۷              ۳۲۸              ۳۲۹              ۳۳۰              ۳۳۱              ۳۳۲              ۳۳۳              ۳۳۴              ۳۳۵              ۳۳۶              ۳۳۷              ۳۳۸              ۳۳۹              ۳۴۰              ۳۴۱              ۳۴۲              ۳۴۳              ۳۴۴              ۳۴۵              ۳۴۶              ۳۴۷              ۳۴۸              ۳۴۹              ۳۵۰              ۳۵۱              ۳۵۲              ۳۵۳              ۳۵۴              ۳۵۵              ۳۵۶              ۳۵۷              ۳۵۸              ۳۵۹              ۳۶۰              ۳۶۱              ۳۶۲              ۳۶۳              ۳۶۴              ۳۶۵              ۳۶۶              ۳۶۷              ۳۶۸              ۳۶۹              ۳۷۰              ۳۷۱              ۳۷۲              ۳۷۳              ۳۷۴              ۳۷۵              ۳۷۶              ۳۷۷              ۳۷۸              ۳۷۹              ۳۸۰              ۳۸۱              ۳۸۲              ۳۸۳              ۳۸۴              ۳۸۵              ۳۸۶              ۳۸۷              ۳۸۸              ۳۸۹              ۳۹۰              ۳۹۱              ۳۹۲              ۳۹۳              ۳۹۴              ۳۹۵              ۳۹۶              ۳۹۷              ۳۹۸              ۳۹۹              ۴۰۰              ۴۰۱              ۴۰۲              ۴۰۳              ۴۰۴              ۴۰۵              ۴۰۶              ۴۰۷              ۴۰۸              ۴۰۹              ۴۱۰              ۴۱۱              ۴۱۲              ۴۱۳              ۴۱۴              ۴۱۵              ۴۱۶              ۴۱۷              ۴۱۸              ۴۱۹              ۴۲۰              ۴۲۱              ۴۲۲              ۴۲۳              ۴۲۴              ۴۲۵              ۴۲۶              ۴۲۷              ۴۲۸              ۴۲۹              ۴۳۰              ۴۳۱              ۴۳۲              ۴۳۳              ۴۳۴              ۴۳۵              ۴۳۶              ۴۳۷              ۴۳۸              ۴۳۹              ۴۴۰              ۴۴۱              ۴۴۲              ۴۴۳              ۴۴۴              ۴۴۵              ۴۴۶              ۴۴۷              ۴۴۸              ۴۴۹              ۴۵۰              ۴۵۱              ۴۵۲              ۴۵۳              ۴۵۴              ۴۵۵              ۴۵۶              ۴۵۷              ۴۵۸              ۴۵۹              ۴۶۰              ۴۶۱              ۴۶۲              ۴۶۳              ۴۶۴              ۴۶۵              ۴۶۶              ۴۶۷              ۴۶۸              ۴۶۹              ۴۷۰  </p>
---

۵	<p>به وزیر چشم تو یکدم به یکدش          بیایه پیرستش من به تعالی امید          اریکنه غیره مردم تو مارافه است          سزلف تو که او کوچه دیرستانی</p>	<p>دلکم مردم بیمار واری مانده          به من به عشق تو به انتظار می مانده          همیشه خاطر من بپار می مانده          نه دل سپرس برای چه کار می مانده</p>
---	--	---

<p>سوی بکلمه واقف جراحی است          که از برای تو زار و تزار ستم مانده</p>		
---	--	--

۴	<p>نسرین میخورد و عاسو گوشت          آینه تیغ آه و آه تو ام          نه هر اسد و لکم زواج جیثا          واکتم از لب تو دشنامی          کرد بیگانه چشمت از خوشتر          موعده را تو دغا خواهی کرد          شنده و ناسور زخمهای دلکم          چید خواهی دروغ بافی کرد          بهیچ تو متوج میرانی نیست          اس کن ایدل زرت پستیها</p>	<p>لسم میخورد و عاسو گوشت          مشهید ان که بلا سو گوشت          بیکد واری و عاسو گوشت          بر برستی و عاسو گوشت          بهنگه های آستنا سو گوشت          می خوری به وفا چراسو گوشت          بسر لب مشک سو گوشت          تا کی دبا و تا کی سو گوشت          به تو امی متوج میرانی سو گوشت          سح امی دهم ترا سو گوشت</p>
---	--	---

<p>واقف از حال دل چلی پیری          دل ندارم دل را سو گوشت</p>		
--	--	--

۱	<p>اشکم بسرد و دیده محبت می سوزد          کز نس می رسنی مظلوم می سوزد</p>	
---	---	--



<p>۶۰</p> <p>خط گوشت مال دادہ ہستیاری آورد          اور آکشان کستان رہیاری آورد          آن خود فروش را بحسبیداری آورد          رطل گزین نده کم سکپاری آورد          افسانہ من است کہ پی یاری و          جہد دل بہ پیشت از مد طراری آورد          آن شمع را بر خیم نگاری آورد          آہ آن رہاں کہ روی بسیاری آورد          مار اخیسیم بگو قط سزای آورد          اس آت و اینہ ہواست کہ پیاری آورد</p>	<p>۶۱</p> <p>ای دل دور و چہ کز آن چہمست را          رحمت خدا تیر ادب و رنہ خدمت ام          گر عتس جویت عرص در چار کوکم          مار گراں تہہ ہست سرم ساقی ارغما          ہر جاسیہ ایست فصولت ہر جود          مشتاق دل اگر تہہ طہہ را بگو          کاری کرد و دل او اشک باریم          اندک قما دل تو نمونم نشاندہ ہست          آن قاصدی کہ ہر صہ نمازدہ در جود          ار اشک و آہ عمر دکان با خیر کس</p>
---	---

یارب ز لطف مژدہ عماریش باد  
 واقف دمی کہ در گنہ کاری آورد

<p>۶۲</p> <p>چہ شود آہ فلامی چہ شود          گر ز کس دل مستانی چہ شود          گر کی لطف زبانی چہ شود          لب لب گر برسانی چہ شود          گر چہا طر گزانی چہ شود          کز ورس تہہ مزانی چہ شود          دوسہ اشکی آستانی چہ شود</p>	<p>۶۳</p> <p>گر مس شب گذرانی چہ شود          تو کہ ہر گر کنی دلدارے          آن کہ ہستم کہ دلت با من ہست          حال طلب آمد از شوق لبست          آنچہ ہر بن ز غمت میگزد          در رکاب تو غریبان بستند          دل مگذر شدہ انی دنیا اگر</p>
---	--



از ادب نقاش لعل لعل می کشد سرد اماں سیاهان می کشد انچه از مستم گریبان می کشد ایکده دل در سینه می کشد	فروغ تصور بر لعلش چهره رسد گریه ابرو در روی دست چو پستل دل کجا زان بیخبر کجا کشید می که انداز مست ابرو بر
---	--

عاقبت واقف بکلی می کشد

سر بجهت و پاهایان می کشد

همه کمر سپید انچه اهل ایمان گری می کشد در انچه باعث چاک گریبان گری می کشد حیران کشتگان تیغ حرمی گری می کشد ورگ بیت آن یار کجا مسلمان گری می کشد	شهر حسن حال باغ چایان گری می کشد پروانه کسی باغ دل در محفل جوان محزیر ترش که می جوید نشان از آتش آن لمو جوتش بکجا بان فتی باید دل قدر خود
--	--

دل جان مرا در دست چشم کافور می کشد

اگر دین هم بر آن مسلمان گری می کشد

دست مرصع یافت و شمع و شمع در لعل کشد باران حال میگوید که باران آید کشد تیر و زار عاست و گلش هر از آن آید کشد جله اغیار آمد در این سرم یار آن آید کشد غنچه ام شکفت تا تیر بهار آن آید کشد سر رانفش بگره رو کج کسار آن آید کشد عدو ما بست ماری بهویشار آن آید کشد	غمرا انگندان پانچمساران آید کشد بر برگ گلشن امید از لب تشنگی سینه هم جان بر لب یکصدت کشتن آید کشد استنار روی نمی نیم هر سگانه اند شادی روز وصال او علم از دل در کشد پرسووی تو خاک عاشقان بر باد کشد ماح و ابیسی بچاه آن فن افتاده اند
---	---

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۲  
 در این روز که در روز دوشنبه است  
 در این روز که در روز دوشنبه است

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*



مرد جو شیریں لوسی کیا شد و صوفی سباده ایادگیری جان من مانتق پرانی پیدا پری از معصوم همسنگ بکند و غلامی نقطی بیو نیست تا لوسم عالم بر سرودیده سراج ماعرورد لبدر آن را در نمی دهد	نکوهیم لوسه های آسمانی خوش نمی آید نکوه طغی کسوتر می پرانی خوش می آید سجس گشت مرا از ناتوانی خوش می آید مرا ای دوست بهیاغم مانی خوش می آید سبک بر حرم این سرگردانی خوش می آید
---	---

بید امید و اول منصب پرانده ام و خوب کن قمع را گر جانفشان خوش می آید
--

مس چکوم که پیامتن بدل از چه کرد ابکه گوئی که فلانی جیلمانی گشت دل دیوانه که بحسیر از به میل ماجرای شب چو لویاست تاله اوراق دلم وادها را آخر کار شبه فردن بعد از آن چو عالم	بوی گل آمد و با مرغ گرفتار کرد تو چه دانی که من عشق چکودا چه کرد خبرم نیست که با طوق و دلدار کرد سپیل شکم بکند و در دیار کرد سخت بدین که من دیار جدا کرد لب میسلی دلم و دیار کرد
---	---

مس چکوم تو واقف شمره فراق ز دوش است این کشتی تار به بیا چه کرد
---

ناله تا چنانکه از نتوان کرد آب و رنگ نیست ما جن اوزا نسبت ما زنی سخن نمی شنود گل رلف یار کوزه نیست	یار را دلتوا از نتوان کرد که ز گل مستی از نتوان کرد تو غرض نیاز نتوان کرد جز بهیسه در از نتوان کرد
---	---

چندین سال در این شهر بودم و در این شهر	چندین سال در این شهر بودم و در این شهر
--	--

چندین سال در این شهر بودم و در این شهر	چندین سال در این شهر بودم و در این شهر
--	--

چندین سال در این شهر بودم و در این شهر	چندین سال در این شهر بودم و در این شهر
--	--

چندین سال در این شهر بودم و در این شهر	چندین سال در این شهر بودم و در این شهر
--	--

چندین سال در این شهر بودم و در این شهر	چندین سال در این شهر بودم و در این شهر
--	--

سیاه رشک می زار یقیناً نوی کل بدست پستان می نشسته نما کنه ناشکستگیم چه ساحت است شکر نوای سار چمن چمن گند در بر زم او که سوخته دم می زده دستهای بارش تشنیم آید نطف همان یار زارم که تیرا	ایں منظر آب آلوده از کجاسید مگر که میدانی او تا کجا رسید نمایه حال دل تنگ و اسید کل از تو برگ یافت طبع از اسید ار نا امه سید بفریاد مار سید وان مار ارباب یکو شست و عار سید دل ملحد با سید و حکم واحد اسید
---	--

از فیض قمری شمع سحر سحر واقف در شکر بے نه یار رسید	
---	--

در تحمل مشین جویش چو یاد می آید ناتشای طلسم این جهان در حیرت واد دل سبطا قلم چندانکه در منب باد می آید سر را گوشت گردیده است کل از فوق آید مکد کو شود و جانا سیم کو شود و شمس هوس کی می تواند شد و عرف عشق زور گو	دل سیر جم جانان بر سیر سید اومی آید که با جینیس حسدانی در نظر آید حس آسا دل من سحت در فریاد می آید ولی خالی کسی ای مرغ من عیاد می آید عباد من بگویش هر چه یاد ادا می آید همی آید رخسرو آنچه از من طلب می آید
--	---

ز وصلش نقد و تالاست و عثمان لغم آفت که آنجا عیدار سهر مبارک ادا می آید	
---	--

خط است ای که از آن چهره برون می آید گر بیاد تو دلم گریه کرده است آفسار	نوبار لیست کز روی جنون می آید بایا س که بگو شتم ز درون می آید
---	--

[illegible]

<p>رخسخت حرف مرا باید داد          هستی بود لبها باید داد          حوں نهایی شهدا باید داد</p>	<p>چسبده خاموش ششیم بر تو          شمع سان در نظر باراید دل          آگد ری کس بسر ترست ما</p>
<p>گرده بسیار غلب و آفت را          بوسه بسرد و اما باید داد</p>	
<p>تراز یاده برین متون و تنگ خوابم کرد          سپس که خاکدست را چه رنگ خوابم کرد          گل مدار ترا سیم رنگ خوابم کرد          جهان بستم تو چون میوه تنگ خوابم کرد          طواف کعبه و سیر و رنگ خوابم کرد</p>	<p>و گر محکم حوں ناتو جنگ خوابم کرد          اگر زنده مایه رنگ اشک خوابم کرد          مژگان یگان من آتش و گریه از دم گرم          سپهرس حال من ای گل گریه از دم گرم          گرم چنین کند آواره چشم و اردویت</p>
<p>گدائی گوچه میجای می گم و آفت          نه و گدایان و اسیر رنگ خوابم کرد</p>	
<p>سری دارم که خاک پای بیاری می تواند          ولی دارم که صد دل شکستی می تواند          که هر بانی نازان فصل بهاری می تواند          بس هم گریه بکشی سمرمه داری می تواند          اگر از سر بی این بار داری می تواند          هسوز از بوسه اش رفیع خاری می تواند          که حواری رفته رفته استهاری می تواند</p>	<p>نه لی سامانی از من بیکاری می تواند          میگویم ز من عشق کاری می تواند          دل من از گلستان رخ او نسوخته دارد          مهیا در چشم مرد می کشی خاک و راورا          مایه دستار و پیمان زاهدانگی مایه          ازال بسیاری میگویم که حواری می تواند          مشت از خاک من اگر در بدی می تواند</p>



در پس پرده مگر یار تماشا می کرد بیا در ترسے کرستم باس تنهای کن نالہ ام رخشہ دریں گسہ بیامی کرد دل گم گشتہ ماورنہ کہ پیدا می کرد ستمع ماروی نوبت دعوی بیامی کرد آنکہ آزار و کوفت تنهای کرد	امشب اریسوقت جوین مردوقی بود ایں رماں غیر دریں لطف بکس نشد تنب کہ ارسنگہ لبیای تومی تالیتم شکر آن سحر و چگونیم کہ لکونی کرد ہمچو آنکس کہ زرتب در پدیاں می آید و بیچون دام ترانس بکرتاری داد
--	--

واقف آن تنوخ کہ عمری بدلم درخس گرہے کاش زکار دل می دمی کرد
---

ای درینا کہ حوی او گردید سروی ز دل نیافت رشک محض از نذرانی حیاتی با دیدتہ چاک آن گریساں چون تو سروی بیافت پان وصف خط زار قسم کردم در سرانخ تو ماوس خود کشید	یار دل جوہر ساندہ گردید جان زان رلف مومو گردید مانو آئینہ رو برو گردید ز حرم من دشمن رفو گردید گرچہ در باغ خوبو گردید سطر حول رلف مشکو گردید در رخت و کوکو گردید
---	--

واقف از مدد نکو رویان صورت حال من نکو گردید
--

ما لم برآں یہ یکو بکشد اول ابریں دہدہ حرف رخت	آہستہ و محقر یکو بکشد ز ان پس ز دل ہو مگر یکو بکشد
--	---

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

[illegible]



<p>مهر با آن ماه را بر حال زار ما نکرد          بوی پیر این زمستان که بکمال نصیب          گریه میکردیم و می گفتیم با هم ما را          یار جدا این فتنه کرد از ما جدا می آید          در بهوای دامن صحرای بس دیوانه شده          روزگار ما پریشان کرده و روز ما سیاه          آنکه به روضه در چراغ حسن آواز خواند          گرچه ما را بارها جو لایان او بر باد داد</p>	<p>کار با کرد آسمان افسوس کار ما نکرد          یک لب آشنا یاد دایر ما نکرد          هیچکس رحمی بر تن ما نکرد          هیچ شرم از گریه کی خست ما نکرد          طفل اشک آرام نگیرد در کنار ما نکرد          زلف او رمی سرو زور روزگار ما نکرد          عمر رفت و یاد از تنه های تار ما نکرد          شکوه باری کرد از مست عمار ما نکرد</p>
--	--

لیکشی واقف نه شاکس که جز بیل سار  
 بعد مردن کس گداری برقرار ما نکرد

<p>بیش ز دل غیر خاشاک چه می باشد          بی نام و نشان به دل گوشت و عظم          بودیم کف غم غم زلفی آورد          دل چاره گوشت نمیکرد ز سواد          صد شکر از دستش به دست گیر          گفتند ملاک ز تن جان چه بر آید</p>	<p>یعنی که نصیب دل باشد چه بیک          از تیر تو انگشت نماند چه یکا شده          پا مال تو مانند ما شده چه یکا شده          زان طریقه گرفتار بلا شده چه یکا شده          پیر این ناموس قبا شده چه یکا شده          ز ندانی یک عمر رها شده چه یکا شده</p>
--	---

واقف ز رسیدن به لارام رسیدیم  
 سر تنگ قلم نماند چه یکا شده

<p>کسی معنی حسن مهیده ما کرد          که چو تو کوه صوری دید و ما شد</p>
---

[illegible]

خط که مر روی یار می آید که از بوی بار می آید	دود آه که ام سوخته است از سپای درخت گل افتم
ار پریشانی عدم واقف نوسه گیسو سے یار سے آید	
هست سرگردم از تیغ تو اسالی چند میردم دور ازین شهر سیاهانی چند که شد سیر و نهی گشتت نمکدانی چند گل چاکلی که نگه مگر سیاهانی چند از دریا تنبش ترکان تو دلمانی چند در کتب ذل من طسوع پریشانی چند که معنایب بر تو باشد گراگانی چند نگذار که کسی روی بجهب رانی چند کلیس دور عاده است بیاهانی چند ما گرفتیم تو مستقیم بعوضه چند ایں که جمیع اندرین نمکده معالی چند نکته احضار تو دارم پرخوانی چند	سر سرم گل زده از زخم کایانی چند وید واد هست بمن صد طوفانی چند دانم این گرسه جیتی ز کجا آورده است نغمه بارگاه واز حیب دل تنگم ریخت بود تریک که امسره شود آتش من حاطر ویش چنان جمع کنه چو هستند من سک روحم و رفتم تو آتم دیدن ما به شادگی آئینه چه تسخیرت کرد نری از دل دیوانه ندارم دیسیت چه عنوان گذرد از لعلش نامه ما رپی خون گسره خوردن خود آمده اند ی پری چهره مرا حاضر خود باید بود
واقف این آتش خانه کده دلی که زد و دل من سوخته شد جانی چند	
مادول دیوانه کاری داشتند	سر کویشت گذاری داشتند

<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>	<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>
---	---

<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>	<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>
---	---

<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>	<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>
---	---

<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>	<p>این است که در این کتاب          و این است که در این کتاب</p>
---	---

سحر و شمشاد با تو سبزه یاریم نماید	سحر و شمشاد با تو سبزه یاریم نماید
مردم حمله تم تقسام برار حریف	مردم حمله تم تقسام برار حریف
مار و می همچو شمع مجلس درآمدی	مار و می همچو شمع مجلس درآمدی
حرف دل که هست بپیش آید	حرف دل که هست بپیش آید
در کوی یار قدر سنگ لرمش بایده	در کوی یار قدر سنگ لرمش بایده
ای غم نایب طر معمم بحر کون	ای غم نایب طر معمم بحر کون

واقف درایت شده نیز چنان نماید

س کس دیگر کفایت این دارنیم نماید

داده بیداده چه می باید کرد	داده بیداده چه می باید کرد
دل نشسته بتاد چه می باید کرد	دل نشسته بتاد چه می باید کرد
شد آما چه می باید کرد	شد آما چه می باید کرد
گفت شمشاد چه می باید کرد	گفت شمشاد چه می باید کرد
مرد منزه باد چه می باید کرد	مرد منزه باد چه می باید کرد
عقد نکشاده چه می باید کرد	عقد نکشاده چه می باید کرد
نکس ارستاده چه می باید کرد	نکس ارستاده چه می باید کرد
گریه روداد چه می باید کرد	گریه روداد چه می باید کرد
شعور متباد چه می باید کرد	شعور متباد چه می باید کرد
رست سرباده چه می باید کرد	رست سرباده چه می باید کرد
بستکل افتاده چه می باید کرد	بستکل افتاده چه می باید کرد
همچو روداد چه می باید کرد	همچو روداد چه می باید کرد
وصل هم گشت میسر لیکس	وصل هم گشت میسر لیکس
سعیما کردم و دیرانه دل	سعیما کردم و دیرانه دل
در چمن رفتی و آهسته سر	در چمن رفتی و آهسته سر
کو همسم را نتوان تنها کند	کو همسم را نتوان تنها کند
سود و دستد ناخن بندید و بوی	سود و دستد ناخن بندید و بوی
گرچه بیاں ما هم دل ماسح	گرچه بیاں ما هم دل ماسح
خواستم مانو بگویم هم دل	خواستم مانو بگویم هم دل
بر بخت چون بال و پر آردم دست	بر بخت چون بال و پر آردم دست
در هوا داری زلفت میمزم	در هوا داری زلفت میمزم
ریش و رعم دور می وقت	ریش و رعم دور می وقت

<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>	<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>
<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>	<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>
<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>	<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>
<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>	<p>             و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب              و این است که در این کتاب           </p>

<p>یک مژگن در چشم تو بهایم بدل بود گفتی بجای تو دستهایم تارایم چیت خود دریدم و دستش کشیدم سده شکر دل مطلقا عاقبت نظریا</p>	<p>ما دستم آخر صحبت دراز بستم یک تنب نیامدی حبیب تشبیهای بستم کار من دست روت و دستم کار بستم یسی نصیب گاهش روت و شکار بستم</p>
--	--

واقف بسوخت یک تنی سال اول

بار اچارخ مالینستم فرار بستم

<p>دل مرا کوچه آں رلف براساں گذرد از صف سوختگان گذرد آں فغان ایس ماگوشت و اماں که گیر دیار ایرمی تاید و نه تنه من میگردد تورش گریه گریه ایست که من می نیم ما برهای دل از بسکه ز فاکم رسته است بیرحم گشت که چون غول مویش نکند تیر الماس شکافت که ز سندان گذرد</p>	<p>همچو مجبور که از شک و روتال گذرد آپنخاں تنه که صرصر زیر افغان گذرد دست من گریه ملاقات کرباں گذرد وای عالم اگر آید و بد میساں گذرد سردل و دیده مداکم که صر طوفان گذرد آں گل از ترست من رزده و اماں گذرد تیر الماس شکافت که ز سندان گذرد</p>
--	---

چند واقف شوی عشق کلف و کاف

حیف زین عمر که در شکر پیشان گذرد

<p>سرد را ناقد رعنائ تو دعوی سر میگشتم آه ریقای تو و سبک سر میگشتم رازی بیفانده در پیشان مرح وای که شاییش چه بین و دامن</p>	<p>این من سکه بلند مستطوری کمر یارب این آه ماں آئینه سما کمر حکم عشق کف که ز صدمه و اثر آه گرانه من مادر آه با سحر</p>
---	--





کلیک بر خورشید پیش در محلات	مسدود قاف و ساه جواب کرد
نقش پای ترا چو مهر ساز	عالمی مسدود نگاه خواهد کرد
چشم مردم کنی که او دارد	کارم از یک نگاه خواهد کرد
ستان آتشم که دود دلم	رور حلقی ساه خواهد کرد
روشنم شد ز حس بعد از دلم	که بر آتشک ماه خواهد کرد
ماه کوکب روی میا کاستب	خلوه آن کج کلاه خواهد کرد

عشق سودای تو خطا و وقت	تا مه ام را ساه خواهد کرد
------------------------	---------------------------

خیر آن مهر بر دیک خودم چو میاز	دل نقایع مرا حرم با نگاه و میاز
لب شیرین جان من ساقی قلم دارد	که آسند گمانی در دلم آتش و میاز
ماحوال جز آنم که در میان عشق فزاید	با مدک فرصتی قلم در دلم و میاز
به اندیشه یکس که چشمم در برم چو میاز	که دوی باد و رستورم بر صورت و میاز
پریس از صحبت اهل معاکر و میاز	ستان را دیدن بگشاید پر مغر و میاز
نوعی چشم جوان قلم را آتشاکرم	هر جایام گر گسارید کوه و میاز

مدح دیگران شوخی که مرهم می رسد	اگر دستش رسد غم مرا دوز میاز
--------------------------------	------------------------------

سعد پیش من آبی تیرین پس یادم کرد	مردم از دهر غم آن شکر خشک یادم نکرد
نس از دار مالی گر چه حشر انگیزم	میجکس از همسویان خیم یادم نکرد
دوسه بود و روش همچو تمساح در حد تم	مردم و یکسار شیخ ز من یادم نکرد

<p>             ۱۰۰              ۱۰۱              ۱۰۲              ۱۰۳              ۱۰۴              ۱۰۵              ۱۰۶              ۱۰۷              ۱۰۸              ۱۰۹              ۱۱۰           </p>	<p>             ۱۱۱              ۱۱۲              ۱۱۳              ۱۱۴              ۱۱۵              ۱۱۶              ۱۱۷              ۱۱۸              ۱۱۹              ۱۲۰           </p>
<p>             ۱۲۱              ۱۲۲              ۱۲۳              ۱۲۴              ۱۲۵              ۱۲۶              ۱۲۷              ۱۲۸              ۱۲۹              ۱۳۰           </p>	<p>             ۱۳۱              ۱۳۲              ۱۳۳              ۱۳۴              ۱۳۵              ۱۳۶              ۱۳۷              ۱۳۸              ۱۳۹              ۱۴۰           </p>
<p>             ۱۴۱              ۱۴۲              ۱۴۳              ۱۴۴              ۱۴۵              ۱۴۶              ۱۴۷              ۱۴۸              ۱۴۹              ۱۵۰           </p>	<p>             ۱۵۱              ۱۵۲              ۱۵۳              ۱۵۴              ۱۵۵              ۱۵۶              ۱۵۷              ۱۵۸              ۱۵۹              ۱۶۰           </p>
<p>             ۱۶۱              ۱۶۲              ۱۶۳              ۱۶۴              ۱۶۵              ۱۶۶              ۱۶۷              ۱۶۸              ۱۶۹              ۱۷۰           </p>	<p>             ۱۷۱              ۱۷۲              ۱۷۳              ۱۷۴              ۱۷۵              ۱۷۶              ۱۷۷              ۱۷۸              ۱۷۹              ۱۸۰           </p>
<p>             ۱۸۱              ۱۸۲              ۱۸۳              ۱۸۴              ۱۸۵              ۱۸۶              ۱۸۷              ۱۸۸              ۱۸۹              ۱۹۰           </p>	<p>             ۱۹۱              ۱۹۲              ۱۹۳              ۱۹۴              ۱۹۵              ۱۹۶              ۱۹۷              ۱۹۸              ۱۹۹              ۲۰۰           </p>

	<p>تس سوخت اینجا که قمارخانه است شکر چه آنکه که عیاران برتند</p>	<p>عشق آن تعددت که از لطف تم است عایشه و ایتس جادیت</p>
	<p>واقف بر ارجیف و صدق مانی آن سرسبز دروغ و دغا را خبر نشد</p>	
<p>از جهان گذران سرور وانی دارد که هر گوسته جوس دل بکمرانی دارد یکسی گوی که دردست عنانی دارد در کین مرغی دلم سخت کمانی دارد میگرد و صفت نرا هر که ز مانی دارد هر کس باز ناوک ناز تو نشانی دارد رو به پیچانه که حوتس اس مانی دارد عاشق دل شدم در زیم تو جانی دارد هر که اندیشه سو می وریانی دارد در شکم آید که غم غنچه و مانی دارد مار مار بیکتر از موسی سیانی دارد را نکه هر باغ بهاری و خزانانی دارد</p>		<p>ای حو تا طالع پیری که جوانی دارد تا که تیرگی اس روی اس سوزد ای که گویی که مرد تو پی آن تاه سوزد نخور و قطره آبی و صندری نکشد تو که خیرت سهیلین مرد را نیست مرا بیست کدک که مرا تید و مرکبات تو ای که از حور ملک می طلای راه گریز ای کشی تیغ بی قتل می ای شمع مگر و هر سودا و سر زلفت تو مایه نرند هر کجا تنگدلی سر بگریبان پیغم ما غم که چه حقارت مکیدم بایران کل رحمت تو که زنده شد اسود و بشو</p>
	<p>واقف از فکر دهاست شده معدوم شو بر خود را هستی مو بهوم گمانی دارد</p>	
	<p>اجل را آن تیغ مرکبات میگردد</p>	<p>بلا زمان چشم متان میگرد</p>

Handwritten text in Arabic script, likely from a manuscript.

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

	دل مانند هست لیکن کسی در پیش تو چسبیده بیکسان و گویا تیر از میوه در	
دل در پیش افتاد چنان که بر سرم در کج قصه بسکد سپید هر چه در من اول و چون گذر ز بخت حاکم تیر افتاد ساخته ز بخت آتش شده و در تیر افتاد		خون کف او گذری بر سرم پیدا ز نمودار دلم امید دلی لمری شد و گردید بگرد سران مشر گفته چو خورد ماده و دهان آتش
	می خواست که سیران در کار کوئی بر عاصب قصد صفت رجال الحرم افتاد	
دل امانه بجا بیکم چه تیر از کشید که در در تو جویا این دل بجا کشید هر چه انداخت دلم تیر از کشید اعت است آنکس که در میان دیا کشید ناله ما این دل بجا کشید من تیر از کشید نو جویا کشید نقودان و آنکه تیر از کشید		دو تیر بیکان خود از سید کشید اگر جدا بیکر با تو بگویم رور کشید آوست مردم همسایه بسایه کشید یست در عشق هر او مست خور کشید چو مورع نفس از با بخت کشید اگر گذری بدلم دست بجا کشید دل نبیدی بسوزان حق کشید
	چه خیال است که ترسان بجا میار بواقف است که عمری بجا کشید	
بمسلمان از رشک یک سر استیان برداشته خو رسیدا و تو دبدب الا مان برداشته		مردم چون بید لال او فغان برداشته سخت جانانی که حور آسمان برداشته



دل دیوار را کسی چه گشت	اگر زخمیه رلف او باشد
	<p>طعن مشتقم چه میگی واقف با قصه سحر خدا کسی چه کند</p>
<p>کشت بسیارست چمنی مایه کرد نسیج و سوز گدازست چمنی مایه کرد قصه سیار از دست چمنی مایه کرد عالم بارو بسیارست چمنی مایه کرد ایا رنگه ده از دست چمنی مایه کرد</p>	<p>چشم او حریفه سارست چمنی مایه کرد رقم حاجتی نیست در اوراق دلم بکدیت سر زلفت کجا جسد دعا من گم گریه تو گر گریه من حب و وفا اس مارا ز نوار در نگاهای کاست</p>
	<p>مواظب که ملی بحقیقت واقف دل گرفتار محاربت چمنی مایه کرد</p>
<p>موریه مسب و عریه ساز او دیو یون شیشه اگر گشته باز آفریده اند گردی هزار گور محاربت آفریده اند دشمنان او و چنگل باز آفریده اند چنانکس چپا که گداز آفریده اند مرکال او و دست در آفریده اند دشمن نوار و دوست گداز آفریده اند</p>	<p>آن چشم را من بکار آفریده اند سگین و لال، دس شکست دل مرا اصل سخن تنه که نهان بکست دست از چشم حیدر که دل کی توان کز دست با طرب صیقل حشوق عارض کلین شراب چشمیده اند خنده مردم ز راه دور ای دل مکن شکایت نهان حسن را</p>
	<p>ز چشم آنکه واقف بر محبت است معمور در اخلاص مایه آفریده اند</p>





دماغ کمبیا ساری بدم	کر که حاکت را بر میبویا کرد
سرت گرم خفا برید پاکی	فامم سند و پیر می توان کرد
حد از خشک حالی بگرد	سحوی من لب بر میبویا کرد
بیا و چشم خوش دماله یار	چکر اندر حوضه میبویا کرد
ارال داماں در برم شکو نیست	که تا داماں محتر میبویا کرد
دل من لی بگرامت دوز	میستش گرنه سر میبویا کرد
صبا گاهی روی کاکل او	دماغ ماسطره میبویا کرد

نام ایردیه خوش معرب و آفت	نعمه لاسه لوار بر میبویا کرد
---------------------------	------------------------------

درد دس نراحت و سار سار	عمر نای این میبویا کرد
عدد مانده و دیگر بران میبویا کرد	نعمه لاسه لوار بر میبویا کرد
داری بر عبادت ناخستگاه	نعمه لاسه لوار بر میبویا کرد
در برم حیتش گشت که در نیست	دردی که مانده بود و سار سار
در باغ و بریت بخران کسی	چون گل گشت نراحت بآفت
مست میبویا کاعت شک نیست	دردی که از گدائی دلهان سار
بر بستر وصال تو آسوده دیگران	نمیانه همچو صورت دیماسار
سند و ارتان گر نقد حیتش را	طس می زادم و سار سار
در سخت شورت به سگ بهای تل	آلی که میبویا کرد و سار سار
تیری که گشت با نوا و عدد کرد	واقف بعد از نراحت سار



بیکار نشستم متوانم چه توان کرد	گردست زخمی تو سرگاه برالو
واقف گفتم گریه بیایاں	چون سیل یک رفته عیانم تو کج
ار با غم و درد گرانم چه توان کرد خواری کس اشای زما چه توان کرد ار دور کسرت لگرا غم چه توان کرد در عشق تو رسوای حوام چه توان کرد گر دید حیا بسد ز ما چه توان کرد آتش شد و افتاد بهما چه توان کرد سسترق این و هم دگم چه توان کرد	از کوی نور عشق متوانم چه توان کرد در مشرفا گر چه عزیز است خطایم چون نیست مرا بر و از خواجی حاش ما که متوانم که نکو نام برآیم بیا آمد و حال دل همیار پرسید مستحق چه خورد داده دهم کام دل با شمع ای مسکرها و کمر بار ساشد
عمریست که واقف مردم عیش میکنند	اوقاب بعمم میگدرا غم چه توان کرد
رفتم ازین دیار به بیم چه میشود تا آخر قمار به بیم چه میشود ما حسرت کار زار به بیم چه میشود چون منبش سوار به بیم چه میشود ای دیده حول ما به بیم چه میشود هستم امیدوار به بیم چه میشود هر یکم منت به بیم چه میشود	کردم و داغ یار به بیم چه میشود هر چند سدل است از داغش در اعتاده است چرخ من از یاد اگر او را پیاده دید تکلف داده ام صلا این اشک میگرگ پس دست نمی نومید وصل میستم از امتداد حجر ررکن مشق اول و دهر مان نشد



در باک سبب ملوک مستانه تواند توان که ره نکس نه نماید به حسد محمی که از حسان دل بهیار زده کردیم سیر سلسله حسن مو مو در یاد لال که از دهنان مستانه آنان که عام صافی مشرب کشیده گریم ملاقات رودن کاسته تواند آئینه وار و در حسانه تواند در خواب مرگ گوتش مرا صبار تواند ر بحسب گیسوان همه دیوانه تواند عواص شوق گوهر یک دانه تواند در آرزوی دردمی پیمانه تواند	
--	--

واقعت محوش مانش که یالان تمام  
کی استنای سینه یگانه دانه

در تاس یکمیرم خالدم با هم میانه درین محفل چو شمع اختلاط شده نایب عاظم که با سگ یاز اس معدوم نوام چون فی دانت میکی من از الم موم محسوس می جستم نرم بسیار میوز نقد حول حکم چورده از عالم دلی اگر صد باره کرده دانه صحت یقین است	دلجم حسی سسار یگانه و محرم میانه درست آورده ام احمی که سارم میانه مراحمی مارکی دارم که ما آدم میانه میسار دمس لطف توای ادم میانه حساب در گلی دارم که با ششم میانه که از ساری طالع میسار ادم میانه پریشانی کمال اهل حرفا کم سار
---	--

نه تها ما تو ساری مستانه  
رتو می عالمی دارد که عالم میانه

در هوایت کی دلجم از رنگانی متاد بود و آه می اردلجم کنون نمیگردد بلند	شمع عام هر نفس در رنگزار ناد بود یا دایامی که این دیر اند هم آنا بود
---	---



<p>دل محمد بنده ما دید رس خط مشاط گشتی ای تمیغ سحر جانی و دیور آتش حرص آرام که جو گشتی رفت عزم که در عزم عاده گری شومی دست زرمی که رویا دور یکدم آن شوق اگر تیغ برآید فلا</p>	<p>رحم مارالس حیدر مظهری آید تبع سیداد تو عرسل مظهری آید ردیت ارباده و درین مظهری آید هر که آن مسو حرامان مظهری آید پیرمهر دارد بر میان مظهری آید حیو جزوات یاران مظهری آید</p>
<p>واقعت انفراد تو ما مدح رفتگر جو دستر در اس که ویران مظهری آید</p>	
<p>چشم او برین ایمان مظهری آید آن عیار می که رس یا رخا طرد دارد بعد ابرین چاره مسوریت که سید را میگرم دوق بعد رنگ خود در دل مسکه آن کاس ملاحظت پنجهان شورا کند عشق کار نیست که سوا تزار بر کار نیست دو حمال مشک طاعت اگر نیز آورد بنت از کس پذیریم که آرد او را بشم دانه خط و حالت هم کس می بیند روم از رشک مدام بر پی تا هم کس این گل کچن به سر راه سفر نیست</p>	<p>امت دیں دول و حمال مظهری آید برین مراقتا مدد دامن مظهری آید گریه بازیم طعنان مظهری آید کی مرا نعمت الوان مظهری آید دور گیتی جو مسکد آن مظهری آید مشکل ایست که آسان مظهری آید چون فرآں مصف چکان مظهری آید مداحسان خط طعنان مظهری آید در نو آتی هست مرا آن مظهری آید اینکه آن طریقه پریشان مظهری آید سرو هم مرزود دامن مظهری آید</p>

استاذي في علمي

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

<p>             ۱. در این کتاب که در این              ۲. در این کتاب که در این              ۳. در این کتاب که در این              ۴. در این کتاب که در این              ۵. در این کتاب که در این              ۶. در این کتاب که در این              ۷. در این کتاب که در این              ۸. در این کتاب که در این              ۹. در این کتاب که در این              ۱۰. در این کتاب که در این           </p>	<p>             ۱. در این کتاب که در این              ۲. در این کتاب که در این              ۳. در این کتاب که در این              ۴. در این کتاب که در این              ۵. در این کتاب که در این              ۶. در این کتاب که در این              ۷. در این کتاب که در این              ۸. در این کتاب که در این              ۹. در این کتاب که در این              ۱۰. در این کتاب که در این           </p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين



	در دیده رقیبان حاسری که بود اس بون	
<p>حسب حال دل معاش تا بایند                  در پس دو کار یکی اختیار بایند                  ترا که گفت کرمیاس چکا بایند                  یکی نظاره این لاله زار بایند                  در چرخ کار لعل فصل سار بایند                  تر جمعی هم فاکسار بایند                  دلی نماید که دیگر یکسار بایند</p>	<p>نه فکر بوس و نه فکر کسار بایند                  سرور یاد مومنه جلایاد آور                  دلی که بعد تر د بهشتش آور                  بشکسته هست محبت دایم بایند                  اگر چه چاک کیم حیات بچو گل ناس                  نرگویی یار مرا می صاعدا مرا                  حواس عمده مردم شکا چه بخت است</p>	
	<p>چندین که حول دلم حوت میزند و                  اگر نه گریه که هم پس چه کار بایند</p>	
<p>عمده هست در تر تشبیه                  بیش و کم یکسار تشبیه                  سر که تشبیه دل افکار تشبیه                  یکسار تشبیه تشبیه تشبیه                  ناله مسکرم این تشبیه تشبیه                  در دل می که تشبیه تشبیه تشبیه                  بوی یار در در و دیوار تشبیه تشبیه</p>	<p>زار نالی من در تشبیه تشبیه تشبیه                  سخن عشق سراپا مرده تشبیه تشبیه                  ماحرای هست کز آن تشبیه تشبیه تشبیه                  گرچه تنوالت سخن تشبیه تشبیه تشبیه                  کرده تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه                  تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه                  تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه تشبیه</p>	
	<p>واقع آرزو باشی نه است گویان                  هر چه گویند در ساجا تشبیه تشبیه</p>	



<p>از درخت آبی دشتک ای و در میان محمود  نمکدشت آن منور و آن آیدین من و سکا  حاطر مراد لکیر ستاد ما گالی سرست  سگر چه اعتاد هم با از ضعف کافیا  معتد که دیگر در یک است صلاخواهم ترست</p>	<p>باسم که حیدرین سخن من تر دلم میزد  چون زنده و دلم چه مان دین من و آیدین  خواهم ازین علم پیرستد رعا حاکم میزد  صد تشکر که در از قفا اشک دلم میزد  لیکس چوئی آید سوار رکعت عا میزد</p>
<p>من شرح ایرد و دالم واقف نیان  هرگاه میگیرم فسله چون از ایام میزد</p>	
<p>اسامی خمس بار از مرزانه آفرید  در عشق خیر خانی امروز نیشت  از سرگشته نمودن کاشق بهشت  چون دل فرو نماند در پیش حاکم</p>	<p>بار از عشق طعنان دولان آفرید  ایس جانور دلدل آفرید  بدرین طبع مردم مسا آفرید  از بهر خاطر و هم جان آفرید</p>
<p>روز نخست واقف از کلمن دل  ساک تر به گره شد بر دانه آفرید</p>	
<p>مر آن روز گریان آفت  تر روز من سیاهی و اتم گزند  قاسد صبح را پیران آدم  شکست من در زلف دل افتاد  نما کردیم و از متور شکست  حرب آن در تند ممدور دل</p>	<p>که دامان بیابان آفرید  سنت تار یک بهران آفرید  که آن چاک گریبان آفرید  که آن صغهای هر گمان آفرید  رحاک من مگدان آفرید  که عشق عانه و بران آفرید</p>

<p>۹۶          ۹۷          ۹۸</p>	<p>۹۹          ۱۰۰          ۱۰۱</p>
---	---

<p>۱۰۲          ۱۰۳          ۱۰۴</p>	<p>۱۰۵          ۱۰۶          ۱۰۷</p>
--	--

<p>۱۰۸          ۱۰۹          ۱۱۰          ۱۱۱          ۱۱۲          ۱۱۳          ۱۱۴</p>	<p>۱۱۵          ۱۱۶          ۱۱۷          ۱۱۸          ۱۱۹          ۱۲۰          ۱۲۱</p>
--	--

<p>۱۲۲          ۱۲۳          ۱۲۴</p>	<p>۱۲۵          ۱۲۶          ۱۲۷</p>
--	--

<p>۱۲۸          ۱۲۹          ۱۳۰          ۱۳۱          ۱۳۲          ۱۳۳          ۱۳۴</p>	<p>۱۳۵          ۱۳۶          ۱۳۷          ۱۳۸          ۱۳۹          ۱۴۰          ۱۴۱</p>
--	--

دیار در مدالتی سیاحت بودارد که ماصد آرزو چشم گماهی ارشادارد من اورا از مودحتش لشدکی کجاوارد فلک رمیان را بر تنه یارک حادارد خوشا احوال فی ما و صفتی سرگی غادارد کسم فکر می بحال خود اگر دردم دوا دارد	به سستیر که افتد سر بالین بمیدارد چرا ای تعامل کرد خوش عیشا مشتاقی یکس حرف و عای او قرا و برمی آید چو آن تیری که از ترکش جدا شود گم گدازد رود مفلسی را ماصدائی برمی جیسند بیکس ترغی نالی پس ای جی مستی تاس
--	---

دلجم چون گشت او مادم و فرستاد  
مسیدایم نگاروس کجا یاد در جادارد

چون موت ما میرسد کار برود عاشق جو خردار تو حار فرود آجا که رگبیده ی تو یک تا درود کو بین سبک و حده دیدار فرود پیر نیست که در جاده حمار فرود زین درو ترستی چید که آید فرود سرمه شادی همه یکبار فرود ارباب دروغ خرد و ستار فرود احد سحر یک برشته رای فرود	خوای که دوامی دل بیا فرود گل محبت سریند سراسر دل نمد تا فدا تا ره عیاره توان داد سودار دکان سرسباز محبت مترجم کردیم کد اندی هم فل استد بر خرد و درم باطله سلک آما که حریار متاع هم یار اند گرمج بچر این سبک کنداده فرود سجاد عیساں اگر در لفافه مستند
---	---

هر چیز بر دو واقف زین شهر دارا  
حای که عشم عشقی کند و برود



<p>دل من از نصیب می نالد که حسری می نالد دل که چون حدیب می نالد که ز ستم طعنب می نالد بهر آن حامه ریب می نالد که بر لک رقیب می نالد که ز بستن او یب می نالد</p>	<p>کی رجو رصیب می نالد گوش کس گوش زاری می نالد مار مار سگله مکر دارد طرفه دردی ز دستاودار سرواست بهانه قمری مرو از ره سالهای قریب سرد کارم فتاویه باطله</p>
<p>خواه در وصل و خواه در بھراں واقعتی شکیب می نالد</p>	
<p>یا سمن لوی مراد یوانه کرد طفل پسدوی مراد یوانه کرد چشم حادوی مراد یوانه کرد لحاق اسرووی مراد یوانه کرد لوی گیسوی مراد یوانه کرد چشم آهوی مراد یوانه کرد حذنه کوسے مراد یوانه کرد آستاروی مراد یوانه کرد آتشیں حوی مراد یوانه کرد کامتسار لہوی مراد یوانه کرد</p>	<p>عشریں لوی مراد یوانه کرد ای مسلمان لہوی مراد یوانه کرد ماثل السمریا لہوی مراد یوانه کرد ماد لورا دیدہ می آیم شور فکر بھیری کیدہ ای عاقلان انس مہرم بھیر دھرم از حرم لیک گویاں میروم ہیش ہر بیکانہ گویم راہ خود میزم خود را آتش بھیر دھرم ول بھامیر و عجیب دیوانہ ایست</p>

The image shows a page from a manuscript, identified as 'Sura al-Fatiha' from the 'Mushaf al-Madani'. The page is divided into two columns by a vertical line. The text is written in a cursive script, likely Maghrebi or similar, with some words in red ink (rubrication). The paper is aged and slightly discolored.

Handwritten text in a script, likely Urdu or Persian, showing a portion of a document with lines of text and some markings.

Handwritten text in two columns, likely a manuscript page. The text is in a cursive script, possibly Persian or Urdu. The right column contains approximately 10 lines of text, and the left column contains approximately 10 lines of text. The text is written in dark ink on aged paper.

[illegible]



ای رحمت حور شبنم ماه من بعباید تم بیا	در در بانی تیره و سهامی ما می میکش
گر چه یارم گشت بکس از دلش کنی گشت	حال یابی رحم من تنم دارم یک

حسن او را و اوقات از شوق من انگشت  
ما منم که بر سر دفع مگه دارم میکش

در جاست سر و قامت تو با شود	است بار فکرت یکه و است تو ب
رفتی است و باغ در رشک حلا تو	محل چهره و روخت که ز ما شود
مهرم بر بزم یار سر آید کجا موشی	گفته که ز که حرف با و است و شد
حساب ال سبط محبتی تمام	ترج کلمه تو جو استم استا شود
اما نکست در بهر عشق کشتی	دل عهد بسته بود که همیا شود
در عشق سر باله صفت تشبیه	تیا یکه که نفس متو گیر است و شد
گوهر شد از مشرقی امسوی فخر و	من استم امیکه و یا شود شد

و اوقت دوباره دیدن یارم بدو شد  
ایس درس خواستم که منشا شود شد

تنگران چون صنم تراستیدند	صنمی چو ل نوکم تراستیدند
خط کشید بد بر حریده مهر	تو خطا چو قلم تراستیدند
عشق مال ترا از مقولان است	عاقلا کیف و کم تراستیدند
دل سخت تو گوید دلهاست	که ز سنگ حرم تراستیدند
پاره از سفال می کند و نمود	که از ازل حام جسم تراستیدند
درومندان از نفس طبع	قد سله آره الم تراستیدند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

سید محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

Handwritten text in two columns, likely a manuscript page. The script is in a cursive style, possibly Persian or Urdu. The text is written on aged, slightly discolored paper.

مجلس

وہ لکھتے ہیں کہ یہ ہے کہ

Handwritten musical notation on a staff, likely a vocal line, with Persian script above it.

الا علی السقیب باو و القیبال نو در  
هر یک از این دو حس است که

دور از تو ایچ خواست نما و کرد و کردگار	می خوا و حور ادا کرد در هر
هر ادا که ستم که خطا شد ز دیگان	بر جان این ضعیف و صفا کرد
اورا ماندا و غلط کرد آسمان	مارا باو سپرد خطا کرد در
گر روزگار داد امانم شایسته	گویم به پیت او که چاکر و
خلی مرا که غار بر صبار و داشت	پامال از جناح حاکم و کردگار
مرتجع ظمرو تو امید تمام هست	مارا که بیم کشته را کرد و کردگار
در هیچ سر زمین اشرفیت نماند	تا فتنه آقا تو سپا کرد و کردگار
در روز قیامت و شیت تاریک من فروم	چند آنکه رلف بار بر سا کرد و کردگار
ارجمتم ای که من سرای تو استم	سزگشته ام لبان حاکم و کردگار
آمدت عم از دل ما کم نمی شود	این خانه را چه وقت بجا کرد و کردگار

و افقت اگر روی سر جان ما گو

اورا از تو ایچ خواست ما کرد و کردگار

اشک من تا دامن شمشیر میگیرد	بسکه سلطان ست این گو بهی و کردگار
بر سر بالین من نه و اگر این بیمار را	بر سر بالین سالین سز میگیرد و کردگار
رفتی در بیم روی حاکم از جان دل	بیتو جان در جسم دل بر میگیرد و کردگار
بیتو دل که میقاری میبکند معذرت	جسرتی در دل دانه گیر میگیرد و کردگار
آجده اقامت از چپ حرات نهاد و شیت	خاطر من در هیچ نوم و میگیرد و کردگار



<p>اگر کجا آوردی این دست درازان          دم چسبند و خود در کوی این تاجران          وار سیدم چون ما و دیدم چراغ عول          از برای و در پی در تلاش عیسکم          راه مار اگر ماند بار بایست عفا</p>	<p>سیکسی بر ناتوان عشق روز را زد و دور          سکه چون سیل آمدن سر به تیر را زد و دور          هر که اگر دم قصور شمع طوز را زد و دور          آنکه سیم سوسو آن حس غم را زد و دور          دور نبود می نماید یک با و تیر را زد و دور</p>
---	--

اندراں وادی که در میان اینها  
 میکند واقف سیاهی که نور را زد و دور

<p>در محبت بی سرانجام میم نام ما          همچو مار و کرد که در کوه و تنگ          از صفا اهل صفا می در کوه و تنگ          را با ما چه توانی قابل چیستیم          از ترس که صفتی تر صفا و عفا          ما کی ندید و اقبال اسیر می ماند</p>	<p>سود خیم و همچنان غایب نام ما          عار کفر و سنگ اسلام نام ما          زنا شام مار وید نام ما          همنشین شیشه و جام نام ما          با که رسد و آتش نام ما          ما کی ستایسته دایم نام ما</p>
---	--

همان این اهل کوه و تنگ  
 همچو سان در اولین غایب نام ما

<p>ما قفس پرورده و مرقم اسیر بکشد          لبران در قفس عاشق میشود با هم          و آن جوانان تیر می کشد عاشق و سرور          و آن دو آینه که داری و بر و اهل صفا</p>	<p>حاضر خوش می غایبم از صغیر بکشد          پادشاه مانند این قوم و میر بکشد          هر زمان گویند صد رحمت و سپید بکشد          آنکی دارند از جامی الصمیر بکشد</p>
---	---



<p>از س که رسا کن بیت المحرر شدم می آید          دو اسب آن لب و با حلقه در دستم          تو شاه سی و با کمترین گدای تو          آن مال بستی بگو صبا رس          مراد است خودی نصیب نگدای</p>	<p>سیم چرخش ای صبا در ربع مدار          سبایتی کس و از ماد و در ربع مدار          بنگاه لطیف رحیال گدار ربع مدار          که برگ عیش آریس میو در ربع مدار          وفا اگر نتوانی صبا در ربع مدار</p>
--	---

به لطیف سده خود خوانده تو وقت

رسده صلف برای حسد در ربع مدار

<p>هر شام میسر و زم شمع مراد دیگر          لرزیدن و یار و قسم در دیار دیگر          دستی کس نگارین از حوّل ما و گریه          ما که اشک و آهیم رفاقتی گواه است          جبر پیرم دریدن کاری بیاید و گریه          از در در آ که دارد هر لحظه از سرایت          یک روزگار که درم مادر و حذر و صرف          از چادر در صبا دنی اقتداست ما          از پیشگاه نازش گردیده هب مامور          تو رفتی و حویشی و از دست و دست</p>	<p>کتاب کلمه ما آن ما و مار دیگر          حاشا که سرگریب دل سر مار دیگر          می خواند این حسا را از من نگار دیگر          پیش تو تدلی را هست اعتقاد دیگر          کای دست آشنای هستم صبا کار دیگر          دل استیاق دیگر چشم انتظار دیگر          افتاد و وصل در دار و ز کار دیگر          در دام او متاده شاید نیکار دیگر          مژگان بکار دیگر و سکار دیگر          بر لحظه می سپارد جان سقار دیگر</p>
---	--

نقش تو کی نشید با آن نگار وقت

تا هست در دل تو نقش نگار دیگر

در بیان از این	در بیان از این
در بیان از این	
در بیان از این	در بیان از این
در بیان از این	در بیان از این
در بیان از این	در بیان از این



<p>که تنبیه سلبان سخته تندادی بچراغش لم یبینه حادر پائی لایحه خسته بهم خوش هر گاهی بخشنیده حواش کشفه چو شاق مدیده بیش کس مشرب بقرص خمیده آنکست سدل نمی تمیید</p>	<p>دعا و دران مکده است قضا و کذا صرا زیره تنب عاتق و کذا همچو گل مده کتان ابر سراسر گدا آن شکر لب مکند تلخی چشیده سر ریسانی من بجم بلور کاشی که سلام بر افتاده نگیرد سعادت حرف از تنه دمانی مکند گوش</p>
--	--

و اقصای شمع غار دهم آوار گیرم  
دو سه گامی پیل مدیده است

<p>چه سده که نمی ترسی لرزه ابرگر که نیست مامری و لایحه ابرگر چه عمر خویش بدیدم از و نازگر مس بود دلم گوئی آتش ابرگر تقدی نماید باین گدا ابرگر چنین مکن که سانه چنین ابرگر تمیید بی تو میددی کن ابرگر سر بر پای توای مایم حد ابرگر نمیشود که کنم دامت ربا ابرگر که با دستش شود اردلی خط ابرگر</p>	<p>ببند نیست تر کار جبارگر میس صفا که تو داری خویش ابرگر ز جرم اسکمش عمر خویش میگهر تراستی میگرد و لایحه ابرگر گدای کوی دیم لیکان شعور رواکی همه را عاقت و کذا ودای درد دل است لایحه ابرگر حدارتش است و دانه نم ابرگر رو دست و لمس جان ابرگر کمال سوزی ترک خطای ابرگر</p>
--	---



	رحم کس جسم کرده واقفت مسیر درین سر کرده لوار	
دفر دسده ووا این همه یکبار مسور بجد اسو حتم حیت سزوار مسور شمع برم است که این کوچه دواز مسور معدارین اسی دل حسرت زنده رمار مسور نیستی شمع دلا رسد بهار مسور		دل صد پاره ام ای یار حق کار مسور دورخی میتم ای یار مستی پیکر دل نشان است که آواگیش داع کنی نرم اند و تو آن چهره محبت گردد این همه داع شدی در غم آن چشم پرا
	معد راسش بر دژ بلبل واقفت در چمن ناله بکشت این گل محمد لیسو	
دشمس عالمی و عاتانی همور گرچه سیدانی نمیدانی همور یوسف من پاکدامانی همور دشمس گریه مسلمانی همور فی مختلف قله عاتانی همور عجب سان سر در گریانی همور نخل بجاکب من نیستانی همور		سوحی دل را و در عالمی همور حال دل کانی و شب بملوی ریختی خون غریبان را بجا ک مسجد و تخته و دیوار ساحتی گرچه کردی کعبه دل بر احزاب چون نخل بار دستت قبا شد عاک قار حسرت سر شد از سر یتیم
	حال واقفت را چه گویم پیش تو ملفتی و بسیار نادانستی همور	
سزوت و داند رسد در سزوت		گشتی و سر رست که دم طعه گزین

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ماحوش نکرده ام رچی کاسیان منور پیدا اندر که گم شد کوس نشان سپور	سبیل قایمی اس گلتم و سله مقدساتی پوسفه از مناستید
--	--

ما که رفت ز سر و آفت بر ارجو حالی سرفته است از آن استمال منور	
--	--

هر صید زدم نداد آواز ای ماله توت دایانه سوا صالح چه کسی یابن و آل مار هر که بر ما پیشش غلیو از جاد و در چشم در لب امیان طوقی است که در دم جدا ساز یک صید و بر را کوک انداز خسریا در کس خوش آواز	رفتی و متا، اریو اسار خسرم قسج نمود کتودول تا است چوس سیار منی امسر دودیم چیا که از رنگ یارب چه کسم ناو که دارد چون فاحشه ام اسیر آن سر دل ال ترا چیاں مرد بال دل سرد کرب و مصرت ارشد
--	--

سے ناز و دوستی بچیز کے آواقت نہ بنای خود کبدا مان	
--	--

روایت سیدین مملک	
------------------	--

تسکیم تسکیم نیست طوطی کسم قفس غیر از این کجای آیند و تسکیم قفس سرور بر مال در کجای تسکیم قفس	رو زو تسب نکر دیدن صیا و تسکیم قفس شود یا تسکیم صیا و زاری میکنم الی حضورم کرد از کس تسکیم قفس
--	--

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

Handwritten text in a script, likely Persian or Urdu, arranged in a vertical column. The text is partially obscured by a vertical line on the left side of the page.

مکتبہ اسلامیہ، لاہور

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

سید محمد علی حسینی

Handwritten text in a box, likely a signature or date, in Urdu script.

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

<p>مرکبات چون توانم بوسند جانان</p>	<p>میرم و توانم از جوانی تند میرانی فرس</p>
<p>داد زخم کشته دل را نوید رندگی</p>	<p>بواقفت از راه کسی آید مشکین</p>
<p>کسی دما در من کشته هوای نفس که نیکم در محل صفت در برای نفس نمای دما تو میگویم دما قی نفس که ماه لائق دما هم دمنزای نفس که بی وسعه تو ام شت آشنای نفس همد این همه عتیا در حمای نفس مثاله زله که افکند در برای نفس</p>	<p>در آشیانه تنم سسل از برای نفس در بر چسبم آن سلسلی نفس متناق بیم رشک تو میاد و لحظه نفس در آرزوی امیری چه پزیریم صفت چیلادم هست که دست رد ام بر دارم گذشتا بهر سدایوی گل دماغ فرام تو ماطلی ز من لب لعل لایلی زارم</p>
<p>امس اگر روی گشتاں چه کنم و بخت</p>	<p>کمون که ساخته باطنی معانی نفس</p>
<p>مالی بدلی که زله زله امتا در نفس بیک گل مرالهرستا و در نفس تنها ما گداشته عتیا و در نفس ما را بجهب معامله و در نفس که به حیت ما آمده امتا و در نفس مرح چس چکوه زیدتا و در نفس ما را نامه در هر کس نبشاد و در نفس</p>	<p>دیدم تحسیر لعل ناتنا و در نفس یک عمر غنایب من چه صغیر بود آزاد کرد هم فسان را هزار حیف نشاطت طبعی و زجرات فغان استقامت است لعل مانع و دوستان چون رانقید جسم گزیرا لعل نیست بازدم که بر هر چشم در میاد و دیده ایام</p>

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱

میرزا محمد علی خان

[illegible]



	نمود تا مانی رس کردیم واقف ما کنی کار با چوں که کهن میں خاک کار با پیرس	
سر کردیم از برای گریه دامانی و پس کردیم آرد و دوا چوں گل گریانی و پس آرد چوں بار و چو چشم گریانی و پس از برای چاک میجو چشم گریانی و پس		کرده اند محبوس خوش گمانی و پس از کجا هر صبح صوف چاک میجو چشم تا تو اتم سر کردن غار صحرای حوین طبعت بس گز تمام احرامات گویا کن
	زنی مروت از سر بالین واقف منیر مایه در جان دلن ایس تیار آتی و پس	
اسامی موم که سار دکنی از اسامی گرس قدر گوشت و دستار گلها را گرس دیدم هفت سمن سبیل از غول گرس بریر خاک کد سیم در زبان گرس		تمام چشم و لم شد لشوق آن گرس رشوق این که ببالد پای او درید هر کجا که سر شکم چکید از یاد چه ترک چشم تو غارتگر بسیار شود
	ردیف شین مجھے	
بهوش یک دوسه حاشی چو چستانی بر مژه گرد و چو شمشیر مومسان شکسته خاطر و آشفته و پیرسان آیدیده خاک در یار انگهسان درین معالجه سمچتم پیر کسان		تر که گفت که مائل سیر پستان دلیل هر مرد انگلی بود محسوس بزلف یار تر است اگر سر سودا ساد چشم برین سر مہ کنس سیا کند نظر یار چو از دیده زلفت یار حسد



	حم کس بچو سیتیه گرویش	
ای سخت کمال ترک حاکمیت پیش از ماست صبر بر دلویش پیش راش پیش که پایت رو دایش پیش دل دلساں مایں به تشویش پیش از پیش که آید رحمت نیش پیش		برسم حیدار مستی لم تاوگ هی در حس تو اگر تیره دیدم دور امیدم درم سره بر حشر عشق تا چند ما به یکه کسی راع پریشان ای صاوخ از دودل سوخته حاتم
	هر کس که اندیشه یگانه تو و اف گر صاحب اندیشه از خنوت پیش	
اعظم من که درم خواب کما کشر پیش ای کوثر شوی شمع مست پیش میرم دست بهان چو کس در پیش رقص شادی کنم از سوختن پیش حانه را تنگ کشیده تپه در پیش سرواناک کنده فروت در پیش کل دانی که توای شمع زدی بر پیش		به خیال است که سحاب کیم بستر پیش ردن نامه ما سوختن کمال کو نیست وزخا اگر چه ستاد از شکرین دلو موی لود که واگشت زکارم چو پست رفت نیست یاران لاسا چو چاق یایر عاوه مست که کشش داری برخم سوخت ندانم رکبای چو پست
	میتوانی که بری کو بی عادت تو اگر توانی متدل از قدر تو و اوز پیش	
گرودی اعتمادم بر زندگانی خویش ترسم که سگ کرم از سخت طانی خویش		مهد و عده گیرم از یار جانی خویش از پیش هر استانش سخی کشم درویش

در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که در این کتاب	
در این کتاب که در این کتاب		در این کتاب که	

<p>فتد اگر قبول دل و ماں کیم عرض          بیشک چگونه حال پرش کیم عرض          این ملک دو سطر آرد چا ماں کیم عرض          گر رحم جویش را نه مکه ال کیم عرض          در حای هر چه هست ممان کیم عرض          تبسم صنت مدیده گر لای کیم عرض          در ماندگی جویش در ماں کیم عرض          رکاب فرنگ چه ایال کیم عرض</p>	<p>تلاش که تار نو تندی کیسه میت          کماهی نه در جمع رقیماں مستوی          لعل و سر من قسم خود را ندیدم          آمد ستور از اثر کجاست تصور ما          از شمس دار ساده رستن تکلفم          حناں پوگل میا که مگوشت گدا دل          شاید که ره دهد هر دو ن سراسر او          تعلیم رحم سود ندارد نه مرادش</p>
---	--

واقف دوا سی مالک او هر اکست

ما در وجود چهر الطیب با کیم عرض

### روایف طاء

<p>داس رخسار را کسیدم با قتیط          هر چند راستیایه پریدم با قتیط          در پیش بازه گستریدم با قتیط          صد بار گفتمش تو تبسم با قتیط          در کوی او اگر چه طعمم با قتیط          آن لب شربصال یکیدم با قتیط          سر خویش مان نگا دیدم با قتیط</p>	<p>ارو انگاه و بر میدم با قتیط          احس مرا که اریام و نفس قتیط          از لب که دانت اندیدی و حنا          تا صبح گشت یک سحرش لبش          آبرو لبش سحرش عمارت کاش          در لوس لب که تعویذ بین دیده ام          آنکاه دس سر گس حای و قتیط</p>
--	---



<p>یا حساب غم و عیش بگردانم بپس که مس برای توین حج کرده ام آن جمع</p>	
	<p>هر ریا به جو کل کردی کرده ام واقف همو رحا طرس نیست اگر که پیا جمع</p>
	<p>ردیخت غین</p>
<p>کردند لخت لخت دلم را حواله دایع مارا بحیای چو بود و رقیب الوداع چون گرگهای لاله شود و کج سال دایع همسایه را تمام شب از آگاه ناله دایع</p>	<p>ز آن پیشتر کل کسار برگ لاله دایع منزل که می سوخته حانان حریه ای در هر رساله که نویسد سو رس آن متغیر را رسوخته حاکم که میکنم</p>
	<p>واقف و محو آن کس سال در حواله صد ساله روز دارم و بهشت و سال دایع</p>
<p>گروه ام در زندگی از دایع بل و تش حایع میروم تا آورم از وادی ایمن حایع میما یا آنچنان خود را که از وزن حایع ماش تا از آتش رهیت کهم رش حایع انجمن باشد بل در مجلس شیون حایع رنگ رحا از آتش بارین نفس حایع سوخت بر سر بختی تمام مردم حایع ز آنکه ما چشم رده بود و چشم حایع</p>	<p>گر سوخته شام گم کس سخاک مس حایع توانه متوال را آتش همسایه و تش حایع آتشین دایع دلم از رجه پهلوی من میروی سجاده ام تاریک می ماند من تا تو رمی از گشتان تیر و تش حایع فوس من بجا که میروی نمیدانی که هست از دلسوزی در غلظت سر لعل و تش حایع بسته ام لاله و گل و پهلوی و تش حایع</p>





آن زلف مار بود گریستم تر سادگی  
اندیشه از گردن گردم هر از خیف

## روایت قاف

هرگز نشسته دل نایکدم ماموق  
میران تخی تزیید شیر قیصر کس را  
انگس که پای او کرد در حلق و دهن  
ریس حشم بر سر ایستاده نشان  
پهلوی عمو دیم زین با نایب  
تنها قیامت من به ساقی قیامت  
نگریست او را گشتی به ماموق  
افتاده ام ز عمری دوچار ماموق

بهار شوق و اهن مشکلی شمعانید  
گردد فغانش آب چو منته هوا موق

## روایت کاف

چو شاحدای در حلی گشته در خشک  
تتراب حرمی ای گل که بخت مرا  
بد است حرمت دامن پاکت سبک  
عجب مدار اگر از سموم ناله من  
نمانده فطر و اسکی بیدار تن آه  
آن رفیق که نوسم جدت دیده تر  
و گردان ز من چشم شعر تر و قاف  
راه سردم گشته حمله اعضا خشک  
در بر من بود که بود سر و همچوین خشک  
نمانم از عید سپهر ریختن خشک  
شود چو پیکر همچون درخت صحرای خشک  
قیامت هست تو گویی که گشته در خشک  
در آفتاب قیامت گم شده اندک خشک  
دماغ من بنده از فکای می خشک



از انسان که غسل در پی دیوار می کند	اشکم برهنه پای دود از تنهای دل
او پهلوی که نیست بند که از سرور	پیکان او دمی نه نشیند بجای دل
ماند پایسیر که چسان میدزد آب	از گریه بختهای عکس باره پای دل

واقعه میرس حاصل در ایام

یعنی حسرت و اندوه نامی مرئی دل

سرج که اسن است این دل	آما در متن است این دل
در کوچه عشق خانه دارد	میاد کس نیست این دل
با سنگدان گرفته الفت	شایان شکست است این دل
رنجیر مراد گرم حسان	آما در مستبوت است این دل
خوردار تو مرید دوستدار	ما در بیت چه دشمن است این دل
از سنگ جعانی براس	گو یا که راه است این دل
سمریت که در هوای آن است	رنجیر بگویند است این دل

واقعه تاریکی ر دل شکایت

آخر حشر است این دل

در دافسا و افسوس روز دزدل	که گریه در دگر بختل چون روز دزدل
یت که از درد تو ام چون و دزدل	ترسم کسان در تو سیر و دزدل
که گریه ام اریا تو طوفان	سیحون ز حکم آید و حیوان دزدل
م چونین حال مرا یار به بیند	غمگین روزان دیده و محزون دزدل
به عشق من و حسرت نظر افتاد	لسی و روزان خاطر و محزون دزدل



<p>سرمه پیش ستره مشک کتادل  حیرت سیار میجویم نزار دل  گر آویزد باده ای تمام دل  میدانم چه دایه دید و داد دل  که مادرای غم تنه کتادل  کرد بسدی چراغ ابر دیده دل  علامت حضرت مهو و داد دل  مداغم در برت سگ سینه دل  که از دل راه نرد و کیست دل  چین جوانه بر جام احمی دل  رو دار سیمه یون پیشو دل</p>	<p>میدارم غنچه مشکل سواد دل  سرت گردم مایه کم الفالی  خواس چست فردا عانه یار  سختش میکند هر لحظه یاری  درگر مشکل که سیم در کسارتش  الهی مانده محراب سپیداد  کجا نگریزد از حور و محاسن  نهیج امساله و اسول نشدیم  من تو گر زهم دوریم غم چیست  ملائی همچو عتقم بر سر آورد  استقلال تیرش یک سحر بر</p>
---	---

رمقده ری بزمی مار و واقف  
نسیج گرد کسی اردب ما دل

<p>مگر یومی از در دین بر دمل  بدیدی که امرد گل مرد دمل  قیاسه مرا بر سر آورد دمل  زرتیون مرا میر میجو دمل  چه افتاده یارب مگر دمل  همسقا رستنت گل آورد دمل</p>	<p>زرتیون دل غنچه آورد دمل  میادوت سحر در چمن ماله کردم  بنگش گل برت ستار کردم  نگندم بر سر زده گل زاده کردم  سار هست در گلستان نیست  مرا در چمن دید و سر جوش آمد</p>
--	---

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۸

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لہ

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

[illegible]

	گر چیدارت گیه چان بلب آدو قفت مهر کردم رعنیتش بکجا داری دل	
<p>دل بر دی و چاکه کردی سحاب دل این جو به که میکی اکنون بجان دل در پناهنش حدنگ بلار ارفق ندیم اوس پس عال دلم دارد دل پیر بر افش ای سم تا هستگی گذر حاکم حال حیداری وفاست میرود سوار و رقیب هست در رکاب</p>	<p>دو افس مدد دلم بود قدره دل هر که نمود حال کسی در کمان دل یار رس در روزگار بر افتد لسان دل یگانه دلی توجیه دانی رمان دل دیران کس ستیمس عال آشتیا دل زین نوع هست حسن بسی در کائنات دل نتوان نگاهداشتن اکنون حال دل</p>	
	دلدار در دل است هر می کنم ترا واقف مرو کهای دیگر آستان دل	
<p>می افتد دم قدم بقدم ارکان دل دیوار گشتت مار بلوی هسار دل جیران هزار دید ویر لیتیا هسار دل تائی ستودر مهر و وفا شمسار دل سرجاست طاقت رده اشتغال دل روزی که کرد عشق ستان اختیار دل مارا شب مشرق سیاه کار دل زان هر گرفته ایم یار و دیار دل</p>		<p>از نس راه توق توسته مهربان دل دویش روم آمد پیغام یار دل پشم مدار تو دور که از روی و بسوی نرمی کس که حور و حفايت ز حد گذشت بری شست چشم پر است بیابا اختیار دست دلی ناز داشتیم دیده یکدیگر و قطره خون او بر رخ داشت دو بار یار یار یزد هیچ بیم</p>



اکتیو انجیل  
 سیمینا

اکتیو انجیل سیمینا	اکتیو انجیل سیمینا
-----------------------	-----------------------

اکتیو انجیل  
 سیمینا

اکتیو انجیل سیمینا	اکتیو انجیل سیمینا
-----------------------	-----------------------

اکتیو انجیل  
 سیمینا

<p>خواهم شود ابرج و هم رسد بادل آسوده رسد بختی آرد که آورد هر بیت که دارد بری ال تو امل بر مایه و دفتر جمعیت خود را رد است از بیلوی من سکه ستم ار شوق در من یا فله چون دانه تسبیح</p>	<p>تا چند بود بسته این دامن ملا دل رو خام آردی تو حیا قلیه بادل فریاد که در چاه گلینه است مراد دل چون معجزه پریشان مکن آری بادل چون تکلم گرفته است گریه بادل آید سر راه تو دل رار قصا دل</p>
---	--

<p>خواهد که دل ببرد دست تو و آفتاب تا چند زد دست تو کند حوره حادل</p>	
---	--

<p>ردیف میهم</p>	
------------------	--

<p>از تو در کون و مکان هنگامه عشق است گم از موع طلعت یوسف ز کفالت مصر از ترنایا حکم از دواع تو در تافت میست از گرفتاری و آوازی معام آتش است از پیازی گریه بسیار دهم و سر ندم از سوزد ما تا در میس و کو مکن که کوه شربت از دست افتادم و سوزد لکم تسکین میست از سرری متوان شمردن سوز را را میجو شمع</p>	<p>از ریش تا آسمان هنگامه عشق است گم کاروان در کاره ال هنگامه عشق است گم در دل خورده کلام هنگامه عشق است گم از قفس تا آتشیان هنگامه عشق است گم در دل من همچنان هنگامه عشق است گم در دیار ماهان هنگامه عشق است گم همچو دوج و عاودان هنگامه عشق است گم تا بمقراستخوان هنگامه عشق است گم</p>
---	---

<p>راست میگویم عشق و آفتاب که تو امرو را بچو ان هنگامه عشق است گم</p>	
---	--

[illegible]

<p>مسر باد کناں روم هر سو          نامع سرخ و اکس بابت          دایم کن ای عراق رحمی          تا دوق کم رسنگ طعنا</p>	<p>تا داوگری هم رسام          تا گویش گری هم رسام          تا مس مگر ای هم رسام          شوریده سری هم رسام</p>
<p>رفتیم به تلاش در دواقت          ستایه قدری هم رسام</p>	
<p>دل را اگر بساله کتبیان در آورم          حامی که سر کیم حق از امان طرب          نمی دلی سر کیم ای مکر عشق          در عشق حکم مردم نیست و ده          شیرای عیان من از کف درود          از افسانه میر و شگرت با جگر</p>	<p>ریگ ارج ملک پیروی آورم          بیما کتبه را لطیفی در آورم          کهای حول مرده را بکشد در آورم          صبح نشور را میبد آورم          کلگون ناشک اما برید آورم          راهد ترا دنیا و حری آورم</p>
<p>واقفت رقابتش بکیم حرفی گر کنم          شمشاد و سرور را محبیدن آورم</p>	
<p>تا پ بیمار دل را در دارم چکم          اگر از اح صدق تو کم شکوه مرج          غلبه از هر زبان آنکه خونیت          هیچ گشت متو اعم رد پای حکمت          در خوان مت و من از صحنه زینت</p>	<p>لحاف خدمت بیما در دارم چکم          بید لم صبر سگوار دارم چکم          رحمت و زیارت اعلا نثار دارم چکم          حرار عالم اسب ارم دارم چکم          پریم و طاقت رفقا در دارم چکم</p>

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

	دل صیقل تا فیت اگر کنم خود را که در گیسوی امایتان در کجاست بیدار	
سبب او رقتنا این ملامت من حکیم تنبیه و کثرت کس از حد است من حکیم گفت طالع تو باراست من حکیم ترا ملامی خدا در قفاست من حکیم		دل کسی معتلاست من حکیم در دل بر آن مستکباب آوردم چون گفتش رسیدی بداد من ایماه به پیش من بخت ایدل در طبع لیل مال
	مرا در گریه ملامت چه میکنی وقت میاں دین و دل با حد است من حکیم	
سمب بری اعتبار را چه کنم استی تمس تعاری را چه کنم بخت ناسازگار را چه کنم دیدۀ اشکبار را چه کنم کاهش انتظار را چه کنم گردش روزگار را چه کنم چه کنم آن کار را چه کنم طبع ناسازگار را چه کنم دل دریا دار را چه کنم اشکابی اختیار را چه کنم دل باسد و ابر را چه کنم		باید بایندار را چه کنم من آن نیستی اعلیٰ خویش سبب گرفتم که ساختم با سخت ساخت در منزلت مرا رسوا دل اگر خوش کنم بوضع وصل روم کارم گشت در گردش گر بدستم قدم رنگ جفا به وصل است سارتم نه سحر گر بریرم دیدۀ اشک جوار گر بصد صر جبط آه کنم گر تو احم با امید می سازی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

Handwritten text in two columns, likely a manuscript page. The script is in a cursive style, possibly Persian or Urdu. The text is written on aged, slightly discolored paper.

مکتبہ اسلامیہ  
بیت اللہ

<p>اشه را سکه زبانی است</p>	<p>المعلم اردوی شکر میگیرم</p>
<p>و اقصی ارباب حقیق لب او</p>	<p>چه قدر من مگر میگیرم</p>
<p>همی سار به ای خنجره ای خانه خوشم من یوانه است افتان و یکال و نام مرا و در حیرت آسار ستادی و نام خوشم نار و دنیوی آسم بود از مسره که کمتر نار و دنیوی آسم بود از مسره که کمتر</p>	<p>سر سوزنی تپس ای چدم از کاشانه خوشم من و حیرت گریه ری صلاهی خانه خوشم نار و دنیوی آسم بود از مسره که کمتر نار و دنیوی آسم بود از مسره که کمتر</p>
<p>چه شد گرد نظر بار و افتاد و نام</p>	<p>نیکم مر و جستم حیرت خانه خوشم</p>
<p>آزاده رکوی یار رستم مازانه هم در محال است چون از بهار دین گشتان ما چشم هم در دین راه آواز که هر مار گشتم از سل چه خانه که داشت فخر اصرار و ادب از کوشش بیدار رستم بخت خوشم دل سوخته چه خود ندیدم</p>	<p>تسلیه بدل فکار رستم رستم چو ارباب یار رستم ما دیده اشکبار رستم نار خود همچون ستار رستم ران دم که زیاد بار رستم او آمد و من زکار رستم در قافله سار رستم کمر خاطر روزگار رستم خدا را ملاک را رستم</p>





دل بهت مامت این زده صحرای چاره کتم	ای یک شام و ماه و سحر چاره کتم
نگو بگو شش تن طریقه چاره کتم	رگبیه در عم دل زانکه یکی معصم
گر از غور بیانی ز درجه چاره کتم	سال آئینه و صب تو که ده ام حاسه
شکست در رگ حال شش تر چاره کتم	رد سساک تر حول تیه م ساجی
می کسد دل او اثر چاره کتم	ز گریه ام حکر چاره آب میگردد
اگر به غم منم آید سر چاره کتم	ز پامت او مدام بر سرم می آید
شکایت از کتم ختم چاره کتم	مرا و طبع ماده هست طبع او نازک

اگر ز عشق تنم غور ز طس وقت  
اگر شب گمر نیم کمر چاره کتم

بیره نوار شنی کن مگر چه چوش صد نیم	یون تار سار هر چند مار ز می سما نیم
ما در د آست نایم میگانه و ایه نیم	ما ر میاں مردم در صبح خود حدایم
تا کی نفع اقل از ما دیوار استعایم	خلفاں مسکندل بیا یا باں نگویند
یک ست سیتہ از خوں یکہ ست چنایم	مار گشتادی و تم دایم طر فرطی
ماخه قاه قاهیم با گریه هایسایم	از ماتم شور ماتد خوش با قلاطی
تسلل حموش گرد و هم فسل سما نیم	انگ ازده عشق نفسی کم کرده مارا
ما هر کجا که هیم بسیار حوش نمایم	وصف نیر در روی چوں فال مرخیا
مر حاستن نمایم کوئی که نقش پایم	فی و ز نمایم مراک ره تستم
مستکن چنین دل ما سر کرد نمایم	نی بی نیازی ز غلب ماچ ماری
ما را سر سر در جام جهان نمایم	بخت بی هست چوں کاشه گدایان



<p>که چون ابل بود من سحر می جواری که من چون شمع شمعای پیرای می بمی آنگه که آئین دل آزاری می که من محرم زده و رسم وفا داری می من دوستی طبیعت مار پر داری می</p>	<p>اگر در شیشه داری چون لایق اسرار بر دای تمشین گدازست که سر سار دید روی حکم سحر پیکان ترابر گر شتابان از بر من میرود انوشیروان میفلک بر دلم زهار مار سرگرانی را</p>
<p>سر هم کل حال عزت می باید کسی وقت تو از بهر چه واقف می شستی خوار نمی دهم</p>	<p>استب کر آتش هم حاشا نه سوختیم از شمع چه حال تو که گریه در می آید</p>
<p>آهی ندیم و نام در خانه سوختیم ما شمع ساختیم و نه پروانه سوختیم از اختلاط سینه و پیرانه سوختیم ما از علاج این دل دیوانه سوختیم ما حویش را گموشته و پیرانه سوختیم در مرض امید بسی دانه سوختیم ای وای در وطن چه عجزانه سوختیم رخسیتیم در محله میگاه سوختیم</p>	<p>در رم می ساد و پیران گرم تو تا کی نسیم دای ز غمای برق حقیقت روشن شد بچرم و میگاه سوخته ما را بپرس حاصل آشنای مشترک رایم نه حسدیم تو نادان یکسوی سایه چون سوختن نارضا داد</p>
<p>واقف بپرس حسرت دار که چون بیش از بهر چه عده ما نه سوختیم</p>	<p>احوال حراب می نویسم دست بر تو خطای آید</p>
<p>لغتی سر آب می نویسم ماستک و گلاب می نویسم</p>	<p></p>



<p>این کمرهای سیج و سله و واقف          من حسد ایش بر سج و تاب دهم</p>		<p>بعد عمری یا ستم یکس بریشان یا ستم          مسایر در که مسایر طافتم آن یا ستم          چون بندم بیدار محبت دل بدان یا ستم          تا شکست این عیبه بدان اکستالی یا ستم          سر و ما یا منم شتیر بر مرادان یا ستم          کف را نام که مریم ار نگه دار یا ستم          چون کتادم حسیم محبت دل بدان یا ستم          در سبیل قطره خون تو طوطی یا ستم</p>		<p>این دل گم گشته را در زلف تو اینم          دل در درد عشق ریای دند و گریان یا ستم          خواب دیدم که مال عیثی می چشیم قمر          داشت دل کرد و دیار را بخت من سب          تا ستم صاحب مذاق آن کجی دشام          نوسه زان دل گریتم جسم دل اسیر کرد          لحظه در خواب رفتم با خیال آن مرقه          جسم هر بودم دل کوم چو در کائنات نظر</p>
<p>ار دل حل گشته واقف که با کوم          اشک چیدی عاقبت تو که با کوم</p>		<p>حدیثی گفتند از موی تو سسل را حمل کوم          کتیدم باله موی و سسل را حمل کوم          نگاه می داشتیدم رو تو فاعل را حمل کوم          رددم بر آب میا کاره و بل را حمل کوم</p>		<p>گلشن نصف ردیب که دم گل را حمل کوم          باح ارفار حار سستی آن سحر قافله کوم          بشه می گفتم تو فاعل پیش او حمل          کلام اریس حدیثی بی مست کوم</p>
<p>من شرح بیتان عالی محمدیست در وقت          بیوعی ستاد ادا کاترلفت و کاکل را حمل کوم</p>		<p>هستم دل آرمیده بیاری که داشتم</p>		<p>اگر چه دست نکاری که داشتم</p>

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

کتابخانه ملی افغانستان  
کابل

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

گفتی از بار که میسوزد اعم چون تنوع  
 نگاه در دولت تو که جام سسل گمر  
 سرد کارم عدل تحت بی ناماده است

چاره مردم عمار چه سازم و وقت  
 سمت رسوا شدم از چشم تر و دیکم

دل در خون طپسیده دارم چشم از چشم یار می ترس ماله چید کرده ام سوزان آنچه بچو گل حسده بر ز نو دارد ماله قد میکشد ز سینه شمس زان کنم گریه های یعقوبی سرگردم سخت فامع شده ام رام چشم آهویت چه کنم آرزوی گل چیدان گریه میسیدی میروم از حاکم	جان بر لب رسیدن دارم دل تفرکان گریه دارم ز غزل رقصیده دارم طر و جیب دریچه دارم سرو قامت کشیده دارم که غم مور دیده دارم مس تخوان عقیده دارم گریه طبع رسیده دارم مسکه دامان چسبیده دارم عاطفه آرمیده دارم
---	--

از برای ستاره و واقف  
 حال بر لب رسیده دارم

آن قد دل پسند زانارم کشته دوست بر کز افغانی است	سر و دستارند را نام آن نگاه کشته را نام
--	--





<p>تا چند آردم که تا سپید آردم کنم  سیرانید و دیار و دیس آن که کور کاوش کنم  سیران کنم برین خانه و دیوای باز کنم  گر سحر در دسم قدی الحال در آن کنم</p>	<p>تا این همه دلتنگی و اوجم کار کویت کنم  سودا بر لب عبرت سودا نیست سینه کنم  تا چند بیم در برم دل لاف مسخر کنم  در لکبه نف کاوش از این بیم سب</p>
---	--

<p>واقفیدار در این پیرستان صبح کنم  آئینه سیه بایم با و از خود خردا کنم</p>	
---	--

<p>قدرد عاتقانه سوخته ایم  پیر و بال آستیان سوخته ایم  ایجو حال تو دانه سوخته ایم  ما صفت در میان سوخته ایم  ما فقیهان ماه سوخته ایم  ما بر آن آسمان سوخته ایم  ما از دوائی سوخته ایم  ما از خیرگیران سوخته ایم  ما در راه سوخته ایم</p>	<p>گر چه ما از راه سوخته ایم  ملکان تراز سوخته ایم  مرسج ما چگونه سبب شود  معشوق در گرفته ما اغیار  یست ما را حرم مسعود دیر  شمع در صدر بزم پیسورد  سوخت پروانه در حضور چراغ  آتش از رس دل افتاد است  ما بدل و اخ نامرادی را</p>
--	--

<p>نیست به دل ما کسی واقف  در محبت یگانه سوخته ایم</p>	
--	--

<p>روزی از روزها ترسار رخسارم  بگو که من نموده انتظار رخسارم</p>	<p>چنان کن که روی تو از رخسارم  سیاه و صند و فاکس و گریه جدا</p>
--	--



<p>این لبهای خندانم مهرمان گلستانم سرشکلی تا مژگانم گریبان را داناانم یکی خود را بپسندم</p>	<p>نرم دل نمک پاشی مدد است اسیرم در قفس لکس صیدی دلم خور میشود از صفت مدد سوی کینه دستم گرچه کار است نیم گرد ز جودت پندار ش</p>
<p>سای شمع واقف از گل دانه سر خود را سماں مسام</p>	
<p>رحمی نه نمودی تو کردیم صبریم سودی بد بهد اشک شب که محمدیم صد مرتبه از تنه سر زده کردیم صبریم این چهره زیبا نه نمائی به بدیم</p>	<p>خون گشت دلی از لعل غمای تود کردیم زین بعد من و صبر که دلدار کردیم مشقت نکشاند دل ما رختا تا است پنجیری ای پسر از جوبش دگر کردیم</p>
<p>و واقف مکن اظهار ریشای خود را ناکی ز تو آن طره شود دریم و بریم</p>	
<p>ای سیمبری می خواهم آه آنس اشری می خواهم زبان مژه ریشه سی می خواهم قد رخاک در می می خواهم از بعد آگونش گری می خواهم ما حیتیم تری می خواهم</p>	<p>چون اگر گشت زدی می خواهم اشک حوین جگری می خواهم در مرا هم رگ سودای می خواهم سر به مشور نظر میست مرا نخسیم تا سخن بنید روان تا دلد لب حشکم برسد</p>



گفتم اری من بزرگانی گفتم یار خوشتر گریس هر چه من حاصل شد عاشای خلق نتوان خوشتر	حسرت دیدم در دل می رسم نه تیره نه جزوار در دل می رسم آه آتس مار در دل می رسم
--	--

واقف ایلم الشفائی بای او تسکوه بسیار در دل می رسم	
--	--

سرمیکاه کجای که پیش جانی منالم مسل با سیدم بر قدم ازینست کاش می آمد مستورم او کشم رنگ برید نظور خود مرا گذار تا صبح حالتی دارم به دست منی ای مردم مراد زانو زاری لموایس هر کسی فاتح بودم بهر شمشیر می مالم گر گل لعل است بایشده بهر شمشیر وس کردم که از نوشین لب کلمی کنم شمشیر	حاشی حورده ام برای چشم کاکویش منالم مرا است لبی پس حرم پیش منالم و گریه می ام هر چه سر زایش منالم که گریه گوی فلانی مالکم کس پیش منالم که او می مال از بچکام من از جایش منالم من دلمس بیکم من دلمس منالم دل آسوده با حناده است در نشوین منالم از آن بچکان و هر لودم پیش منالم
--	--

مقصود است لبی از جنون سر میزنوا مرا افکند و در اس قتل و طعنه منالم	
---	--

با دل سحت تو در افتاد به دارم صفت دهن تو گویم چه گویم وقات مد هم از چشم خودش آب نوی دوعالم بودار انگه من	بارنگ سر چنگ چه مرا دارم تسری نگرین هیچ صحرای دارم ورنه طمع شاه ز شمشاد دارم مس کار بویرانه کو آنا دارم
---	--







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

رحیم محنت الیوی وامده معنوی

ملک کرد به پیریه چوپا ملل این بخش  
که در واقف سخن را بعد از این بخش گویم

ای عالمی منت شناخته ام	محم خانی منت شناخته ام
مهر راسه منت شناخته ام	گرمی نامهربان ماه مستی
بدگامی منت شناخته ام	مردم در باور است
قصد خوانی منت شناخته ام	مکن ای حدیث عویشت
بی ستانی منت شناخته ام	دل مستندی ما در دستان تو

واقف می شناسی حیف  
ای فاما منت شناخته ام

این نار میوه زار من خوب می شناسم	مهر گر تیر بار من خوب می شناسم
خرومان دلر زار من خوب می شناسم	از دست من دل می پال می نمایند
آه بیستم من زار من خوب می شناسم	در حید حویث من را همیشه و انجا
سگ هست سنگ خار من خوب می شناسم	ن دل که ناز دار و دل نیست که گوش
سنگین دلان زار من خوب می شناسم	بریت من عانی کشتن ز من می نمایند
آن حسن خود زار من خوب می شناسم	بیرنگ علومه دارد ما حتم استانی
آن طفل میر زار من خوب می شناسم	دیو انگار خود را کی می شناسد از سنگ
آمین کور بی حیا زار من خوب می شناسم	دارد بهر خیال هم چشمی تو ز کسر
باران آشت زار من خوب می شناسم	بگفته اند و انستیا بهر دایمی بگفته اند



مطابقی کوس در ساقی سقوتی سیم	اگر که کم ر معشوقی نزار سزار سار
غبار و نام بیایان تا تنو طار	اگر خود را سر سیم ایجان سیم سار
شمار در تعالیهام با جوی سیم	اگر تو گر سحت حسه طایر سیم سار
دارم مگساری تا گویم در قناری	کلیس یکسی با صوب دلیار سار
من و قاصد بس صد بار مکتوبی که او	چو لوسه هب دستش اگل متا سار
نام گرد بد صیادار رگس لوانیما	محس بر سماں در پخته گلزار سار

سیام لکاده واقف بسکایم رحلیان

چو آئینه بر صورت که افتکار میارم

لکوی یار خاک کس کرده سرورم	چو آینه سوز ای سق بدر کرده سرورم
بیش آمده هب راه گدازد وید	گرگ تپهر رخت طکر کرده مسوم
ای خواجہ چند خورده جفا بتوان کسید	دالسته ماتق سده حر کرده میزوم
وین مشو ملول کرسن بچون چرتیغ	من پستی نگریه سم کرده میزوم
اگسند نیم جسم نی ایستیم کسوں	نامب اشک یای رس کرده نیم
بر من بدیت چهره که بایں علوی توفیق	بر خار ص تو یکد و نظر کرده میزوم
وین تپتیغ مسر سیم آری زنده ترا	ار لطف دوست قطع نظر کرده میزوم

غالی و خشک رعن نرس بیغواں

واقف بخون دل مرقه تر کرده میزوم

دنا مارا کمر و یاده چه جسم	چون نایه و نیم شاد چه جسم
اگر ز صد جا بیل شکسنا افتاد	با رسی انداختاد چه نیم

<p>             التوبة، التوبة، التوبة              التوبة، التوبة، التوبة              التوبة، التوبة، التوبة           </p>	<p>             التوبة، التوبة، التوبة              التوبة، التوبة، التوبة              التوبة، التوبة، التوبة           </p>
---	---

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

[illegible]

از حسان گنبد یان سخت کما در معینم | کرد بسیار درین قافله خوردیم و نیم

سم و دردی که بجا مانده رمضان وقت

همه در حقیقت این بادیه دریم و نسیم

مس کجا کوه سید اندامم | یکسهم اشک قیامت بدم دارم

مس این پشتهایم چو بیا | که عمارت ده خانه بدم دارم

حرد سالان توان مرا دراز | پای طاقت چه پرگاه بدم دارم

تا شام سسزنت حال سحرگاه | معوض گل پر پرده بدم دارم

هر فرد سگ افعال برایم | از برای دل دیوانه بدم دارم

مخوژ باد مسرسم ندارم و افست

که سرگر نیستاده بدم دارم

زنای بی یار حانی چو کنم | حال ندارم رنگانی چو کنم

حال ندیده گفتی ایس میسم | من سکر و غم گرانی چو کنم

زنده ام در پیوستن شعله ها | چون کنم با سخت حالی چو کنم

مردم و تورده پذاری هنوز | ده مابین ملکاتی چو کنم

مردش دیدار حویان بیروم | سرگودیدلس تازی چو کنم

خاکم و چسپیده مردمان تو | که تو دمس پشتهای چو کنم

مس کنم از عشق چون سبید | پیر گردیدم حوانی چو کنم

نیست پاس شمع حشاک رسل | آهوان داغی بانی چو کنم

بدون حزن لب عشق مردانگه | تاله ام بیلوالی چو کنم

<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>	<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>
--	--

<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>	<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>
--	--

<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>	<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>
--	--

<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>	<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>
--	--

<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>	<p> سید الشهدا علیه السلام  وآل شریفین  وآل بیت  وآل عباس </p>
--	--

سرگزاش است بمس از دوسه در می	مس کفای نفس با شش کرم
سخت ترسد دلب از ارمی تا تیرم	خداستم بر کم که مس گات تو ارم کرم
تا در مس باغ مرا سرودی کس و آید	ز مدگی فاحشه ساں طوق گدازد
تج و تاب کمرش مسکه را لاس	رسته آسا که از پتیر مسون کرم
بدون دل از غیر تو پیر اخته اندیست	بیر و مراد که مس آیه مدشن کرم
با دماکی نذر دوست رساین	سر نه چشم خودش کوری چشم کرم
چه معانها که سیاد گل خسار کس	همره مثل شوریده گلشن کرم
فاحل گلشن کوی تو مدیدم در	مس دیوانه از ازل حامی گلشن کرم
بق در عالم ایدیل زدی از ناله حیر	چه بدی با تو من سوخته خرمن کرم
چو رخمیر بفریاد مرا کس نرسید	گر چه یک عمر نرزد آن تو شیون کرم
و نصف روحی تو به ناله لوبچی گستر	که بتاب راهمه از شوق مرهن کرم

و اقیقت آن گل بتوا دل مس خدار

من از ازل خار چه نگه که بد اس کرم

که بویش دوش خست از غیر یاری	به خون دیده نقش جوش بدیاری
هری با خود نمایم دارم در نه چون گل	دل صد پاره را گر گشته دستار می
لجابت آنکه میگردم تلاقی از کشته	گر روز نامه هر هم بود لافکار می
هر امید به بود دل بچار که بود سه	برای او هر از آن نسخه چون عطاری
و آنست که چرا به شد گرفتار در پیاسه	من آن روز می که دل در دوزخ و دوزخ
با محار این نخل افرازم اگر یک کس	زبان حال نمیدی لب از گفتاری



<p>             ۱۰۰              ۱۰۱              ۱۰۲              ۱۰۳              ۱۰۴              ۱۰۵              ۱۰۶              ۱۰۷              ۱۰۸              ۱۰۹              ۱۱۰           </p>	<p>             ۱۱۱              ۱۱۲              ۱۱۳              ۱۱۴              ۱۱۵              ۱۱۶              ۱۱۷              ۱۱۸              ۱۱۹              ۱۲۰           </p>
<p>             ۱۲۱              ۱۲۲              ۱۲۳              ۱۲۴              ۱۲۵              ۱۲۶              ۱۲۷              ۱۲۸              ۱۲۹              ۱۳۰           </p>	<p>             ۱۳۱              ۱۳۲              ۱۳۳              ۱۳۴              ۱۳۵              ۱۳۶              ۱۳۷              ۱۳۸              ۱۳۹              ۱۴۰           </p>
<p>             ۱۴۱              ۱۴۲              ۱۴۳              ۱۴۴              ۱۴۵              ۱۴۶              ۱۴۷              ۱۴۸              ۱۴۹              ۱۵۰           </p>	<p>             ۱۵۱              ۱۵۲              ۱۵۳              ۱۵۴              ۱۵۵              ۱۵۶              ۱۵۷              ۱۵۸              ۱۵۹              ۱۶۰           </p>
<p>             ۱۶۱              ۱۶۲              ۱۶۳              ۱۶۴              ۱۶۵              ۱۶۶              ۱۶۷              ۱۶۸              ۱۶۹              ۱۷۰           </p>	<p>             ۱۷۱              ۱۷۲              ۱۷۳              ۱۷۴              ۱۷۵              ۱۷۶              ۱۷۷              ۱۷۸              ۱۷۹              ۱۸۰           </p>
<p>             ۱۸۱              ۱۸۲              ۱۸۳              ۱۸۴              ۱۸۵              ۱۸۶              ۱۸۷              ۱۸۸              ۱۸۹              ۱۹۰           </p>	<p>             ۱۹۱              ۱۹۲              ۱۹۳              ۱۹۴              ۱۹۵              ۱۹۶              ۱۹۷              ۱۹۸              ۱۹۹              ۲۰۰           </p>

چون قیام افتاد و وقت درین ای پرا دست بر سر انتظار دستگیری می کشم	
<p>دست بریران وطن میگذازم هوای قفس سخت آتش میبالم دلم را که دارد هوای شکستن گرفتیم که دامن زدستم کتیدی مرآه دل نام لیکن ازین بد حریفان خدا فطنت ما گرفته گیرنا هم و دامنش من بهم جان تلخی که شیرین لی را</p>	<p>وطن گریه هست من میگذازم چمن را مرغ چمن میگذازم دران طره ییستک میگذازم ترا اسی ستمکار من میگذازم زدست تو بنیاد کن میگذازم ترا نیست در انحن میگذازم نه او میگذازم من میگذازم بند حسرت کو بکس میگذازم</p>
<p>از سببی هست ما شمع و آفت چو میسوزیم همی پیر من میگذازم</p>	
<p>از وری تو گشته سبز روزگار چشم بلسل رخس دیدن گل مو چشم نهار رونی و سب نموده روحها شد مانند حال چشم سیه کن بروی یار بستاده آمد نگار لیله درین عین بخطه در و دوری طافت گذاردید روحش گریه در صفت قطره نداد</p>	<p>یعنی فساد از نظر اعتبار چشم فسر یا میگذازم که ندارد برار چشم سکندر میخواست سحر آخرت را چشم یک لحظه هم ز عارض او بردار چشم چون خنجره فسرده رویی بهار چشم شکلی شد و چکید مراد کما چشم ما را شب وصال نیامد بکار چشم</p>



سرار قدم بوم داریم	گر تیغ کستی حشر داریم
ای عشق ز ما ساقی غافل	حبیب از تو کسی دگر ندایم
کردم هر دو قصه کوتاه	با طاقت در دروس دایم
ما را صرار عتیق ارمیت	با تشنه لسان حکم دایم
ایں دم سین بیا که بی ال	امید دم دگر دایم
از ما احوال بل میرسد	ویراست از جبر دایم
هر تنگ زور نور حسن ما	با طاقت ایس سفر دایم

واقف بسیار دایم گسترد  
افسوس که بال و پر دایم

مشو فلک را به چین کردیم	گریه بایر گل دمس کردیم
یک قلم مرفه مدیماهی چشم	س که مشق گریستن کردیم
سر لعلش دوست نام نیکه گشت	زخم راحاک دردین کردیم
بیمه های که پار شد در مشق	اما گریستیم ویرین کردیم

واقف از ما و عابیه میزدایم  
احولس را رده در کفش کردیم

دین سخت کرده بیست مرال توام	کی دهر سب تمانتای گلستان توام
نه لشکر بیگانه گدازش رسد	ایچه بگذاشت مل از صف نرگان توام
رافشان اندک در حدان توام	کوش بر جرف من ادا از شان توام
آلهه منظره غولای دقت	انظری جانب من بیکر حیران توام

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۰

The image shows a manuscript page with two columns of handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu. The text is written on aged, slightly discolored paper. The right column contains approximately 10 lines of text, and the left column contains approximately 10 lines of text. The script is dense and flowing, characteristic of historical South Asian manuscripts.

*[Handwritten scribbles]*

من آن مرسم که اردوق استی	نفس را چون گشتان می پرستم
هر پند دردم و در دهست پرستم	چو سید رویاں در میان می پرستم
فرجهای دل را ده ست دارم	مرائی کج دران سب پرستم

دروں حانه را بزم میب و افقت	
درو دیوار حسانان می پرستم	

دلش حار است صد بار آزمودم	دلجم میا سب بسیار آزمودم
دم آخر مستیدم کو کهن گفتم	مطانی سخت اس کار آزمودم
خطا هرگز نکرد و ناوک آرد	بگر روز شنبه تار آرمودم
لعیا را نایل از پیران مالی	ترا ای طفل طرار آزمودم
انمی آید کجا بزم یوسف س	یدارم سخت بیدار آزمودم

سفر ادلی است و افقتین یارم	
که بزم انبیا رو بزم یار آزمودم	

جفا جو یان ندارد و فاشترم	ستان را میست هرگز از جدا شترم
حیرت در چشم هر کس می شینی	اریس مردم نمی آید ترا شترم
بسوی سرمه سهوا هم نه بیند	که دارد چشم من زان جا کپا شترم
کجا و امید شود با این هوا دار	گفلی دارم که دارد مرا صا شترم
در چشمش شترم دارم و نه گویم	ندارد چشم شوخش از جبا شترم
مردم میدوی ای اشک بزدل	رودی من نمی آید ترا شترم
چنان محرم نماید نخون مارا	کف پائی که دارد از خدا شترم



در این عالم محبت من قهر من است دو تن هر کجا که خوش باشی باقی میدانم چون که روزم که آن شوق	که می مالیدم اندر آستینان هم سجده می بردم سر سنان هم سک گدازت از من سکه آن هم
---	---

یس واقف ماں سر که نی بی دل مردی سراپا هم ماں هم
--

لیفتا هر کجا که باشی می آید بچشم لیفتا بی دلت هر که دارد در نظر لیفتا هر کس که یاد از کس مستقیم لیفتا هر کس که یاد از کس مستقیم	دو در بر میخیزد در دل آب می آید بچشم گوهر اول یار و همیاب می آید بچشم آفتاب مستقیم مستقیم مستقیم سرک ما کس تر مستقیم می آید بچشم
--	---

تاسری ماسی ما کس تر مستقیم شع او واقف در محراب می آید بچشم
---

ماه بعد از غفلت انکار مستقیم دل تمام چند خیال است که ما هیچ نایم معیت صد گوشت و خرم در دم بر سر معیت آه از دود و دلم تر نشود هیچ سپید ساده رفتی که میس واد خط پیرازی سرری از سر من چند گذر خواهی کرد در طبل مرا است. مرمک کجاک دل با دود و دم بی مهر تر آید واقف	دوستان جمله گوشتید. مارکها ترسکه با پیر منان دست از دست او در دفا طاقم و از طاق دشمنان بی سبب نیست که سیورم در ویرانم خط سر آورد و مستحق طامی دادم سب من گیر قرا که زیاده افتادم تو هم از این که ساری چه دید هر ماد هم اما که گوشت که این ماه مستقیم معلوم
---	---





راستی با منم که کار کرده است منم	آنکه مالک دلی سرد دلها و اقل
----------------------------------	------------------------------

بیب روی که است تشیده آمده ام محب دارا که در مشت است در غم صبر بمره من آمده است بی طاقت ششیده ام که سر زده زوری داری دست عدل مهر نوار عدم بود جمال که در گل بر داسم زبرد بهری سعادت که در این کوی قول چرا قصد سرن نمی گشتی تمسیر رد و قایل که شوم فصل و تیم درون	برای دیدن من ندیده آمده ام که هر یکی دل از خود در مید آمده که در کباب محبت حریه آمده ام چو سنگ گسارت از سر دیده آمده ام سرمه صبح گریبان دریده آمده ام جسای حار سلطان کشیده آمده ام که که لوله پشت حمیه آمده ام که مس رحال برگ خویشی پریده آمده ام سر و پنجو کنور پریده آمده ام
---	--

بزارک هست که ستاره دیده آمده ام	بزارک بار ترا و اقلت از سر سود است
---------------------------------	------------------------------------

نفس گشتم بر پیری ستادمانی از کجا آورم کمال مردم از در دعا و سرای پیرانش اگر با موسوم از وصف لست معذره دایم هم او سپهان دوس نذر دم در جگر آبی در انکشت بر لب بینی این شمع گل گداز پسان تمیخ گرم گفتگو بر کس در محفل	ستمم بر پیری همک شور جوانی از کجا آورم دوای لعل آب رنگدانی از کجا آورم شکر گفتاری و شیرین زمانه از کجا آورم مایه فلاس سار میهانی از کجا آورم یم ملیل دوا فقه جوانی از کجا آورم مسافه و دل آتش زمانه از کجا آورم
---	--

[illegible]

<p>لاله سال گر افکری باید آید گر نه مژگان تری سبب استم</p>	<p>داع میگردم دل اسوده را مرده بودم خشک لب را</p>
<p>سره سیل مشک را کوشش مرا کاش واقف لیگی سدا هم</p>	
<p>چه میگردم برای معیاری میگردم و اگر چه ایام گم گماری چه میگردم میگردی اگر دل میان امی چه میگردم اگر سدا شتم چشم وفاداری چه میگردم اگر خوام بر دی من سیداری چه میگردم میگردم اگر تشنه اطواری چه میگردم چه بامل من پس تو بر ده گفتاری چه میگردم سگ کومت ما و میگرد گریاری چه میگردم خدا ما خواسته بودی اگر کاری چه میگردم نمیدیدم اگر از دست پماری چه میگردم</p>	<p>نمیگردم شب بولال اگر برای چه میگردم قصه بند و نشین اسال گفت سوت و آواز را از تو زده بودم مست و ذوق خیال بامیدهای صد تعادل ارقومی بهر تعب هم تو مگر محبت نگه راحت شدند نگو کلام بر آوردم بطور زلف او دورا برین گلش بزم گرمی داحت کوس را ن تمهاری قیام میداد از پیش از حد امک رخم شمشیر تعادل مردی گشت هم دای هر ره کرد بهایو سیل مرده بودا طام</p>
<p>نمیگردم اگر از دست پماری چه میگردم</p>	<p>نمیگردم اگر از دست پماری چه میگردم</p>
<p>مروای بی وفا گرد بودم که از صدق و دعا گرد بودم رمانی ماش تا گرد بودم</p>	<p>سایای دل برادر بودم سایای حلقه دل کعبه جان باین تعمیل رفتن با ایداع</p>



اول تنگاری چشمم سده تنگاری دل تنوم	والله دل ماسق دل برقیلر دل شوم
دل در تنگ مشک تن منانی شده است	آه اراں ماعک که در کویتن دیان دل
زانکه در منی که دل در کیسی جانای سکنه	شوق یجا اهدا حاکر گبار دل تنوم
دل غم جانانه دارم غم دل چاره نیست	غمکسار جود تنوم یا ناسار دل تنوم
دل شهیدانه در یان شد درین فکر من	یکبار داعی هم جمع مراد دل تنوم
رود در حیرم اگر با او نشینم فدا یر	من سسکه در حرم یجا هم که بار دل تنوم

دل مرا فرمود واقف کار خشی بچو شوق

سخت می ترسم مساواتن سار دل شوم

سند حسد با که حامی بکاری گرفته ایم	عاری برای خاطر یاری گرفته ایم
خونما حال چون نو نگاری گرفته ایم	گوشتش رمانه که کز جیه یاری گرفته ایم
آساں بچید ایم گل چوین حنا	خون گشته ایم و مست نگاری گرفته ایم
دوامس من بر آتش ناسی نسیم عشق	ار سسده های گرم تراری گرفته ایم
ای چشم یار چیست آفاقل بحال ما	دشمناله تواری کی کاری گرفته ایم
مهر ادا که کند بهیامان بوی قیس	ما هم رستق رحمت کاری گرفته ایم
یر غم شد همان در بر آندوب گشت دهر	با از مساں رسد کساری گرفته ایم
در بعد رفت بار که عمرش دراز ماد	سمر نسبت دامن شنب تازی گرفته ایم

واقف ردست ما نتوان داغ را گرفت

این گل ردست لاله ازی گرفته ایم

بیک عالم صیبت خان دل ما متلاطم	مهر برای تجریت ما ترا دیدیم چیا دیدیم
--------------------------------	---------------------------------------



ما به مروت ارمیان نایاب	که ترا در کسایم آهسم
وصل با هجر من میجو آهسم	خواستم هست ایچ پای میجو آهسم
و عده هست مددی میگیرم	وصل بی انتظار میجو آهسم
ما به مروتی فکته ام از سر	در حرم تو باز میجو آهسم

واقف از لطف سانی کوه	استی ساهم میجو آهسم
----------------------	---------------------

مرد سر با بر تو شکم کرانی که من دارم	که در سر لاله بو گل هست ایسانی که من دارم
بشوم میگرد چون صبح میگوید بر لب	که شور افق عالم از مکرانی که من دارم
مرد از عشق تری بچو گل بان حده می باید	که تنوای دوست چاک گریه بانی که من دارم
ما رم بکنده و از هر قلم زنی میازد	که دارد دوستی از تنم خانی که من دارم
دل جمالی ستایان تنان خود نمیدانند	از آن سر و کمان در سینه پیکانی که من دارم
ممثل در دل مرد و آید ایچ جنتی	همی سازد ایچ حیات دهانی که من دارم

به شست لیکات است آفتاب من	شود و از ابر رحمت پاک دانی که من دارم
---------------------------	---------------------------------------

دل حرم از نو مانند من خریدار دلم	مستلای ال اسیر دل گرفتار دلم
مردم شمت بر کاف مرتب بر نگاه	سروم مادل محبت باز دادار دلم
گاه لیلی گاه محسوس گاه محل میشود	والله دل سیرار دل گرفتار دلم
من ندانم رافت مسکین که او کرده است	بند دوری شد که هست آشفته خاطر دلم
فل چه خواهد کرد غیر از دو آبی چون	س گرفتار غصه و اگر از گرفتار دلم



	<p>اگر چه در این کتاب که در این کتاب</p>	
<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>
	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	
<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>
<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>	<p>در این کتاب که در این کتاب</p>

<p> بهر جا که غمسان دل تشنه اگر هستم  یا قفسه آتش خوردم و زبانی اگر هستم  امروز را که کردم و دنیا اگر هستم  سبا با کشتن حول دل می اگر هستم  گرچه بحال خود که چه بیجا اگر هستم  در گوشتی تشنه و تنها اگر هستم  خون و ام که در دانه اعضا اگر هستم  بانا که دم از غم و اندام اگر هستم  یا آنکه در غم بمدا اگر هستم  یه دل سرد و زوای تو بر سو اگر هستم  خون بجز رحم سرد و دلهای اگر هستم </p>	<p> دلای شمره و لعل اگر هستم  یارب چه تیرید لب سکه این  و یار عمر اگر دایم باشک آه  تقریب عده تا جوگر کی که کم  پیش تو که کردم بی آرزو هستم  ماتس سی سر یک غم از کی هستی  استب کرد و جگر من مانده  نگاهی ز تعقل عشق و ز غم  طهران لوح تارده تدارک دیدم  خجالی نما کوچه اریل انکس  قطع امید کرده بهارات بافت </p>
--	--

یک قطره خون نماند کون در دامن مرا  
واقف دل و جگر می که اگر هستم

<p> نام منی غیرتی خویش تمسک کردم  تا توان گشته وطن در خم کاکل کردم  آستینش شکر طره مسلسل کردم  ده چه ساعت گویانغ دایم گل کردم  سر خموشی ردم و قطع قفسل کردم  نام آن تارده سام گل و ملل کردم </p>	<p> دیدم از غیر لسی جور و تعامل کردم  آن رسم که ز بس عشق پیریشان سحر کردم  مرغ دل طالع آن دایم مغن چون شست  سوفت دایم لوسر ایای مرا هم چون شست  شکوه زلف دراز نو میشد کوتاه  خامه ام فضا حسن تو د عشق تو شست </p>
--	---

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

یہ ہے ہندو، یہ ہے مسلمان  
جس کا، اس کا کہہ دے

*(Faint handwritten Persian script)*

۱۰۰  
 ۱۰۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

دلی سردارم از تو مان تهر و کو کوه گم هم  
که سر گریه کیوں پای دیاری بیت آرم

دل پاک است از برشته جلی و دلق  
درس فکر کم از گیسوی دتای بیت آرم

مازانم مریو محالی که داشتتم  
یکسان لودایی و آردم من  
از دل جفا خیال محالی که داشتتم  
در دام ریخته مریو محالی که داشتتم  
خاکم عمار گشت و عیارم جو گشت  
عمرم چون لاله آتش رخا گشت  
از دل تصور کردم میسود  
ماده که سم اگر روش فلک  
سد گر چه عرف پیش سوانامم  
دانه که خامه جیالی که داشتتم

واقف دوم پیش چرخون بفر  
از مس دیب طرد غزالی که داشتتم

اوس و نام دنگ بر سر گداشتم  
بدم دست یار کل دام پیموشتم  
از دست او گریتم و بر سر گداشتم  
سر را سیای یادگر گداشتم  
استیسته گریه حنّه ساغر گداشتم  
سر راه تیغ سینه بخنور گداشتم  
دل قیحه کرده بر سر احگر گداشتم  
دل را گداشتم منو کاگر گداشتم

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

وای که در این کتاب است  
وای که در این کتاب است

<p> بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين  والصلاة والسلام على  سيدنا محمد خير المرسلين  أما بعد  فإن الله قد جعل في  كل شيء حكما  وإن من الحكم  التي جعلها الله في  الخلق  أن لا يكون  شيء من الخلق  مستغنيا عن غيره  فإن الله قد جعل في  كل شيء حكما  وإن من الحكم  التي جعلها الله في  الخلق  أن لا يكون  شيء من الخلق  مستغنيا عن غيره </p>	<p> بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين  والصلاة والسلام على  سيدنا محمد خير المرسلين  أما بعد  فإن الله قد جعل في  كل شيء حكما  وإن من الحكم  التي جعلها الله في  الخلق  أن لا يكون  شيء من الخلق  مستغنيا عن غيره  فإن الله قد جعل في  كل شيء حكما  وإن من الحكم  التي جعلها الله في  الخلق  أن لا يكون  شيء من الخلق  مستغنيا عن غيره </p>
---	---

<p>             حال پروازی چشم ترخو را تا نرم              من سبک دستی مانگر خود را تا نرم              من سپرداری گوشت که خود را تا نرم              چه تا که در من است خود را تا نرم              طالع ربه بش خاکستر خود را تا نرم              نام اعمال بلند سر خود را تا نرم              من فاداری مست پر خود را تا نرم              دل منفسده شد احقر خود را تا نرم           </p>	<p>             در دل اگر که بسیارم مکنه شست              تا حس دار شوم که در سکنارم              نه بگم از من از تیغ زبان تا حس              در شب تیره ام آناه بفرماید رسید              سر من دیده ارباب و فاشد آخر              یار من و انتب سرم کسیر نه رخاک              در قفس ریخت چو صیاد مرا کرد آزاد              برف ماریه مرا اگر چه پیری بر سر           </p>
---	--

نرم کرم بدم کرم محبت و اقیقت

دل فولادی او جو هر خود را تا نرم

<p>             در حال مایه سر که حالی بد استیتم              نو و چله در دو نعمتی بد استیتم              رجولیتش رصبر گمانی بد استیتم              حسی گرو بهیچ دکانی بد استیتم              پیش تو قدر سرگ حرانی بد استیتم              اسب سود و بیم زمانی بد استیتم              نامی زمان بود و شتانی بد استیتم              افسوس عشق غمخیزانی بد استیتم              در دست اختیار غمانی بد استیتم           </p>	<p>             است که میو تاب و لوانی بد استیتم              است که میو یار ربانی بد استیتم              از درد پیرین ند و مردیم و این محب              اگر سوخت چار سومی تمنا ناچه حس              مردیم ماسحای اگر روی زرد خویش              مار و بال سر شده سود او که به ما              خویش آن زمان که در دم آباد بوده که              بی هیچ شکی به تنگدنی صرف سمرنا              و لایم لوسه گر به کاست رما مریج           </p>
--	--



بیگم جمع ماسانه واسون خود را سیکتم و سدم آرد رسیدی او	سیکن زلف تمام باز پریشاں گشته وای در بیلوی مرسل خندان چنگ
و اوقت از دیدن بان عجیب سان گزگنستم سرگشته بسیار چنگ	
هرگز ار رفت دل از دست تیرین می نمودم ز نام من امروز کسی در زمر مت تو تن جو لانا گیت گز آرد ز من اتنی مرد محبت رقیباں افسوس گرچه رادیه مشتقی تیا دلبری ست سر راه تو نقش قدم غیر نمود	هر که که دیدیمش چشیم بچشم من بودم یا در روزی که در آن حلقه گلین من بودم هر که رخش تو میتافت ز من من بودم در رهت ماحنه خان دل دین من بودم آنکه منتت بختین کمین من بودم که بر کوچه غم خاک نشین من بودم
محمدم را ز تو شد هر کس خاکس نامم پیش ازین واقف تر تو بهین نامم	
خبران در سیه و پی تلکساری چمنم چنین ندو ریت ایگل سکا کسان ش دل شکست مرا جان پنهانی محل چو پیر منم پاره کرده باد بهار تم هسته کیم ناخسرای نامل و محل ست رفت گل و زخم غار بهر بخورد آه زده در قفسم عود تنگ کند و قفتم	شکسته رنگ ز بیمار داری چمنم بیا که سوخت دل باز خاکساری چمنم و گر نماند سر و دست داری چمنم شگفت عاقبت این گل بهاری چمنم بهار داده وقتایع بکار داری چمنم نماند هیچ کجف یاد نگاری چمنم ولی که زنده بامید داری چمنم





زلفت تیرگی از کلمه ام شمع افسوس	زلف او تشبیه تاری که داشتیم دارم
بکرم بچک رعیص میسار گریه دیدم	سیرین دونه جاری که داشتیم دارم
تبار گشتم در برگ گل شسته بود یک	هوای دلمس یاری که داشتیم دارم
تواند بر سر حاکم بار دامن گشت	بناظر از نوعاری که داشتیم دارم

که سته که چه ز حد بپزدیم وقت  
یکه ی یار قساری که داشتیم دارم

شتم دوتا زرد در یکتا بخت قسم	شد زهر بدگی لشکر حمایت قسم
است استه روست آلوده با و طوق شد	برگر نرید از نو سرپایت قسم
شد نازه جانم از نفس و لنوار تو	ای لی سال خوش بدم نایب قسم
ی عشق باز برای خدار و زمانه	مانده تو ایم با فایب قسم
جانی بمن سحیش ز لب مرده توام	جانا ترا قسم مسیحی ایب قسم
برین که در غم نوتدم پیرا تو ان	رحمی کس ای حوال تو انا بخت قسم
بها بقدر شهرت حسن او عشق ما	پیران نماده ایم برید ایب قسم

بینان مدار و الی کینوی کیستی  
واقف بر این هر سرور است قسم

قادر دست من الی با که گویم	مرا خدا مشکل نا که گویم
ز دست گیر در سر کوچه یار	ماندم پاسی در گل با که گویم
بپذیر رسد و یا کونین بک	نه بر دم بی ساحل نا که گویم
هرین وادی شدیم آواره صند	نردم ره مسرل با که گویم



بارونی عالم تو را بد کلمه ام یار	خورشید در دستش آن زخم ندیده بودم
ارطغرل یار واقف به حال سیدی می	لطیف چنین نمایان دهم دیده بودم
محبت آنکس که شد عشق او به سار هم سرت گزیدم کس در ماستقی است عبا به دوس میروم تلم است آنکه آتشا کردی کنول هرلی حقیقت آمده شد دلت کا عروس کلوده هستند این گردن لال که نمی آنکه م کو تخی در حدیث جویاں میر سو	در آن رنج گیر سوزا و لیس دیوار من بودم محبت آنکس که شد تمس تر از پادشاه بودم بقبر بانگ مگر در رم تو بیگار من بودم کمارت آنکه شما عمرم انجامد من بودم مدست آنکه آمدی تو خجسته من بودم پریشان شد هر جا زلفت باد شد من بودم
کشیدم این نج و بیست گنج در دیر که دنیا چو دیدم خوب واقف گشاید این سار بودم	
آه مرد حریفش که مطلق غناں میا ختم ما ختم در قصه سحران کا مگر کیش او در چشم دایم میدیدم بکاه التفات ایامی که کار عشق منیکردم بچشم	آه بهار حسن با دردم حراں میا ختم بسکه دایم با کشش حریفان میا ختم نیا ریزه البال اینچنین کی تشیای میا ختم فاصله اشک کوی دور و اں میا ختم
گوش بر حرفم می اماند آن مست بود در به من واقف ز لعل دل لعل بودم	
ایامی که از ستمش آه کسم معم از شکوه آن زلفت کن	به که تعویض ایستاده کسم قصه نبست که کوتا کسم



<p>یا منم در امان عشقم عمریست که بهر زبان عشقم</p>	<p>با روزه نه جوس که کم باد با عقل سرکش دارم</p>
<p>واقفت که محمد حبیب یامر کی بپیر شوم جوان عشقم</p>	
<p>دل اگر راستست شاد دما هم بکنم خسعت مال ز میاوند دارم حکم مطامعی بهتر ازین یاد ندارم بکنم چه کنم طاعت فولاد دارم بکنم طالع شهرت سه یاد دارم بکنم</p>	<p>ار تو دسرای ستم ایجاد دارم بکنم بی سبب نیست اگر من نفس تن دارم بیت اسری تو پیوسته نام تکرار نام دینار تو چون آئینه گریست مرا کنه احسان پائی تیرین همی من لیک</p>
<p>واقفت از سیکه نیست کی با من مار حیف صد حیف که استاد دارم حکم</p>	
<p>همره قاضی که لحنت عکری آیم مهر دم شام چه جور شنید مخری آیم قاصدا شکم و از کوی جگر می آیم ناکه در دم و لبه یزاتری آیم</p>	<p>در غم تجیر تو گریبان ز سفر می آیم گر روم از سر کوی تو کجا خواهم رفت از دل عرقه بخورم چه راست که نیست بهر دم امید که ضایع نرود آمدنم</p>
<p>آمدن تا سر کوی تو ضرورت مرا پا اگر ماند ز رفتار سب می آیم</p>	
<p>بود در عشق اسچه من میخواستم س نسیم پیچیده یهن میخواستم</p>	<p>نام دل از سلم و من میخواستم بی کل آوردی ای باد صبا</p>

<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>
<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>
<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>
<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>
<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>
<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>	<p>مکتبہ اسلامیہ، لاہور</p>

جرق سرد کن ای ناشک که گرم آمده بک صحت هر دوشم چشیدل دارد دل غیر رسد دانه حصف از تو خبر رقص کوکم از دور قنانت شود شد و تزدیک که انتم تر بان دور مرد هم سحر است مردار بر بالاس مرا روح محسوس نگراید بی نگار می تو سر سزی نگردی از حلقه آتشیه دلا	استتاب این همه در سایه مهرگان میسر ذوق پیدا کن و ماگرد مسلمان نشین که نزل کعب درین سرل به بان نشین مستن بکعبه ای شنه دوران نشین بسرده قصه مسرود و سپایان نشین سیر و لعد دی دو دشت خان نشین بکلف دوسره روزی به پایان نشین عسی حید مایس جمع بر نشین نشین
---	---

واقفت از چه خبری این چه طای مالی

مهر لب رل و در کلبه احزان نشین

میس میگویم که مجبول ماتس در صحران نشین حیانت از رقصیدت پامال شده باز نشین بامیک نظر فانی میاید طرح صحت بخش مرد و حامی ناست از لب خوف تر بجز مالای نرا کردم ملا گردان که او آید و تسن در ف از بیدار غمی پیش در بر افتادی آحر محتامی رو فاد	شهر بهرم بد میست لیکس فارغ از دلباش استقامت خاک گردید آن قیامت آید و گر گیری نمودت چون طایم بامیان نشین ای موی فدا جها مشین سخته بامین بر کجا بهشت ناستند از همه بالا نشین مروض کردم بار با مزرا نشین آتشتین معدارین کجید ای دل بر در و دلا نشین
---	--

در دل سنگین و واقفت اگر جای مفتی

انقش حور و شازده خوار نشین



<p>چرا احتیاج به ملک بود یا نشین در آنجا که من ارد در صفانتین تو عمر به شتی آه گریه یا نشین همیشه که کنم دامت بهامش چگونه که گویمت ای تیج میرا نشین نمیکنم سر تو عسر من مدعاش گفته ام در سر الطهار یا حسره انشین روا داری بجا من این مقامش</p>	<p>بخت حادثه من لی تکلفه در آ ولی زاینه هم می خباز تر دام ستاد این همه در راه پیونانی فتاده چون دست من از قصا گریه امر لطف استی می به پیلویم و ربه مسکین سخن خاطر نو رکنه مرو چو سیل تمد زویرا ام چه میگدای چو آمدی سر بالین من ستاد من حسیت</p>
--	--

<p>سیاه دول و اصف چنان شمشیر ولی زورده و عم ای مار نیچ انشین</p>
--

<p>ماش جان همه شراب کن نیز که دست من کتاب کن خانه و بستان جزاب کن استفای بیه و سیل کن ایقدر بهم مرا عدا کن خلاف را گو که هیچ و تاب کن همچو سیاه اضطراب کن ز ان سرگشت را احباب کن که باه و فغانا خا که</p>	<p>سر سر دل من عتاب کن دل که پرورش از شک کن خانه و شمسان مرد دیگر نغم او بر سر شب خون است من گرفتار گاه من عشق است تا که بستم از سر دل جوین مهر کن کشته میتوی ای دل خون من گرم آتش است آتش فکر ویرانی دل و اصف</p>
---	--



آنکی خاکی گریست و آفت  
بس کس رحمت و شادمانی

و وصل تو خواب دیدم ما تیغ رها یس گویا بر خنجر دلا در هم زین کوی ایست اگر طبع بدست هر حید دست کس نیایی میکان تو بچل حسرت دل لعل گراں ماست گیرم که دماغ خواندنت نیست می نالم ولس که ناتوانم تو قدر شنیدم چه داسی هر گشت سسده آه نوید	این گل انجمن چید نتوان مارا در ستما سرمان نتوان زین پیش حاکم کشید نتوان در وصل هم آمدید نتوان دست از طاعت کشید نتوان در پهلوی غیر دید نتوان ار را ز کسی جری دید نتوان عساکر من درید نتوان آواز مرا شنید نتوان سحر نو خون چید نتوان آسی که توانی رسید نتوان
--	--

و آفت کس ز ناله تو آه  
این نوحه دگر شنید نتوان

نه مجبور لبسویت نه من صد بچون ونساری تو هر که بشود افسان هنگامه خورشید باستانی است نادر هوای او گریبان میدار	شده سم شیر ارمین نه من صد بچون نسبه چستان جادویت نه من صد بچون ای گلاب آتش هویت نه من صد بچون ای دماغ آتشفشان کویت نه من صد بچون
---	---



ای که گفتی که سگسته هست کجائی دل	خود اندر مار که وشتت کجائی دل
گریه زارم این پیش چیدن رو در دست	سنا امروزش شکست آملی دل من

بختوان یا منت دلی در همه عالم	بجسای دل بایر که تو کجائی دل من
-------------------------------	---------------------------------

شیر و گسترش میری ای من	ازید زنی خطری وای من
هست میداد گری وای من	از حد استخسبی وای من
من تو با خرم وای من	تو ز من سنجری وای من
با تو گفتم غم دل مگر دهم	لطعلی و پرده وری وای من
تا کجا رشک تو انم نروان	تا بجا حلوه گری وای من
خواستم بر سر تیر تو ردم	کرد دل بی مگری وای من
چه کنم سعی بگداشتت	عمری و در گذری ای من
آه چون هست زخم در گشت	سخت نازک کمری ای من

یا زخمت بگفت آید و اوقت	من ماینی مگری وای من
-------------------------	----------------------

دختر اهل صدق و عاقلی من	ایش کار جو سست میر ای من
خون مرا که مار که و سار و سار	پایان بچو رنگ خنای من
این شکسته نیست که نتوان	فکر تاملی دل بامی من
آفتق که بوی سده بدعا گوی خود	دشنام داد و گفت عاقلی من
اسن که غیر هر دو غایب است	آهنگ جور و غم خنای من



در این رجب اران رو ختم که می باشد

از بیم سنگدلان است کار باو یافت  
نهان گریستن و آشکارا حدیدن

سلوک طفره آن یار جانی میکند  
کشید از لری من گریه چار دل بنیزد  
ز بس احسان شکاری بر زبان صدبار می  
چگونیم از جنای غمزه چشم کبود او  
از طول عمر نتوان کینه و مرص آن اول  
بایس پیری مرا و میکند یار یک طفلان  
بوصل از هرستان تا دوس آخر مسلمانی  
سقط گوید و در دست نام از سر و گردن  
زبانکه در مهر و دوا خوب امتحان کند

سبک روم و هر که درم از کوشش و دم  
کمان بی رحم اکثر گزینی میکند بامن

فتاد از صفت نفهم از طبعیدن  
سیاه قاتش می حیرت آورده  
باین ضعیفی که من دارم گرفت  
نگهدم در گریه بیان قبول را  
که بستانان آسیرم کرد چشمی  
و که نتوان مدراس رسیدن  
عجب بود از دالاد و بدین  
از خود در نفهمی خواهم دیدن  
و که نتوان از دود اس شیدن  
درین کافری باید حسریدن





دوستم مگر نہ اس وقت خون رسد	چوں گرد باد در فضا گد استیں میں
در آستینا یہ سر سر آتش شسته ام	شاید نت ستہ بہت کسی در کین میں
میں گر چہ رستم اندر اولیک چوں گین	گر دید نقش خدمہ میں عاتیں میں
طوفان لوح تبارہ شد آزار دیدہ ام	اوہا طر تو شسته شد گرد کیں میں
اگر عالم کی نسبت کہ تیر تو ام رسد	اگر و کماں میں منتیں در کین میں

عمر نیست و اقصا ز سر کوئی نیست  
کجا ہی گفتی آہ کجا سد خیرین میں

بجز تو بس کہ گرد و بید و نگار میں	و امیت شمع از شہا تہی میں
پر گزولی نسو حیدہ عال بار میں	ای دایح رست لالہ ریاح مال میں
اسی مراد کشت اسد دم پیر میں	و از دم گرہ چشم کما بد کاد میں
تا شرف وصال تر از صا شہید میں	بر باد دار دل و طہید عار میں
شوخی کہ مرد و ام رخا فراق او	با غیر مست میگندہ از مرار میں
لی آستینا نیم نکند بریں میں طعل	شاد م کہ نیست سر کپا حار میں
و دلکش تبارہ و اس مجاہد کاشک	چوں طعل شوق سرور دلف کوا میں
صبح قیامت از فضل بر وزن میں	و حزن شد ہو رشتہ انتظار میں
ایں جملہ ہی کہ میں برای تو بیکتم	محزون بہت معزوں و احزار میں
و شالہ از حیرت تو بامیں چہا نگرد	تند رین نیان سیاہ سیر و نگار میں
ہمراہ غیرت شکست لالہ ناز میں	رحمی مکر و فکر ہی دانار میں
واقف شوم بر یک خامرہ در	نہد نہت خواہش مرا کجا میں

<p>در هر روز یک بار بخواند</p>	<p>در هر روز یک بار بخواند</p>
<p>در هر روز یک بار بخواند</p>	<p>در هر روز یک بار بخواند</p>
<p>در هر روز یک بار بخواند</p>	<p>در هر روز یک بار بخواند</p>
<p>در هر روز یک بار بخواند</p>	<p>در هر روز یک بار بخواند</p>
<p>در هر روز یک بار بخواند</p>	<p>در هر روز یک بار بخواند</p>

<p>خشم اودا، نرس که تیر است کس داند          در حصار و در گدازش تا تم سیه ر          بکدام بخت و طمان نتوانست طاعت کرد          سردای صبا بکمال دین است بکمال          همه در بحر باده تیر است دانه مستم          بوی بهار سسی ای لایه کی در بهشت طاعت          بیکر کس، عاقلانده عرصه ننگ سرا          نه که چه خشم حالی چه ملای آسمانی</p>	<p>ندمار ل سلم بدو تیر گشتا کرن          که چو بار گشت این در شوال فزاد کرن          که دانه صبر و طاعت ر بواحقه کرد          که رنده و سرگشته دانه بوسه و کرد          که تر احمیت و احم رخ و امتیاز کرد          چو بود و آسینس ست نتوان باز کرد          ستوال سرحد شیخ غم جاگنده کرد کرن          چه کیم می توانم زبواستندار کرد</p>
--	--

<p>دو روز و عمر کوتا چه حال به بهشت          که در رافت یار جواد کلاه درار کرد</p>
--

<p>دولت است که عالم سحری مستر ازین          آنچه بایست و الطاف غمت بهر کرد          با ما دانه اثر اگر در قیاس با آنجا          بخش را اهل جرد و عیب شمارد ولی          بهر سیریه حرم تیر تو بای تخت کمال          اگر سیریب رنخدا ان تو عید گوید          ری کوی دکار ملت این تو تمام</p>	<p>تا که در دل حایا شری حشر این          حایا نایست که گوید قدری بهر این          مسکن ای اگر به کواش اثری حشر این          با سیریم که بود همسایه بهر این          پیش تر تو ساسده سیری بهر این          شری خلد دانه قمری مستر این          میتوان کرد بکارم دانه قمری مستر این</p>
--	---

<p>در میانک در عینا به بیاد در بهشت          اگر در کمر طلای نیست دری مستر این</p>
--



دل محب بارشوشی بود علیه الرحمه لردا بچو صاگر چه سسی گریه دیدم همو کس دم دین که شب اول کان عسی پس نبود از پس آن نیز نماند من گنذ شتم ز سر دعوی دل بریکند ابروی که مراد دران زخم این بود غیبت مکر که من از دستش در آید	تا نفس داشت درین نغمه مالکین یک ره آن غنچه محبوب سبب دیدم دریاں سج کولمانه بخوامیدس آه کمان آنمه روصاف گوییدین زلعت بارابس همه ازهر چه بچید من که بچر گریه کسی گرم نخوشد من فی القتل گریه می سافر همیشه من
--	--

نخل از بهر می سالیه خوشتر و کف

ز آنکه یک عمر درین بادیه گریه من

زنده دل را سرزد کرد همسر گریه هر کجا تیغ کست عمره خونریزان عاصل وق عقیق کب ادواچی کیت پس بارین پیر تر ابر دل مالود گذار اندیز اکره از کردش چرخم هر کیت بچو پیر وانه هو دار سسی سوخته ماز پر کار فاده است زلس گریه	صرد آب تقایست که گریه دید کار هر بی جگری هست سپر گردان خون گریستن همه بن لخت جگر گریه آنهم آموخت و در کان تو بر گردین که چو پر کار فاده هست بسر گردین توان کرد تو ای شمع دگر گردین آه گریه چرخ کند کار سرگردین
---	--

او اگر از سر پس این آب شیرین و کف

چند جوابی چو کس گریه گریه

سیکفت بلبل نفسی شب چمن چمن	با سندان مغرب که گوید وطن
----------------------------	---------------------------

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

<p>چنان در سلسله غم رها شود گردن          سحالی که بختیست برین مرا گردن          ز نامه یار ندارد داس صفا گردن          شکسته ایم به پیش تو مارها گردن          که دانییم بر بجزر مسلا گردن          سیم ارسد تسلیم عشق با گردن          حکم سنگدلی میزد مرا گردن</p>	<p>نسل که بهی در شکر سیده تا گردن          اگر لقصه سر جویستی تمثیل          که احب یقین تو ارسد به حلی          دل شکسته ارا دوست کن یکا          نگوین تو بهیچیده به دراف بنو          ز جانب تو اگر حکم طوق در نحر است          سرم مار اگر است سبب سراب تنوم</p>
---	--

براه ناوک ابرو کمال آفتاب  
 بلند گشته بدف و ارجا با گردن

<p>که خنار گشت محمد سدل          سیمانی رنجل رنجل وین          تنی داری چه بسم دل چه سدل          که جویم چاره ارا در حد          که پسندم این احوال          که سمری صبر دارم          کو در عافه انجمه رنجل          نمی نهی ز نالی درد سدل</p>	<p>هری سر حلقه کا کل گدل          بر عسائی دو مالافد ارسد          لسی اری تو بشکر و چون          مرا دارد خود مردن ارا          هر حواں گو ارا لاله و گل          چرا هر لحظه عانا میگری          چگونیم ارا در گشت تو ای ماه          تو سید روی چکه ییم با تو رنجل</p>
---	---

ذل ما شکده آن روز و آفتاب  
 که کرد و عجب که نصیر جسد با





<p>دیر بگذشت سلامی امیر سادوس لعدا از من نایب که عشق تو ایشادوس سرگراست چو این همه صیادوس لعل انکه چه کند که کوشش استادوس</p>	<p>یار میر من دل ساسام ما دا کرده ام کو کی بادیه پیا کی بید ناله فی محل از من نفس سترده است نیستم قابل تسلیم من عوین دل</p>
<p>تو برو واقف که رمای که هست ترا که مناد بدریار خوش افتادین</p>	
<p>نایب شادم که مارا طر پارید از من که ارفتا که گاهی ز بهشتی می خید از من که بهر فعل هر سکل دهان حشک کید از من که در بگاه و پای بگوشتش میید از من که در محشر بر انگیزد یک عالم شید از من سرو سامان ماندک عشوه متولید از من کنونم سر بر افشاید استعدا کشید از من</p>	<p>نیم نخلین دل و دین صر و طافت کرد از من بجلی مردم هرگز نگفت آن است که گاهی با بانی محب آن اسوی مراد میگفت به کردی ای فلک از استان فل و دم فل بیدادی که آن کافر از کشته است بیکم تاریت بیشه عشق زبیر از سودا هم چون سنگ ابوی گل بلیار یک بید از من</p>
<p>خلاف عادت آن روی می گشت چون من انا خواسته او را که چشمی بید از من</p>	
<p>کاه دار مسود که به میخانه بگوید سخن دل عالم از تشنه و پیاده بگوید سخن عشق با هر یک یک ناله میگوید سخن زنگس او همچنان ستان میگوید سخن</p>	<p>دل ز چشم و اسوی جهان میگوید سخن از خیال کردن ساقی و چشم مست او بست نخل و بید بستر او بکس سخن در تیغ ابرویش گذشت دم و بیکس سخن</p>



روایت واد

پوستیدہ روح رویدہ مارو می یکساں سیراج کس این حادہ سبح تو میو فاستوان کردا سفر ای سہا تو عمرہ اند کی بابت ارچین لاف اوستاں شکستہ ای حضرت کاروسہ ازتگی تمام کامیہ در باغس و اسپین قناد رندش خبر کردہ چہ لازم کارن	مستثنای دیدیم کما سروی مرو اردل حداریدہ عدا میری مرو کس عمر اگستہ چہ امیری مرو بیاں مستتاب آجہ امیری مرو سوی متن راہ خطامیری مرو نوا از رای آب تقا میری مرو ای جمعیس را می دوامیری مرو از ست مس ملک حادہ می مرو
--	--

واقف مشہور سلسلہ رلف واکم

از سادگی مام بلا میروی مرو

سود خود می سمر و میریایں مرو تھاویدیت مرا نا کہ مارک کمرت رمیاں مرو نور و اشارت ہنر نہو عاشق و نوح عاشق شوق و کمر بند رسب کمر قلع ربان اغیار نامی مرغ خمس جوی ہم طری مرو بہن گشت چوارہ دوزکایاں شاد بار	شہادت نیست کہ ایامیاں مرو کہ چہ می سب نگہ بیدیاں مرو تا بقدر کار را رہاں مرو تا تہ ارچہ رس مدول دجان مرو تا سار سحر دما می زبان مرو تا سادہ ہمہ کس طر دغاں مرو تا جہر با شرسب آفت جال مرو
---	---



<p>روح پر پیچ مسلمان کنی دوستی با تو بخود دشمنی است بد آرد لطم اسی دشمن جان چه کسی مشوه مردوسی بهاس از تو سیر آمد های آب حیات بعد ازین مامد دباشی مس از سر دم بگذرد و نگذارد مرا عجب از تو که نرفتی ز لطم هول شود ایدیل که نه شکم از تو</p>	<p>سروای کا مریو کوار سرو نوبه در حرا بن کار سرو از تو جامه شده بزار سرو بعد ازین پیش مرید ارباب نیستم ترشیده دیدار سرو آما م از تو نه زنه سرو ما تو ام بیست سه کار سرو گر چه گفتم نه صد بار سرو ارده دیده یکبار سرو</p>
---	--

<p>با صبح از صحت رداں سرو توبه واقف اسرار سرو</p>	
---	--

<p>مرد که بخت بد ملائکه سرشور بد بهر اول دیوانه در پناه نگر یک لحظه ستید مرا جانانه در پناه در آید از در نه بشیدم باریه در پناه خزید چون نوی را حاکم بپایند در پناه که مسکس که به پداری مرا چه وانه در پناه ساده اکامری بر این زمانه حاکم در پناه که - - - اندر کجاست مانند دوا در پناه</p>	<p>مرد که یادک آن آشنایم حانه در پناه چرا اناکل شود با صحت کس بر کربا خود نه رسید از تدریس بر گزرد در پناه به نخت سنان که در از پناه کسی گشت خراب افتاده دل در پناه کس نادان اول چنان در پناه دل در پناه شمع خنجر ایام و دم با یک ساعت از تو چرخ اول ازان چشم و دهن دل حال من آنکس با</p>
---	---

۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴
۱۰۵	۱۰۶
۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰
۱۱۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶
۱۱۷	۱۱۸
۱۱۹	۱۲۰

در این کتاب است  
که در این کتاب است

۱۲۱	۱۲۲
۱۲۳	۱۲۴
۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰
۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴
۱۳۵	۱۳۶
۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰

در این کتاب است  
که در این کتاب است

مال و کفایت تن لیساکین در آن تن  
مرح لقا ب طرط شکون گرفته مار  
کرم فکده است بجایابی که آه اریو  
رورم سیاه ساخته ماهی که آه اریو

واقعت چگونیت سبب آه و ستم  
دارم بدو تن مار گسای که آه اریو

ارد سر ماغ آن قلعت در  
چه تن آله آن بار دل جو  
عاطفیده در حق دیدم در آن کو  
او صاع دل شد از سر پریشان  
در کشش با حوش هم ریاسد  
خاک تریش گل گشت گل شد  
که حال به بخت گد دل ستاند  
بس چشم پاکم بایار مشا نا  
مار شکایت ارد بگریه نیست  
ترسم بر آرد و دوازده ماهم  
گر نامه فتنل آمد ز بارم  
در مستحویت گم شد دل مس  
از بهتر بر آن مسید افکس  
آن کاکل از سر آفتقه ام ست  
نابا بناید اعیسیر سحمید

منسل تنناخوان و قمری دعاگو  
دل تنوا بهار مس گویم که دل کو  
فشر ز راه کینود لواره کیسو  
کردد همه شب گیسو گیسو  
مترکان مترکان ارد مارو  
ارگر گریه مس ارحمت کو او  
لعش بر معمر حشمتش زحادو  
آئینه آسار الو مزا الو  
ما ارد دل خود جو رویم بیسلو  
آن زلف مشکین بر میگیم بو  
مس سازم او را تعویذ مارو  
خود گو گمائی یار دلجو  
در دشت جنگد آهوما هو  
صد دسته مسلسل دارم هر لرو  
داریم نیم ترش در زلی ترارو

[illegible]



ای حال تو هم رواں شود در آریا سرو ناکس وفا نمیکسی ای بیوفتا سرو باری تو هم برای خدا می دعا سرو دزدیده دم بخانه اهل دعا سرو	ای ماهیچین سال شمر زنده است با دم غم از نو دعا خواست آهیم تا سماں ست بکاری بگوید آه آیسره از لیس ردنی تیره جنتو
---	--

واقعت کماک شوق عشق باقی  
کردم باحواله ترا با حسد ا سرو

ایمین عالم معاذ اللہ جنتو که شد زیر و بر برای شاه میتو لغاسد دست آن بنگاه میتو مرا باید کشیدن آه بینو چه طوفان کرداش که آه میتو ز مس مایید گم و بهیگاه میتو اسیرم در غم حاکما بینو آن حضرت به آن ماه میتو ز حال خود بیم آگاه میتو نیاید کار خاطر خواہ میتو برای شد درگاه میتو سک گشته چو برگ کاه میتو که حکم سال دار تا میتو	سینه شد رودس ای ماهی تو چه میبیری خراز کشور دل عیمم غم منگاه دلم تا جنت دارم در حکم آبی و لبکن تا ای شد چهار طاقت من تغیر از آه صبح و گریه شام من حانی مانا از غم و لبکن رس ایام زور و شفت گرشد چه آگاهی بهم از حال پشیت محرور باد خاطر خواه از من بدیگاه جانالده تنب و زور گران نمکین سال کوه دم جیساں آه گدست انامم
--	---

<p>بیت اول بیت دوم بیت سوم</p>	<p>بیت اول بیت دوم بیت سوم</p>
<p>بیت اول و دوم</p>	
<p>بیت اول و دوم</p>	
<p>بیت اول بیت دوم بیت سوم بیت چهارم بیت پنجم بیت ششم بیت هفتم بیت هشتم بیت نهم بیت دهم</p>	<p>بیت اول بیت دوم بیت سوم بیت چهارم بیت پنجم بیت ششم بیت هفتم بیت هشتم بیت نهم بیت دهم</p>
<p>بیت اول و دوم</p>	
<p>بیت اول و دوم</p>	<p>بیت اول و دوم</p>

پیش او شکوہ آن سلف مسلسل رہم رونگا ریت کہ در دام پستیانی سحی واکستدیم چو مینا ر کسے	کرد مائل ہمہ رایا تسلسل گشت میگم شاد دل عمر دہ کامل گشت حال ہر دیم دریں میگدہ قافل گشت
---	--

میگدہ دست سحی پستیانی وقت

ہر شب از یاد سر زلفت تو میل گشت

مہر و دھارس رستاں حور و لیں ہم تو یوسفی و جملہ مکویاں برادرت ہا مہرمانی نوام ای ماہ باک نیست دیوانہ میستیم و لیکن برای ما چوں گداری مایں قدما ز آفرین بنام ہر گم لعمرم خاندن روان کردی از ہمیں سرمہ و لہرما ز تو ی دیگران گدا پیش تاس حدیث گل لالہ سر مکن رچی میکنی تو و گر نہ بر رار ہم	مس اینچا نگہ گفتم و ایستاد چہ رو روی ہند پیتس کو سر بر زمین ہم خومان اگر تہوند من چشمکین ہم دازند سگ در لعل آستین ہم گوسد سرو با لفت آفرین ہم ہمرو شہد سرو گل ویا سمیں ہم خرم آراں نست تاس چہ چیں ہم ہستد خود پسند ہمہ خویش ہیں ہم چشمکین ہمہ حریں ہمہ اندو گین ہم
--	--

واقف ندید روی دل از ہمیکس دریغ

گر دید این فلک زہ روی زمین ہم

سری دارم آرسنگ سودا شکست پس سید دارم دل تیرہ روزی سر کو تیرہ لگر حال چوں سر ایم	سنگ ملامت زعد حاشکست تر سودای زلفت سراپا شکست کہ اینچا مرا خاں در پا شکست
---	---

[illegible]

یاری درین دیار مداری چه کاره نویس چ روزگار نداری چه کاره گر سیه زلفکار مداری چه کاره تورنگ و لوی یار مداری چه کاره سر قول خود قرار مداری چه کاره گرد در دانتظار مداری چه کاره شور بے درین بهار مداری چه کاره از عشق خار خار نداری چه کاره تو مسیح تنگ و عار مداری چه کاره	ی دل معشوق کار مداری چه کاره نیکو کس دنی به لعل و دودی گیتی رشته عشق بکند از گشته است ای گل ساید این همه سوسن چیست صدی ناله که شکستار قفا نیست گیرم که چشم مردمی از روی اعصار سند سر نشیت آلسنه اسوده دلا چون گل به یزید به خوش خاک میزنی هر کس که دید عواری من به زلف گفت
---	--

واقف ز سنگ در جوت ره میگذشت

در به سر نیز یار مداری چه کاره

میر و قامت چها خوش آمده موی یار من از تو می آید تو طامی دلی و دشمن جان در ده و دل من خوش آمده	ای قیامت ملا خوش آمده مرحبا ای صبا خوش آمده دل و جان را چرخ خوش آمده از کجا تا کجا خوش آمده
--	--

ناچید دیدی به زرم او واقف

که تو اصرور با خوشش آمده

ی دل اگر از غم قدری هست من نه لی مکر و دماغ کسی حوصایه سورت	در خون مگر با حضی هست من نه ای لاله زار اگر جگری هست من نه
--	---



<p>چون مرا خاک یکسان کرده مردان و دشوارم آسان کرده</p>	<p>پسایه بر من لیکن ای سرفراز خان و پندارین ای جد شوق</p>
<p>ای که داری نعل عیسی در تن بگوش درد و آفتاب را چه درمان کرده</p>	
<p>ای که آرم دلی دگر اضطرار رده که پشت دست به بیایه تراب رده که حیمه شو متوشی دره حراب رده مالی بسایه کشنده رخت آفتاب رده که میل اشک مست یوسف کای رده که گل پشت که مرغ بپشت گلای رده حریم او که پیش رفته است آب رده که نمره ات نه نم تر حیات رده تسبیح است حالی که راه حیات رده</p>	<p>حد ابرو کجا مسروی تشاب زده چیه مستی است بحیمه تنالی الله مرد و دامنه در دل و محک دارم رتاب روی لعل می ریزد لعل پناه سام حوس حروتم در شک هم چو لعل نگار من عرق آلوده میرسد سینه ز جسد عادت چشم من است و ترکام حساب روزه حیاتش بگریم طریقت محوان فساد مردم همیشه که در دل من</p>
<p>کتبیده حوال جلیلی روز دهم و صلای گریه جوین شوق و نشاط</p>	
<p>بیلوی کس ز باره برشته ار عدم آمد مکر بسته بازو آفریدی قست پیوسته کرد ما را شکسته و خسته</p>	<p>بیر مازی کران کمال بسته همچو بی ار برای مالیدن درد لکم همچو طلع غایب پیشکش داف و دینم مادامی</p>





تا کی حوں حکمران عقیدت کچکد	سرکاری نعم عشق عکس خورتن و
بٹ سیار در رسید ماحمد	گریہ را رالی شکت تارش و

ہم کہ حال میں سلسلہ برپا معلوم	
دل سودا می در زلف گرفتار عشق و	

<p>سست و سحر کاف ای شیعہ چاہد اللہ          مر مر از دم کہ را خلاص شد ملسل تو          دہ یہ غفلتی کہ ساز چہ مودی بسلسل نہ          تیغ در دست بی گشتن ماحی آئی          نست کر ما سرمانہ کھائی تہ شان          ماصف آراشی بیاریم تو تشکر کن نا          حکم کہوں چہ مناسب دو فرشتہ          ماو کی سرحدہ ای جگہ کا دار شست          بت من چہد بگوئی کہ ہم دشنا          کہ جو گل و قمری باز خوریت در لیل است          ناز لوی تو نتو پیش عزیزان و دن          گفتی از لطف در آغوش تو ما خواہم          چہ از جا بردا دیر کاہ مرا          خدمت پیر خرابان گرت مستقر است          زادہار صحبت ناگر سر رفتن داری</p>	<p>گر نزاہست مسرسل ملسل اللہ          کیرہ الی شمع کھان غایتی اللہ          اول آن را کہ بیاموحت تزار اللہ          حاصریم ارہہ سلیم رصال اللہ          ایکہ ملسل شد انما زنتا بسم اللہ          آری اردا میہ جگہ ماسم اللہ          حلف فرما در صلح در اسم اللہ          سہہ کردم سہر تیر یا بسم اللہ          ار حہ خواستہم این دادہ عابسم اللہ          ہر این غمزدہ عالی مکتا سسم اللہ          ناز کن پیش صامد فاسم اللہ          پیست تا حیرین لطف بجا اللہ          ہست گر عدلہ ای کاہ راسم اللہ          فیست تقصیر دین کار دہ اسم اللہ          ہست مہ خود ہمان گفتن وعدہ اللہ</p>
---	---

<p> سید بن طاووس علیه السلام  در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند  چون که در این شهر  سید عالم علیه السلام  زاده شد و در این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>	<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند  چون که در این شهر  سید عالم علیه السلام  زاده شد و در این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>
<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>	<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>
<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>	<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>
<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>	<p> در بیان فضیلت این شهر  فرمود که این شهر را  پایتخت عالم خوانند </p>

<p>تلاش وصل این سیمین سال تا حدی که</p>	<p>تلاش وصل این سیمین سال تا حدی که</p>
<p>مدار در گسترش مدارم دست از خود</p>	<p>که گردد کارگر و اوقات آهسته بهشت</p>
<p>که پیش از صبح پیرایس در دیده کستم ران ملک پاست کتده رخنم راده در رویم دیده دختم عروس غزل گرد و قصیده حوا ملکوت او مانند مریده مرنگ دانه ازار مار امید</p>	<p>اگر بخت سب برادر خوب دیده مدارم در نظر کحل الجواهر رطوبت شک جیر انم کحل الجواهر کلامم سکندر طبل ان شاع سپاس نیست در قطع محبت ارچاک سید ام پیکان نماید</p>
<p>سپاسش چیده شد از خط چو اوقات</p>	<p>محبت بر لغت رعین بر نویس چیده</p>
<p>کمدار این اتفاق چو فاشد صد رقعده که کمره استایند گر بیا تم کحل او حسیه فاشد چشمست ز خواب باز نشد و افکند از فتنه رسک مروارید فاشد مخنون سارا که پاچا فاشد کیرم که هستی آنکه سپاس فاشد یون سواد نیست این همه در آید</p>	<p>حاکم بلب رسد و اراچ فاشد یاد می کسی دل باز و باره ام فک است است حاجی کسی غیر در فاشد صنعت قیامت از نفس نه دس و سپه بیدم بحال لیلی و مجنون حکایتی سیراب سازگار سپان متهم را از بک کینه مسیه متهم کرده بر عز و اقص از سواد سپاه</p>

<p>شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این</p>	<p>شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این</p>
<p>شیر مرغی که در این</p>	
<p>شیر مرغی که در این</p>	
<p>شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این</p>	<p>شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این  شیر مرغی که در این</p>

کمالدار با مودرم در کینه	در سیرم زدی سرکش نمی شدم
تو که هر سال گم بر سرین	مدار اختیار برت ایما د
که نه صبح آید با سلام بر چینه	نرا به دوست میگویم بر کوس
محب محمد عذر مهر و کینه	محب معونی از تیرین تلخی
روم ز سال گم که در من دین	حصاری گریه با طرد لری آیت
بیا لایت قنای مارین	بنا رهی سر قنای است آمد
تو کو یا فتنه المعاملین	معالم فتنه از غد تو در فاست
تو با هزار روز شب قرین	تو یار ما کجای شد لصد قرین
بچشم خیمت سحر فریب	شما می سحر است آفرین
تو ما را مونس جان حریه	لکن ارمایه ای غم یار
که دل بر دی کوی از فکر شدم	در بر صید کجا بدین حال

مردان گشته نزدیک در عشق

چرا واقف مگردی در سینه

باری جبری ده که چه گیتی چه تشیدی	آمدل که رما بین باین نرم پسیدی
همسایه مالود که اخوانه دریدی	کسی خطا اعیار چه تعویذ ساز و
یک روز اسیرانه غدیری کشیدی	عمر تو دلا در قفس سیه بیزعت
سپارد ویدی و سحای نرسیدی	می اشک ترافاده برین قطره زنجیت
الز چشم من اینی اشک چرا در چکید	لایست تراره دو دو با زنی ناس لفل
نری کاشادی و کمانی نکشیدی	نه بار تستی کمین دل ما بیعت

مجلس اول در بیان احوال و سیرت حضرت علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو پتہ دیا کہ ان کے پاس  
کون سا گھر ہے جس میں ان کے پاس ہے

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲

[illegible]

<p>حاشا شد کی گما داری          به بیاری که ماخذ داری          چه تو به راسم داری          گوشت را طعمی ما داری          سرس سر کجا داری          این بود معنی هوا داری          شور کرم کس چه ماخذ داری          که چه دلهما نیز یا داری          چه ملا حسن خود ما داری          دل یک شهر در قفا داری</p>	<p>تو غازی سر و قفا داری          تا ز کرم کس به دنیا صحت          دل به راسم درین دنیا          تا به آب ای کماں یا ز ما          پایت ابدی به سر بر سر          رفت ز باد خاک در غنای          بگه رای سبیل استک از سر          می خراش نیست پروایت          در پس پرده شمع فانوسی          به تفریح چه بروی شوی</p>
--	--

ما تو واقف دعای کس چه کند

تو بلا بر سر بلا داری

<p>سود ختی حاصل چه می پرسی          سخت نایاب علم چه می پرسی          چون نوی قاتلم چه می پرسی          حصه مسلم چه می پرسی          از دل به علم چه می پرسی</p>	<p>دان کردی دلم چه می پرسی          جنون رسا به عقل درست          می از من ترا بگو که نشاند          به هم جبال برای ماگ خرس          پدید زو زو شد بگو می توانی</p>
--	--

مس جو، او به صفت شرح راه شدیم

واقف اراده لطمه می پرسی

۱. قوتی که در این دنیا است ۲. قوتی که در این دنیا است ۳. قوتی که در این دنیا است ۴. قوتی که در این دنیا است ۵. قوتی که در این دنیا است ۶. قوتی که در این دنیا است ۷. قوتی که در این دنیا است ۸. قوتی که در این دنیا است	۱. قوتی که در این دنیا است ۲. قوتی که در این دنیا است ۳. قوتی که در این دنیا است ۴. قوتی که در این دنیا است ۵. قوتی که در این دنیا است ۶. قوتی که در این دنیا است ۷. قوتی که در این دنیا است ۸. قوتی که در این دنیا است
--	--

۱. قوتی که در این دنیا است	۲. قوتی که در این دنیا است
----------------------------	----------------------------

۱. قوتی که در این دنیا است ۲. قوتی که در این دنیا است ۳. قوتی که در این دنیا است ۴. قوتی که در این دنیا است ۵. قوتی که در این دنیا است ۶. قوتی که در این دنیا است ۷. قوتی که در این دنیا است ۸. قوتی که در این دنیا است	۱. قوتی که در این دنیا است ۲. قوتی که در این دنیا است ۳. قوتی که در این دنیا است ۴. قوتی که در این دنیا است ۵. قوتی که در این دنیا است ۶. قوتی که در این دنیا است ۷. قوتی که در این دنیا است ۸. قوتی که در این دنیا است
--	--



آیه سه صافی با عا با جبر داری	آیه سه ایم لیکن ما با لکرم داری
با ما که پیچور لیم آشفته و سیه سخت	مرستق و شکستس با در گرد داری
گیرم که شد جبر احب در تن بدو	کو شکست دچ و در صبا عمر تر داری
سوسد سعد و عاقل گرم نظاره نو	پیر دای مرگ همچون تمع سحر داری
میش عقیق آلی لب حصه العیسی بگوش	از صبر لاف گرم بر آنی ل جگر داری
نگد استقیم یک مواز هستی و صلت	ناعد سست با هیچ نباید کمر داری

واقف درین ششال کیس نیست	چون تمع کت نیز بر یک نوع گرد داری
-------------------------	-----------------------------------

دل بر سر دامه گلگونی	که هر حمله میکند حوی
کس اشتراق کن از مخا	هست دوزیر هم ملا حوی
الای عوارس گوی بکده و را	پیشین حاصد پیچ معوی
پر چراست خانه از شنبیه	آمد در حوضه ست محودی
دل سرتکی سد و چکید از چشم	یکد با نوب قشع و غوی
بمنده پرورسد آیمال گردون	که هر دید و اندک سبب دلی

واقف بگذشت دل گرفته سدم	بعد ازین دل کشم به نام موی
-------------------------	----------------------------

مقی لغوه علی خندای جایتی	یا آیت میمنه سباز و آیت می
در روز و کار چو که می چای سیتا	در صمتش آوزم و صفا سیتا
بن چسرا کور بر مرده جال	پیشین غیر ساء و سون حای

۶	مستقیم نیست که در شهر نشینی و را که در داد بر او دیده و خط و رای
---	---

<p>که آمد و در خود و صد هم بر و ای چو مس میست درین جمع و تبار راستی را که ندیدم چه تو برم آری که ترا داده بچون ریخته و فتوای هر کسی را ز ازل گسسته منبر حای یا داده است بچون ریخته و فتوای قسمت نیست درین مسکنه و تبار عیرس نیست دران معرکه سر و حای عزیزت و ششبدم ز تو بود و ای پوشتم از خاک درت خلعت ستاری</p>	<p>بکارم افتاد و حیران ز دست جو و رای رای س این که آن برف کیم و ای شیخ کردیم و صد هم تو ساکنیم پیش معنی مردم از عمره و توبه صدفی و خالصه و ما و زیان معان و ستان حمله بگوشت ساکنیم یکدم بدست زندان خراش و ای اگر چه در گوی و طبع عاست به و عشق ای دل افسردگیت سخت ما و ای چند مطلعون حلقه شوم از سر و ای</p>
--	--

<p>سیر و م با سر و شور و بصیر و واقف نیست چو سبیل درین راه و تبار</p>	
<p>عاجل بحال مرکب و بزم باری بهر لب و سحر و طیب و بزم باری یون آمدم بگویش تشنه و باری صد بار حیب و سر و بزم باری</p>	<p>بیماری و فراق کشدم بیاری بهر دست و پانزده نرسیدم باری رحم ز خویش تیره و وصلت تشنه و باری در لعل شکیبایم و ست و باری</p>

[illegible]

<p>رسیده ۲۰ ریشید چون بتان          فاصد چپس شتاب کن ماس سامتی          مردم گرد شک رنیاں سوزد          سرم رعم چو غمرب جا بحاش          جز شک این حدیث ندارد شکو          بر روی رود و در فکند چه لازم است          صورت پذیر نیست شدی تو</p>	<p>رحمت می دهس که محراب کسی          تانامه سخن دل انتا که کسی          ایس در دراد گرچه دواو اکتد کسی          آه آن دما که در دل دوا که کسی          که بجایه برگ عیش دیبا که کسی          چون شمع که گریه لبها که کسی          سر اگر رنخل و دیبا که کسی</p>
--	---

واقف اراں دس کی مثل شد است  
 ار سر لوبه چه تقاضا که کسی

<p>مرا ای بخت باور استایم خونی کوی          کار خود من تقصیر کردم نه تو کوتاهی          سید احم کرای عشق از خانه میجو          شکستی در دلم خار جفا و اسونم از تو          بچاک سخن فکندی بچو صیدت فکند          ندانم حتم قنانت چه دیگر در نظر دارد          بخاطر ای کسول آید اتم میتوان کزن          هوزار سرگرانی سر عاشق می آئی</p>	<p>دل و حاتم گرفتار بلا میخواستی کوی          و فایم خواستم کردم جفا میخواستی کوی          تو مادل هر چه کافر ماجرای میخواستی کوی          مرا بچو خودای گل سونای میخواستی کوی          حرم جویشت اگر بلا میخواستی کوی          مرا رصدمه غم تو تیا میخواستی کوی          بدرد دواع دل بدامبتلا میخواستی کوی          سر شوریده اس با رتن جفا میخواستی کوی</p>
--	--

ز سودای سوزد جدای میخواستی کوی  
 بریشال کرد ما مد میخواستی کوی



<p>کجو مری که بر در بهوای کس لب ما          و کم که در سرم کوی ماری بصد          راتنگ پاک گهر در نغمه که چرا          موده لا مری عشق تار طبعم</p>	<p>مام خم سر بود در طبع پرور          کجو سریت که در کعبه میکشید باز          و دیده گرم سرویم مرای حماری          نوارشی مکی شمع مسخر با سحر</p>
---	---

<p>نظره آینه گاهی کمال آفتاب هم          بر تنه قی روی تو که بهت حایر زان</p>
---

<p>دل را به در سحران نگذاشتی و رفتی          چه چشم سسل بنرم جانان سر سرنوی          محسوس مگر بطورت طبع بر فاقه بلوغ          به دایم دلی را به میر تا مسر را تو باشد          چون عشق لنگش یی لپهستین من می          تا که رط طعل بود به است تا تو ای کل</p>	<p>حاج را مداح حرمان نگذاشتی و رفتی          ایس خانه را بطول جان نگذاشتی و رفتی          طارادیس میاها نگذاشتی و رفتی          اس خانه تو دوران نگذاشتی و رفتی          دیوانه را طعلان نگذاشتی و رفتی          مالان در بس گشتان نگذاشتی و رفتی</p>
--	---

<p>هر چه بار سر عجز و واقف بر لب او کج          او را بهما پیریتان نگذاشتی و رفتی</p>
---

<p>ولی دارم چه دل از راه و شر به لای          مرا تا چند گونی گز مسر کویم برده حاس          دل دجان و دارل نقب چون کو با شوق          اگر حکت حواس را می به دوستی بد است          چه در دست امور بهی خواهی زده میکند</p>	<p>که از سود و بریان من مدارد چه برای          اگر می بود حافی من سر مسر حاتم پای          ولی فی صبر سختید مدوحان نا شکلیهای          که چون بیرونان یک سحر ای هدایت نامه          ولی دانسته ماست این که در بهشت تو ای</p>
--	--

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

Handwritten text in Arabic script, likely from a manuscript. The text is written vertically and appears to be a continuation of the previous page.

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

که اگر آن ملا می خاں را نگه داشته و در دلدل

مهر لاف نسب به پیش کشید که گارد

محکم نمیداد و اقصای دل تو در میام

مهر به مت لو که در دم سر کوی بار داری

که صد بار از در تو آمدن دل در دگر

که کس بوسه گاه غیر شربت تو که از بهشت

ایستاد چون حکم پرورد و در دلدل

سیر در دل بدست آن بختار سازدی انا

نعلنی حسن در آمدن دل او را دید قائم

هماری نیست در طالع حرام اگر وقت

رحم طرف دامن کسی بگردد تو در دگر

و گرامی باد صبا روح مرا می آئی

عابد مدعیان طریقه حراست رشک

سکه اندیشه اعمار گرفته است ترا

دی خون مسدود از یک لسان کسی بگردد

را در خود در دم آمدن لویه کنه

داری سر بر افنی من چون سیل

بردی از خلوه مستانه ز خود و وقت

که تو چون شیشه می آهوش نامی آئی

بن دلم که بر اوج کبریا داری

نگاه لطف مادنا و گاه کجا داری



ای که در هر روز می خورد	تینچه باریک و باریک
ای که در هر روز می خورد	سینه و باریک و باریک
ای که در هر روز می خورد	چین و باریک و باریک
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد

ای که در هر روز می خورد  
ای که در هر روز می خورد

ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد
ای که در هر روز می خورد	ای که در هر روز می خورد

دگر ای پرده در چه میجو ای	ارمن ای چشم بر چه میجو ای
از ششم ای سحر چه میجو ای	پرده از روی کار من مکن
دگر ای فتنه گر چه میجو ای	شده بر پا قیامت از قد تو
من بکندم سپهر چه میجو ای	ما تو ام جنگ نیست تیغ مکن
ارمن بی حکم چه میجو ای	حکم را بدین چشم مسور
آه رین مشت پر چه میجو ای	تنگ بر من گردن تنه مسیاد
سدا هم دگر چه میجو ای	دل بر بودی و حال نمیکیری
دگر ای سوگم چه میجو ای	ما توان بر روی گردیدیم
که ای بر من و دگر چه میجو ای	سر بر لب سیا گو مانع

این جهان است محضه واقف	نوا رین محضه چه میجو ای
------------------------	-------------------------

رکوة حوالی - نیران گاهی	ترا دامه در حس حق و تنگای
نه در روی مدای - انگلی آبی	مبادا کسی چه پتو اید و پندای
رو و دل بر ای و در دجای آبی	یود و جستجویت بر اسیمه کردم
که گزیده و اماں او داد خواهی	سیداد مالیده ران استنای
نیود و در ده چارده سال آبی	در او صلح حس است از کشکس
تیب نیر و هست و در سبای	مسوهر در کشور عشق سودا
که من بکندم تیغ پیودان سبای	از رنگان شوخ و خویش کردم
از نیرم چون از و لش مملکای	ایست قبول سب هر چه بودا



<p>حربی رسم احسان تازه کردی که بخت با سعادان تازه کردی چو گل چاک گیسوان تازه کردی که با پیاده پیمان تازه کردی نه جان تنها که ایمان تازه کردی</p>	<p>ایرا فکندی نقاب از چهره حسنت مارک ای که بر عجم مبارک ساراما حوش مال نه اندل نخوتی شد دلا امسره دیکه دم مردن سالینم رسدی</p>
<p>نو کردی شاد واقع روح مجنون که شور این بیابان تازه کردی</p>	
<p>هر اوجیف نمیدانی از نزار یکی ازان نزار سپیده مرا یکبار یکی شکست سنگ بستی چشم یکبار یکی دل فگار یکی جان بهیتر یکی پیام بار یکی آید و بهار یکی یکی نمسته کند گره آشکار یکی یکی رسید بر گاه و در کنار یکی جغای یار یکی حور و رنگار یکی ولی هنوز نیاورده است باریکی برای خاطر من هم نگذار یکی کی بیا و ز من شنوای فگار یکی عا که شکله از سار سد یار یکی</p>	<p>نزار گویم الم هست لنگار یکی نزار کار بیامو ختم ولی در عشق چگونه را از پوتم مراد و هزاره مرا چه باش که دارم دو چون آقا و چهره عفت شور زاری من باشد ز حال چشم و دلم غافل و از بهشت ز لختهای دل من جرم می یکی شده است موجیل منم ز غم و کلمه که نشادم درین غمین خندگهای لکمه بزم غیر کمن چشکوه که نه مستانه در غم چیز نامه با که نه شمع منم ز غم</p>



<p>دیوانی دوستی مدامی بسواری خوش تر تو بسند ز هوائی آن که کسی کویتد اما بسند در تاس مشغولان از گفته بسواری</p>	<p>تا حشوق دوچارم این جان بختید اسی فکر زانده کل پس تو سرید دارد قیام من احوال بلند اسبی اگر لک بگشت گفت با حوالش</p>
<p>میعقوب صفا واقف از بهر غیر خسفی که در او داد در قیبت عیانی</p>	
<p>در خانه خود مجمو که پارس کانی ستر مسده جویتیم لطیف عیالی تا هست چو دل بیلوی ما خانه زانی مر ترمت سسل نقاشی بگلانی بیهات چه داماده ای سمرستانی باید من دل سوخته را نوی کبانی سند هر سر روی در تن من بگ حوایی یک روز بخوردم لعل رعیت دهم آبی</p>	<p>من کسم از شوق تو سر کرم ششانی عمر است که در برم تو هستیم و یکس بیایست بر ما فکر عاز نگری حویش مرده است بدر و سر بسیار درین ناح رفت از برم آن یار ز سر این چو در کاک ای ماه و صبا نکست محل فینت بکارم آده صده ویدار بجا ب از تو گرفته این روز که از خاک وطن در فدا هم</p>
<p>واقف بجز اوراق دل سوخته بکلی در خانه مایست بجز ذکر کتانی</p>	
<p>نیست یوسف چنین حسین که تونی با چنین زلف عسری که تونی نه چنین شمع و ناز من که تونی</p>	<p>ماه سود مایس چنین که تونی گر دلی فی کمد نگه اری و لکسان در زمانه بسیار اند</p>

ایضا در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره

در کتب معتبره	در کتب معتبره
---------------	---------------

در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره

در کتب معتبره	در کتب معتبره
---------------	---------------

در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره
در کتب معتبره	در کتب معتبره

<p>تا یس بال و پری دشتی          بکاس بر لب لومری دشتی          بیو مو جهان گره گری دشتی          هم نظری هم گری دشتی          گمردم گمردم سری دشتی</p>	<p>ای چمنی شد چو کبود اگر          گشت یزدانی لالی          کار جهان در هم و بر هم سدی          آه کجا بند که من پیش ازین          نرم شدی آهس او چو نوم</p>
<p>دایق فوهر دایق سال سوخته          واقف ما گر جنگری استی</p>	
<p>چید بانگ گرد و درویشی          ز با هم لالی می نشستم          کلاس زاری میجو ای          گلای یار نیل بادا</p>	<p>چید بانگ گریه ای مرغ          زبانی و زبانی          بهر محمل میکنی زاری          لای میکنی از دایق</p>
<p>چید داری از دایق          تونی سرگی جهان</p>	
<p>و چارس نت در دشتی          که می آید گوسم ای          لغو اراں دهم مردم          ندارد پیچو بالایت ملائی          بدست گریه جوین عسائی          بکاهی خدای حرفی ادائی</p>	<p>جهان گرد بهم و درد که عسائی          گردل گریه سر کرده          کشید چو نای نمت های درد          خبر از عالم بالا گریه          روان سازم اگر افتد          سبک گریه چوین</p>



<p>             ۱. تیره و تیره              ۲. تیره و تیره              ۳. تیره و تیره              ۴. تیره و تیره           </p>	<p>             ۱. تیره و تیره              ۲. تیره و تیره              ۳. تیره و تیره              ۴. تیره و تیره           </p>
<p>تیره و تیره</p>	
<p>             ۱. تیره و تیره              ۲. تیره و تیره              ۳. تیره و تیره              ۴. تیره و تیره              ۵. تیره و تیره              ۶. تیره و تیره              ۷. تیره و تیره              ۸. تیره و تیره              ۹. تیره و تیره              ۱۰. تیره و تیره           </p>	<p>             ۱. تیره و تیره              ۲. تیره و تیره              ۳. تیره و تیره              ۴. تیره و تیره              ۵. تیره و تیره              ۶. تیره و تیره              ۷. تیره و تیره              ۸. تیره و تیره              ۹. تیره و تیره              ۱۰. تیره و تیره           </p>
<p>تیره و تیره</p>	
<p>تیره و تیره</p>	<p>تیره و تیره</p>

کودی اگر در دل سگیس کی خجوت  
ای مال و قند گسبده سبزه کی

لطفها در آفتاب تو دل و آینه  
واقف میا شتر صحرا چه یکی

بارب ای چرخ کجودرمانی	آکی در بدرم گردانی
که تو در حسن بداری تانی	اول صحنه دستق این سببت
مرکز دایره حسیرانی	نقطه خال تو دیدم گستم
ایس گرانی ستیما رانی	با این سرم رقیبان رفتم
لیکند هر زده رها بیانی	تو را مال چه بسبب در حسن
سده ام کو افت ریچو گانی	مس میدان و دوا و عشق
تو که در صحنه خود دهمانی	ایس همه فکرا فاست یحیاست
پیش زادم که تنوی شیطانی	حیثم کاشای رحواس غفلت
اگر از فکر منع حوالی	ستد چه چشمم دیدن برهم
سهم ماد و هوا سببانی	گر بگویم که هوا دار تو ام
ایچه دیدم ز تو یار سالی	گشت نیز از رها هر کشتید

واقف اگر گریه خواهم نس کرد  
کو شود کشتی مس طوفانی

ستم کردی چاک کردی چه کردی	بهرم مسئلا کردی چه کردی
علیه کردی خطا کردی چه کردی	مردی تیرای کماں ایرو با فیا
گرفتار بلا کردی چه کردی	دلا خود را دران زنجیر کیسو



مستانه روی می است عمر	زین شیوه مرا کسب آری
برسیه من شمر و زن تیر	اندیشه گرا حساب آری
مکنه رای زلف از بیا لیس	سربیع چوبی و تاب داری
در صلیح در لک مکی لیک	در جنگ صفت شتاب آری
<p>لب نه بول ماست و وقت</p> <p>تیمتس باد صفت آری</p>	
مسار ارباب یار من چه کردی	روی سر هم فزار من چه کردی
مکنه بر گرا گرا بک با لو گویم	که با نیت غمبار من چه کردی
نه منستی گرا کین ای طایر یار	نگو ای گریه کار من چه کردی
کف خاک مرا ز باد دادست	چه کردی تنهوار من چه کردی
ز دمی سر خند و بر گریه من	بچشم اشکبار من چه کردی
لو سعی ما تو میگویم بعد سوز	که ماست دمای تار من چه کردی
<p>فک می عار و واقف در ایست</p> <p>چه کردی گاهزار من چه کردی</p>	
سحر آرد دل کاری نداری	مکنه بایر دل آری نداری
تغافل میکی در کار عاقل	مکنه با چون خودی کاری نداری
عدا هم میکنی هر کس گویا	غیر از من گم گاری نداری
سهر کس یوسف من شو عاقل	ر من بهر حریداری نداری
دلا بسیار می سورم بکالت	که غم داری و عجز آری نداری



	نامہ زار مس اگر مستحسن سے	واقف ارحال زار مس ہاٹی
<p>چہ ملا اتری ہاں سب میداری وامی مس گردو راست پیداری کہ سر اسرہ وفا سب میداری حول عاشقی حواس چو پیداری عشق مرد آزماست پیداری احرہ و وفاست پیداری کہ ملائی خداست پیداری گل بلخ حیاست پیداری ند آہم عصاست پیداری نسہ ز حال ہاں سب پیداری سر سحر است پیداری عزہ کر بلاست پیداری</p>	<p>رلف جوان بلاست پیداری حرف نامی دروغ مدعیان دلہیز مت وعدہ اش چند گلہ حال می سر بدست پیداری حر ہرداں میکند پنجم ایکے مس میکند چہ چو چنا بت مس ایمان آں شہادت یک نفس یار و استیاس جیزم ارجا بدستباری آہ زلف یارست در ہم و ہم سیل افک از سر ہم میکند شدہ اگر شہد پشند کویش</p>	<p>رلف جوان بلاست پیداری حرف نامی دروغ مدعیان دلہیز مت وعدہ اش چند گلہ حال می سر بدست پیداری حر ہرداں میکند پنجم ایکے مس میکند چہ چو چنا بت مس ایمان آں شہادت یک نفس یار و استیاس جیزم ارجا بدستباری آہ زلف یارست در ہم و ہم سیل افک از سر ہم میکند شدہ اگر شہد پشند کویش</p>
	عہد یاران عہد ما واقف	پوچ و پا در ہواست پیداری
<p>مر اسرہ و بدست گذاری کہ آتش عیاں ددنی سوا سبلی است در طبع مس شیرازی</p>	<p>خبا ریش ای صبا گرمای یہ روز دل برق جلاں رخ آ یہو سیات مشکل کہ نسکین پیر</p>	<p>خبا ریش ای صبا گرمای یہ روز دل برق جلاں رخ آ یہو سیات مشکل کہ نسکین پیر</p>

[illegible]

ای شتاب چیرا که می میری ای قاتل که می کشی میزری	دانی که تعلقه یار سدی که میزری ایعاص بد افسر ست بسوی میزری
سیر که مسود که کسی بدوی و قضا سگی و سب داری سگی و قضا	مریباں بر می سدی که میزری بر شکست نامم چو می که میزری
ای که در روز راه است بار سستی چشمم که بر پشته است بر پشته	کز ای ابد که که می میزری دانش کشان نامم چو می که میزری

ار رفتش به پیر و واقف به پیر

ای ای بیایا غار سدی که میزری

ر بوس در حق مهر و یان غامی رقب از کوی او تند نامم	نومیتک این حاضرت امامی که در راه حرم ما تند حرامی
رساک آن در دایان چیکویم نه تناکو کشی تا جو که رسنی	که دارد حده پیر شکم نظامی کستم بر شکم نا ز شکم کامی
ما که نام اول است نامم	سرایین اس نکس شکم کامی

مجوی صرف مسکود و واقف

که رهس باد و سار و سار حامی

غم صاحب من در نگاهی گاهی ایتم در دل جریان رود آبی گاهی	سکو کس میشود از مد و گنهای گاهی که فرشتاد و بکردی نه گاهی گاهی
حالی تو مراد است و نامم	می بستند بگل و لاله گاهی گاهی
باد و گاهی سر مرده خرد و ناری	و مد و چو سست مس چیم سیاه گاهی



<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است              و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>	<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است              و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>
---	---

<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>	<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>
---	---

<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>	<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>
---	---

<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>	<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>
---	---

<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>	<p>             و این است که در هر یک از این              اشیاء که در این دنیا است           </p>
---	---

تونی که شیهه میا کیت گدشته رحمد	ستم بخلق مکی مترس ار خدا مکنی
تونی که عادت بیگانه بر روی دلری	تونی که حاجت یک آتش از انگسی
تونی که ساحه بچشم گشته خلقی را	تونی که کار کسی را بعد عا مکنی
تونی که حس تو اندر حد نصیب کرد	تونی که حق فقیران خود ادا مکنی
تونی که راه وفا کرده غلط صد بار	ولی سراه حقایق قدم خطا مکنی
تونی که جنگ ترا صلح در قفا سود	تر هر که رگه شود خاطرت صفا مکنی
تونی که عهد تو پاداش نیست همچون گل	مدست هر که بهیمنی با و وفا مکنی
تونی که مستوی حرمهای تلخ از غلغله	ولی اران لب تیرس شکسته عطا مکنی
تونی که کرده خدا نادر شاه حسن نرا	تونی که لطف بحال مس گدا مکنی
تونی که مرد دل حانی که شد گرفتار	الما فرستی و ایدیشه اردعا مکنی

تونی که ساخته در دمنده واقف است  
تونی که چاره آن در دمنده را مکنی

از خودی بس که گرفتار خودی	حافل ارمال دل انگار خودی
غرق در چشمه آئینه بند می	چه قدر تشنه دیدار خودی
مینی آئینه جوانی مصری	عند لیب گل حسا ر خودی
کیس آئینه از کف ندی	بس که هجرت رده در کار خودی
صوخته پیمان خیاران را	سر که می بازار خودی
در دل واقف سبکی	والله سر کس بیار خودی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

[illegible]

تبرکات و جود و کرم و رحمت و عفو و مغفرت و  
عز و کبر و جلال و شرف و بزرگواری و  
استیلا و تسلط و اقتدار و ستم و ظلم و  
ظفر و قوت و کرم و رحمت و عفو و مغفرت و

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰

یار من لنگ ارو فاشد و رسید به گشت چه کین ملک چیتش را و روت سیاهی رموروت دار و روت حیالش روبر کبیر مو روت دستش در گشتا کشت افتاده است هر چه ماسد لطیفه عیب است	ارجمه پیرانی ملاز کوی خود و لشکریست که آگشت و کین ارل او روت ستد هم پیر و ماست رنگی در ستد هم می ار حسرت آن کمر چون بچید عصبه تا گنجود ارده بان تولوسه یا دسام
--	---

که کوی حکایت شده است تا ریخ و فات او عهدایی است درم داغ رنج الوقت است سایه ام بد ظلمه مانده است مشتش من تا ریخه است	لمی ماره مانه شو قم آن دل که در وصل رنده مانده در دیار که مشتق سکه رند بامس از هم بمان درین دای اللق تمر میرود لستاب
---	--

که گفته اند سرنگان گویشده را صلب است	کمان درود سرو حم چو گنجه زهر چمان
--------------------------------------	-----------------------------------

وله

مرغ و ماهی کباب میگوید تا مهر لومریں نشود که معشوق دل آزاری ندارد حال حتم تر من میگوید دصف آن هیچ دهن میگوید تا تو تمشیر بر من آید	مست عشق تو هر کجا مالد مقتر نیست خط حوی مهر ارال عاشق چه پیری لبست عشق بزرگوشتش چه سخن میگوید کل بر ما گشته همه تن گوید سخت جو بر ایرودی داری
---	--



لیح نظر نسویم از لطف نگاه چشمش	روزی که شد تعاقب دانه زلفش
ای آن تورنگ دلوی گرفته بهار قوس	وارند از تو لاله و گل صد بهار قوس
سمبل غنچه نو کند و امین و تاب	کز کس بر در چترم نوحولب و همار قوس
اکسول سالی اراد امیکم بختسم	آه بی که داده بود مرا روزگار قوس
چو عرض حال کنم یار میکش لعلش	چو گویم پیش که لشکر کس کند اعلاش
سایه من بر لب بهت بر سر دل بخت	کی است خطا که خلاف بخت را بختش
در تنم بهر آن لوازیس که گریه چشمش	جمع گردیده است محنت الی دانه چشمش
نغمه سوز گداز از من چو بر پیشش	گریه می آید زبان زگره کسانم چشمش
شعب کدر کلمه من او در چرام	بکیدم از گریه بنیاسود و چرام
میست جزو ام علم عشق ایاز	بر سر تربت محمود چرام
مال آن شعاع رخسار ز خط	شد چنان تیر که از درد چرام
تن شد از سنگ خنای او مریز و رنگ	مینوان گشت من میلان مریز و رنگ
برجم آن رمعی که رو آورد سبوی پندش	دستگاه خدمت بر من میشود هر دو رنگ
حال خود بهر یکا غدا بیری لایجم سبوی	بسکه از درد مرا تشنگی که درم رنگ



## وله

<p>حق تعالی داور و داور دیگرگاه تسایسته آثار تو الهه شد در سائ و دیوار که الهه شد</p>	<p>گرچه بی پرسد عالم بیهوش گشتی که قنار که الهه شد آسوده ام اگر گشتی در دست</p>
<p>اگر بی یکدل نوبی که داد مسته تیشتم رلیس همه بیار حیراد امشته خط آمد و کرد این قفسه کوتاه دار در شوق رگت تمشاد در دشت بگرار میروم این حسیله در حاله</p>	<p>ای که از کیم و در کیم یاد است لب حاشی لبواضهار مسیحی دار دل شکوه با داشت از زلف عالم در باغ علوه که تنو کو تا کس بماند در آرزوی وصلت مانیم و گاه و ناله</p>
<p>مانیم و بیار و جان فشانی شکرانه این که لوحه ای تیتوال آن لب مسیحی تو ای لایس به بهائی مانده ام در طاسم حیرانی لوحس احتلاط تو الهه ای سائ و دیوار که الهه شد از حالوت مدلم می پید می</p>	<p>عالم و باره سرگرمی رسم آرمال این کس سیر دل معیا مدده دریایی کم که حسد است و میبد خط در میان دوستی اقامه من رتو استرا به توام منقول و گریه یاری و ناله حاله شیر و شکر بوسیدی</p>
<p>تسایسته است این که ارطال می پید می</p>	<p>چون هم از صد حوال گیم حال من چه شکر</p>





